الی حقیقة القرب کلها الیوم غیر طریقة واحدة وهی محبتك ولا تقیا دلك فالتساء لیس علی من مادالسماء واصبت الارض علیها بارض فاهل المغرب واهل المشرق کلهم عیالك وانت سیدهم اعلموا ولم یعلموا فان عاملوا

ترجمه البته احسان کرد الله سبحانه بر من و بر برادران جهان من که عطا نمود مرا طریقه سلوک که قریب تر است از طرق و گردان قرب

از پنج است **اول** ایمان حقیقی **دوم** قرب نوافل **سوم** قرب وجوب **چهارم** قرب فرائض **پنجم** قرب ملکوت و گردانید

است این طریقه را غایة طرق هر که برین حصول طریقه اراده کند حق تعالی او را خواهد داد و رب من جل جلاله علم داد مرا که بیشک

مقرر گردانیدیم ترا امام این طریقه و رسانیدیم ترا بر بلندی کوهان و بند ساختیم از امروز جمله طرق وصول قرب حقیقت بجز این

طریقه و آن محبت و اتباع تست پس بر آن کسی که عناد دارد از تو آسمان آسمان نیست و زمین زمین نه و کسی نیست که برکات

دهاوه را یعنی دشمنی کنندگان تو از برکات محروم اند اگر دانند بمراد رسند و اگر ندانند در خسران مانند انتهی **نسب**

ایشان از وسطه سی و چهارم بحضرت امیر المومنین عمر بن الخطاب رضی الله تعالی عنه بدین سند میرسد که عبد العزیز بن

ولی الله بن عبد الرحیم بن وجیه الدین شهید بن معظم بن منصور بن احمد بن محمود بن قوام الدین عرف قاضی قوازن بن قاضی

قاسم بن قاضی کبیر عرف قاضی بدها بن عبد الملک بن قطب الدین بن کمال الدین بن شمس الدین المفتی عرف قاضی پیران

بن شیر ملک بن عطا ملک بن ابو الفتح ملک بن عمر والحاکم ملک بن عادل ملک بن فاروق بن جرجیس بن احمد بن محمد شهریار

بن عثمان بن ماهان بن همایون بن قریش بن سلیمان بن عفان بن عبد الله بن محمد بن عبد الله بن عمر بن الخطاب رضی الله

عنهم اجمعین بکذا فی قرة العیون مولانا مرحوم مرجع علماء و مشایخ بود و تمامی علوم متداوله و غیر متداوله و فنون عقلیه و نقلیه دستگاه

فوق البیان می داشت بکثرت حفظ و علم تعبیر رویا و سلیقه وعظ و انشا و نجوم و تحقیقات نفائس علوم و مذاکره و مباحثه خصوص

ممتاز بین الاقران و معتقد فیه موافق و مخالف بود چنانچه تمامی علما و فضلا و فقرا و سلاطین مع امرای شیعه و سنی در مدح و ی

زبان تر دارند صاحب لائل و براهین بود و هر حجتی که می کرد قاطع بود و هر دلیلی که پیش می آورد محکم تفسیر عزیزی که در تفسیر سوره

بقره و جزو آخرین قرآن است بغایت محبوب و مقبول خلائق است و احدی از علمای سلف به این چنین بیان در تفسیر

نپرداخته و کتاب تحفه اثنا عشریه در عقائد اهل تشیع باین خوبی و پختگی تصنیف فرموده که علمای شیعه از جواب آن لاجواب مستند

و بغایت معتقد و مرید اند تمامی عمر خود را در تدریس و افتا و فصل خصومات و وعظ و تربیت و تکمیل طالبان بسر برده و جاه و عزت

ظاهری بکمال باطنی حاصل نمود در ملک هندوستان ریاست علم و عمل بر ایشان و بر برادران ختم است در هند و در ولایت

دیگر هم کسی به نظر نمی آید که سند تلمذی یا استفاده ظاهری و باطنی نسبت این خاندان نه داشته باشد و یا نسبت شاگردی

[illegible]

نسب حضرت

فضائل حضرت

این خاندان باعث افتخار هندوستان است صاحب تحفه میگوید خاندان ایشان خاندان علوم حدیث و تفسیر است اهل مکه
این علم شریف چنانکه ازین اهل بیت برجستند درین کشور از خاندانی دیگر معلوم و مشهور نیست تخم عمل بالحدیث و تقلید سنت
پدر ایشان درین سرزمین کاشته اند ایشان آن را برگ و بار بخشیده اند از مشهور تلامید ایشان حضرت مولانا شاه
رفیع الدین برادر آنحضرت شاه محمد اسحق محدث دهلوی نبیره آنحضرت مفتی صدر الدین خان صاحب دهلوی و مولانا رشید الدین
خان دهلوی و حضرت شاه غلام علی شاه صاحب و مولانا فضل حق خیرآبادی و مولوی مخصوص الله صاحب پسر مولانا شاه
رفیع الدین صاحب و مولوی عبد الحی صاحب داماد آنحضرت و مولوی کریم الله صاحب و مولوی محمد اسمعیل صاحب شهید
برادرزاده آنحضرت و مولانا امیر محبوب علی صاحب و مولوی محمد یعقوب صاحب و مولوی عبد الخالق صاحب که از بانی دهلی و
مفتی الهی بخش صاحب کاندهلوی و مولوی فضل حق صاحب خیرآبادی و مولانا حسن علی لکهنوی و مولانا حسین احمد صاحب
ملیح آبادی و بزرگان دیگر که اسامی ایشان یاد نمی آید رحمهم الله تعالی اجمعین چنان گذشته اند که هر یکی آفتاب و مهتاب
جهان از انوار علم ایشان منور بود و جهانیان از برکات ایشان مستفیض تا این زمان که علماء و فضلاء محدث و فقیه که بنظر
می آیند همگی از ریزه خواران مائده ایشان است +

بدانکه حضرت مولانا بسیار صاحب حالات و کرامات بوده اند و اکثر کرامات ایشان هم بسلک تحریر آمده اند و کتاب
کمالات عزیزی بزبان اردو در کمالات ایشان نیز شهرت تمام دارد و برخی از آن در دیگر کتب تبرکا و تیمنا بزبان فارسی
هم نوشته می آید واضح باد که حضرت بعمر ده ساله بودند که والد ایشان ازین دار فانی بملک جاودانی رحلت فرمودند چند علماء متعصب
بقلت شاگردان این خاندان قصد دهلی نمودند در آنجا مباحثه علمی پیش آمد کارپردازان که از قوم هنود بود او هم سوالی کرد
و خواست که جواب شافی داده شود تمامی علماء از جواب آن ساکت ماندند چراکه نزد ایشان جوابی موافق فهم او نبود گفتند
که امروز در دهلی پسر کلان مولوی صاحب مرحوم جواب خواهند داد وقتیکه در دهلی رسیدند ملا حسنا او را طلبید گفت که چه سوال
داری گفت میپرسم که خدا هندو است یا مسلمان گفت اگر خدا هندو بودی سلسله گاوکشی نبودی آن از این جواب شافی
مسلمان گردید **از انجمله** آنکه یک پادری برای مباحثه در دهلی آمد مستر شکف بهادر ایجنت زیاده گفت که شرط این است
هر که مغلوب شود ده هزار روپیه نقد ادا نماید اگر مولوی صاحب مغلوب شوند من از طرف ایشان ادا خواهم ساخت چراکه او فقیر
اند پادری صاحب بعد ایجاب شرط نزد مولانا صاحب گفت که من سوالی دارم و جواب آن از معقول میخواهم نه از
منقول در آن این است که پیغمبر شما حبیب خدا است هنگام شهادت امام حسین چرا به جناب الهی فریاد نکرد حالانکه حبیب محبوب

محبوب تر میشود و اثر دعا باجابت میرسد حق تعالی توجه فرموده جواب داد که پیغمبر صلی الله علیه وسلم وقتیکه برای فریاد
بجناب سبحانه تعالی میرسید از پرده غیب میشنید که البته از جانب قوم بر نبیرهٔ شما ظلم و ستم شده او را شهید ساخت ما چگونه
کردیم زبان حرمت مسئولیت فرزند غیبی یاد آمده است ازین جهت پیغمبر خاموش ماند یادری ازین جواب الزامی لاجواب
شده دو هزار روپیه بایشان گذرانیده بخدمت نهاد از انجمله آنکه مولانای ممدوح با وجود توغل علم حدیث و قرآن و علم معقول هم
آیتی روزگار بود چنانچه یکی روز مولوی مدن معقولی از وطن مالوفهٔ خود بقصد مباحثه اندرون مدرسه مدند آنحضرت استاد
بفرش نمودند گفت که من هرگز بفرش نخواهم نشست خدام حسب الارشاد مولانای ممدوح برای مولوی مدن پلنگ نواری
آوردند و از سوزنی و تکیه آراسته بران نشاندند مولوی مدن بعد اظهار اشتیاق ملاقات مقصد گفتگو بعلم معقول نمودند مولانا
ممدوح فرمود که این پیش مولوی رفیع الدین برید و مرا معذور دارید که فقیر سوای قال الله قال الرسول بامر دیگر گفتگو کردن
ادلی نمی نهاد مولوی مدن قبول نکرد و سوالی مالاینحل پیش کرد آنحضرت باین خوبی و خوش اسلوبی چنین جواب معقول داد
که مولوی مدن از پلنگ برخاسته بفرش ایستاد و گفت که "عاقبت مدن خراب گشت" هرچند مولانای ممدوح برای
نشستن پلنگ اصرار نمود اما نه نشستند و بسیار معذرت کردند و گفتند که لیاقت مدن درجائی باندازه شما هم نیست لله قصور
معاف فرمائید که در سخت بی ادبی گرفتار شدم بعد عفو تقصیر بفرش نشستند از انجمله آنکه در مجلس عشرهٔ محرم ذکر مولانای ممدوح
درس میفرمودند هزارها کس جمع میشدند و اهل تشیع نیز می آمدند شخصی سوال کرد که هنگام مبارزهٔ یزید با حضرت امام حسین علیه السلام
حقتعالی کجا بود حضرت فرمود که بمیزان عدل که صبر امام بر ظلم آن نافرجام غالب آمد از انجمله آنکه روزی صاحب
دہلی برای ملاقات آنحضرت آمده چند التذکره سوالی پیش نهاد و گفت که کسی جواب این نداده و آن اینست که شخصی مسافر راه
گم کرده دید که یکی خبیث نشسته و دیگری ایستاده و این میخواهد که راه ازکه پرسد مولانا جواب داد که راه برای رهروان است
نه برای نشستن و این نشسته هم باین انتظار است که کسی از خواب بیدار شود تا راه معلوم کرده بمنزل مقصود رسیم پس آن
شخص سوی را لایق است که او هم نشنید و همراه شخص نشسته رود از انجمله آنکه شخصی از اهل تشیع ملازم انگریزی پیش آنحضرت
آمد و گفت قبلهٔ بندگی مولانا پرسیدند که جناب علی مرتضی کرم الله وجهه ریش میداشتند یا نه او گفت بلی میداشتند باز پرسیدند
نام تو چیست گفت شیعهٔ علی مولانا گفت که ریش شما نیست فقیر میدارد او گفت که ما دنیا داریم باز گفت که آنحضرت گرو
دبیری هم بر سر میداشتند و بدندان مسی و بدست پا خامی الیه و بدستان مبارک چهله و انگشتری هم میداشتند او عذر
کرد که خطا دارم و میخواهم که سنی شوم اما در چهار شک است فرمود که فرشتگان مقربین حضرت رب العلمین چهار اند

و صحابه جلیل القدر آن حضرت صلی الله علیه وسلم هم چهار و عنصر انسان نیز چهار که خاک و آب و آتش و باد است
و اعناصر اربعه گویند عرض کرد همین طور بر مثال فرمودند و از توجهات ایشان توبه و استغفار کرد و از اهل سنت گشت
روزی بخشی ممو خان رئیس شاه جهان آباد رقعه شادی بخدمت حضرت فرستاد مولانا بجواب آن بر پشت رقعه این
شعر نوشته باز پس کرد جمله حضار مجلس از خواندن آن محظوظ گشتند و آن این است **شعر** در محفل خود راه مده همچو منی را
افسرده دل افسرده کند انجمنی را **روزی** شخصی عرض نمود که انسان در محفل رقص و سرود تمام شب بخلاف عبادت
بیداری ماند و مبتلا خواب و غنودگی نمی شود و غلبه نمی کند مولانا ممدوح چه مثال نایاب گفت که رقص و سرود مثل بستر خار است
که از کلفت آن خواب نمی گردد و عبادت مانند بستر گلهاست که از لطافت روح او تازگی می پذیرد و دماغ معطر
گردد و طبیعت او سکون پذیرد و استراحت می ورزد **از انجمله** آنکه شخصی لازم بادشاهی روبروی حضرت مولانا آمد عرض کرد
که تنخواه والد مرحوم یک صد و پنجاه بود و من فقط سی می یابم و آن خرج اخراجات خانگی را کفایت نمیشود حکم چیست حیرانم فرمودند که جانب
جنوب برو بعد از چهارده منزل شهر مسلمانان خواهد آمد در آن قیام کنی و اگر وظیفه شود هم بر آن صبر کنی انشاء الله تعالی بوطن
خود بامراد آئی آن شخص بموجب ارشاد بهمراهی دو کس بر اسپ سوار شده رخ بجانب جنوب کرد بعد چهارده منزل بشهر تونک
دار الریاست نواب امیر خان صاحب رسید و در آن اقامت ورزید روزی در مسجد از نواب صاحب هم ملاقی شد لیکن از کیفیت حال
او هیچ نپرسید این را نوبت وفاقه رسید روزی نواب با ارکان دولت مشوره میکرد که آیا با فرنگیان چگونه معامله کنیم جنگ یا
صلاح جنگ و رضامندی نواب چنین شد که شخصی سوای مقیم مسجد را طلبیده از و هم مشوره کنید عرض کرد اورا طلبیده رای صائب
او را از جمله پسندتر افتاد و اورا باعزاز و اکرام بمشاهره پانصد روپیه تعیین نموده و فیل و شتر و غیره سامان جلوس داده بحضور
جنرل اختر لونی مقام دهلی برای معاملت صلح فرستاد و آن شخص را لا بحضور مولانا آمد و بنهایت معتقد گشت و چند اشرفی بطور نذر
گذرانید و گفت چنانکه آن جناب از کشف فرموده بودند همان طور بوقوع آمد فرمودند از کشف نه گفته بودم بلکه از سیاق کلام مجید
از انجمله آنکه شخصی آمده خواب خود بیان کرد که چهره ام روغن می نوشد چونکه مولانا در تعبیر رؤیا مهارت کامل داشت فرمود که بی بی شما در حقیقت
والده شما است تحقیق نماید او سخت تعجب نموده رو آنده برخاست بعد تفحص بسیار معلوم شد که فی الحقیقت مولانا ممدوح راست
فرموده اند و سبب این بود که او در حالت شیر خوارگی از مادر خود مفارقت افتاده جوان شد بعده مدتی مدید عقد مناکحت با او
بست **از انجمله** آنکه شخصی آمده عرض کرد که امشب چنین خوابی دیده ام که دو سگ از زوجه من مباشرت می کنند سخت حیرانم
بنهایت تبسم فرموده جای اندیشه دیگر نیست شاید که زوجه تو موی زهار را از مقراض میگیرد امتناع باید کرد آن شخص بجا آورد

وحسب ارشاد یافت ازانجمله آنکه شخصے پرملال آزرده حال که از بشره او آثار غم هویدا بود نزد مولانا آمده خواب عرض نمود
که شب می بینم که از والده خود بستری میکنیم ازان وقت زنده درگورم و هرچند غور و فکر می کنم ماجرائی این خواب بفهم من نمی آید
فرمودند که از بلی خود پرسید شود شاید از وحرکتی بوقوع آمده باشد که کلام مجید از نزد حاجی گرو کرده است . ازان کاک کرد
توبه و استغفار باید کرد و ازچنین حرکات احتراز ازانجمله آنکه شخصے آمده ماجرای خواب بیان کرد که مهتابے مثل هلال از
طرف شرق نمودار گشته تا وسط آسمان مدکامل میشود و از درمیان دو پاره شده شکل دو هلال بازسمت مشرق بسرعت تمام میرود
و غروب میشود امیدکه از تعبیر این خواب آگاه سازند آنجناب فرمودند که زوجه ترا حمل سه ماهه بود امروز آخر شب ساقط گردید
چونکه زن او باتفاق رائے اطبا عقر بود او سخت متعجب و پریشان بخانه آمده استفسار نمود کیفیت ماجرائے خواب چنانکه فرموده
بودند عیان افتاد ازانجمله آنکه مولانا در عالم رویا خاص از حضرت امیرالمومنین علے کرم الله وجهه مشرف بصحبت شده
اند و از نکات و اسرار غریبه بهره وافی بر داشته اند چنانچه خود مولانا ممدوح شرح رویائے خویش بمکتوبے نوشته اند و آن اینست
که هفت سال میگذرد که بست و هفتم ماه رجب شب معراج علی اکثر الروایات فقیر در خواب دید که میدانیست دران فرش سفید
براق گسترده اند و بران فرش مردم بسیار باشکال نورانی و لباسهای فاخره منتظر قدوم برکت لزوم جناب حضرت میر نشسته اند
فقیر هم بدریافت این معنی دران مقام بر فرش مذکور جا گرفته ناگاه جناب امیر علیه السلام از جانب قبله نمایان شدند و سمت آن
فرش توجه فرمودند و مردم همه برائی تعظیم برخاستند و برلب فرش منتظر ایستادند فقیر در وسط فرش منتظر ایستاده بسبب هجوم
اشخاص با عظمت تا لب فرش نتوانست رسید ایشان تشریف آورده تفریق صفوف نموده نزد فقیر آمده چار زانو نشستند فقیر
با ادب تمام دو زانو مقابل نشسته الطاف بسیار فرموده و باهیچکس کلام نفرموده محض با فقیر هم کلام شدند فقیر آن وقت را غنیمت
دانسته چند چیز دران وقت که در ذهن حاضر شده عرض نمود جواب باصواب یافت اول آنچه فرمودند این بود که شنیدم
شخصے بزبان پشتو کتابی تصنیف کرده است و دران کتاب چیزیکه تحقیر من بود درج نموده شمارا اطلاع این معنی هست یا نه فقیر
عرض نمود که بنده زبان پشتو نمیداند تا از حال کتابهای این لغت آگاه باشد موافق فرموده حضور تحقیق خواهم کرد باز عرض
نمودم که از مذاهب فقها کدام یک مختار و پسند جناب است فرمودند که هیچ مذهب پسند ما نیست بطور ما نیست افراط و تفریط
بعمل آورده اند باز عرض نمودم که از طرق اولیاء الله کدام یک طور پسند جناب عالی است فرمودند درانجا هم همان جواب است
و در هر طریقه چیزهائے نامرضی باختلاف طورها احداث نموده اند و با اینهمه از طورها تصور دارند براکه در عهد ما سه طریق شغلے که
در تقرب الی الله مفید باشد معمول و مروج بود ذکر و تلاوت قرآن و نماز آنها فقط ذکر را شغل مقرر کرده اند و تلاوت قرآن

بودند را شغل پیدا اند بعد از ان عرض نمودم که تلاوت قرآن و نماز را چگونه شغل میگردانید از جناب ایشان طریق شغل تلاوت
قرآن و نماز را القا شده و چیزے بزبان هم فرموده اند لیکن بتفسیر آن تا اثر باطنی معلوم کرده ام و حالت باطن من تغییر شده و
پیدا آورده که در وصف نمی آید از ان وقت آن را در باطن خود مستقر می یابم عرض کردم که هرچند مرا توسل بجناب عالی از راه طریق
دعا بسیار بحمد الله حاصل هست لیکن میخواهم که طالب بطریق بیعت باشم آنجناب دست خود را دراز کرده دست فقیر را گرفته
بیعت فرمودند در آن وقت تعالی اثر عظیم در باطن فقیر نمودند بعد از ان عرض نمودم که اکثر صحابه خصوصا قریشیان با جناب علی
مشاجرات نموده اند در حق آنها حکم چیست چگونه بوده است این حقیقت فرمودند که با انها ایشان شکایت برادرانه داشتیم یا
شکایت برادری گذشته بود شکر رنجیها درمیان بود مردم نافهم این را عداوت پنداشته اند و بسیار افزوده باز عرض نمودم که
مولانا جامع خود رسید الله اولاد جناب عالی را انکار میکنند فرمودند که جماعه از اولاد من نیستند دروغ میگویند بعد از ان یکایک
دیدن است رحلت کنان تشریف بردند و مردم دیگر که منتظر بودند حسرت ایستادند که کاش این قدر حیات قدرے استعداد
می پذیرفت **ازانجمله** آنکه روزی در وعظ حدیث بود که شخصے آمد و از انگشت شهادت اشاره پس پشت کرد آن شخص بعد
وعظ بخدمت حضرت عرض نمود که در خواب دیده ام که جناب سرور کائنات علیه الصلوة والتسلیمات رونق افروزند و جناب برسرے
حضور وعظ حدیث شریف میفرمایند ناگاه این کمترین هم حاضر شد آنجناب همین طور اشاره کردند چنانکه حضور در وقت وعظ
کرده بودند ازین سبب حیرانم برای خدا آگاه سازید فرمودند سبب آنست که اندرین شما بوئی حقه می آید و آن رسول را باعث
ناپسندیدگی است ازین جهت اشاره به پس پشت کرده شد **ازانجمله** آنکه سال اول بود که مولانا ختم قرآن شریف در
تراویح کرده بودند که ناگاه شخصے از ره کمتر آهسته علم دست گرفته بعد تراویح آمد و گفت که حضرت محمد رسول الله صلی الله علیه
وسلم کدام جائی تشریف میدارند جناب قرآن جوه بخدمت او آمدند و سخت متحیر شدند که معامله چیست نامش پرسیدند گفت ابو هریره
و گفت که آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرموده بودند که امروز ختم قرآن عبدالعزیز است ما خواهیم رفت مرا در جائی دیگر بجهت
فرستاده بودند ازین جهت تاخیرے واقع شد این گفته غائب شد **ازانجمله** آنکه چون مولانا برای نماز جمعه مسجد جامع
تی عمارت تا چشم میسے شخصے فصیح الدین نامی که اکثر بخدمت حاضر بودے روزے ازین سبب استفسار نمود مولانا کلاه خود را
برسر او نهادند و فقیر بیهوش شد و بعد افاقه یافت پرسیده چه شد گفت اندرون مسجد جامع زیاده از سه کس نمی یابم که بصورت
انسان باشد باقی کسی را بصورت خرس و کسی را بصورت خنزیر و کسی را بهیئت بوزنه دیدم ازین واقعه لرزه براندامم افتاد و
بیهوش گشتم فرمودند ازین سبب کمتر رسیده بودن **ازانجمله** آنکه مولانا در یک هفته دو بار وعظ فرمودے در قرآن

ضرب فرما تو اے فہیم زمان	در صد و بست و چار باقی را
فوت آن منحصر زمین و زمان	پس بنقصان یک عدد دریاب

و نیز از حکیم مومن خان دہلوی بزبان اردو تاریخی عجیب است ملاحظہ باید نمود

انتخاب قدوۂ دین مولوی عبدالعزیز — بے عدیل و بے نظیر و بے مثال و بے مثل

جانب ملک عدم تشریف فرما کیون ہوئے — آگیا تھا کیا کہیں مردون کے ایمان مین خلل

ہے ستم اے چرخ تو کیسکو یہان سے لیگیا — کیا کیا یہ ظلم تو نے بیکسوں پر اے اجل ؟

جب اٹھائی نعش اک عالم تہ و بالا ہوا — لوٹتا تھا خاک پر ہر قدسی گردون محل

کیا کس و ناکس پہ تھا صدمہ کیا جسوقت دفن — ڈالتا تھا خاک سر پر ہر عزیز و مبتذل

مجلس درد آفرین تعزیت مین - مین بہی تھا — جب پڑہی تاریخ مومن نے یہ کر کے بدل

دست بیداد اجل سے بے سر و پا ہوگئے — فقر و دین فضل و ہنر لطف و کرم علم و عمل

۱۲ ـ ۳۹۰

بعد ازان سلسلۂ درس و تدریس بنام حضرت مولانا محمد اسحٰق صاحب مہاجر رحمۃ اللہ علیہ سپرد ایشان
بعد چندی مع قبائل بہمراہی برادر خورد مولوی محمد یعقوب صاحب بہ نیت ہجرت قصد مکہ معظمہ فرمودند
چنانچہ تمامی علما و رؤسا نیز حضرت ابو ظفر سراج الدین محمد بہادر شاہ تا درگاہ حضرت خواجہ قطب الدین
بختیار کاکی رحمۃ اللہ بمعیت آنحضرت رفتند و مرخص گردانیدند از صدمۂ مفارقت آن مجمع البرکات
تمامی اہل این دیار مغموم بودند و ہر صغیر و کبیر از درد فراق آن یگانۂ آفاق دلگیر و ملول۔

آنحضرت بمکۂ معظمہ تا شش سال کامل بدرس و تدریس پرداختند و بست و پنجم ماہ رجب المرجب شب شنبہ
قریب طلوع صبح صادق ۱۲۶۲ھ ازین دار فانی بملک جاودانی رحلت فرمودند انا للہ و انا الیہ راجعون

صاحب اتحاف بحوالہ **قول جلی** حضرت شاہ ولی اللہ رحمہ اللہ می گوید کہ ایشان فرمودند آگاہی آمد این
فرزندان کہ لطف الٰہی ایشان را با عطا کردہ ہست ہمہ سعد اند نوعی از ملکیت ایشان ظہور خواہد کرد لیکن تقدیر
غیب تقاضا می کند کہ دو شخص دیگر پیدا شوند کہ در مکہ و مدینہ سالہا احیاء علوم دین نمایند و ہمان جا وطن
اختیار کنند از طرف مادر نسب ایشان با ما متمکن باشند زیرا کہ آدمی زادہ بوطن مادر میلان طبع دارد انتقال جاہ
کہ والدۂ ایشان متمکن باشند بسر زمینی مستحیل است مگر تیسیر قادر الٰہی بلفظہ محرر سطور گوید کہ مصداق این
آگاہی سوائی ہر دو نواسۂ حضرت مولانا شاہ عبد العزیز صاحب دہلوی کہ مولانا محمد اسحٰق و محمد یعقوب اند ظاہر
معلوم نمی شوند کہ ایشان از دہلی وطن خود ہجرت نمودہ در مکہ اقامت فرمودند و سالہا سال باحیائی روایت
حدیث باہل عرب و عجم پرداختند واللہ اعلم بالصواب

بعد از ہجرت حضرت مولانا اسحٰق صاحب مولوی موسیٰ[1] صاحب مولوی مخصوص اللہ[2] صاحب فرزندان حضرت شاہ
رفیع الدین صاحب بمدرسۂ شاہ صاحب بدرس و تدریس مشغول شدند الحال بجز مولوی معز الدین صاحب
از نبیرگان حضرت شاہ رفیع الدین رحمہ اللہ دیگری یافتہ نمی شود حق تعالیٰ در عمر وی برکت دہاد

محمد بیگ عفی عنہ

---

[1] تاریخ وفات ۱۱ رجب ۱۲۵۰ھ [2] تاریخ وفات ۱۳ ذی الحجہ ۱۲۷۳ھ
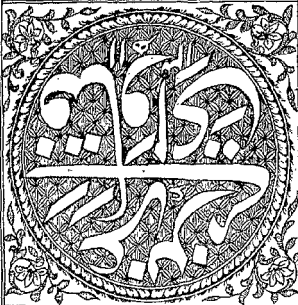
رساله در بیان استحباب رفع سبابه در تشهد

بسم الله الرحمن الرحیم

حمد لله والمنة والصلوة والسلام علی صاحب الشرع والسنة وعلی آله واصحابه ائمة الحق والامم
انکه امام ابوحنیفه رحمة الله علیه گفته است حلال نبود کسے را که بقول ما تمسک کند تا آنکه نداند ماخذ آنرا
ر کتاب وسنت واجماع وقیاس جلی در مسئله ودر اصول امام اعظم آمده که فقه را از چهار اصل گیرند اول
اب الله تعالی دوم سنت رسول الله صلی الله علیه وسلم سوم اجماع امت مجتهدان عصر واحد چهارم قیاس
لری که دران نص نباشد بر نظیر یکه دران نص باشد و هر حکم که بکتاب وسنت ثابت گردد جز بکتاب وسنت
سوخ نشود واجماع وقیاس مخالف کتاب وسنت باطل بود و نسخ بعد از زمان پیغمبر صلی الله علیه وسلم
را نبود ومجتهد گاه خطا کند وگاه بحق رسد وچون خطای او ظاهر گردد تقلید او در خطا حرام بود آنیست اصول
م اعظم رحمة الله علیه اکنون بشنو که ثابت شد باحادیث صحیحه نزد امام اعظم وصاحبیه وامام مالک وامام
افعی وامام احمد وغیرهم رحمهم الله که حضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم در تشهد نماز برائے توحید
ای تعالی اشارت بانگشت کردی وتصریح کرده اند محققان ومتبعان آثار واخبار نبویه علیه افضل الصلوة
التحیة که وارد شده ودر منع اشارت هیچ آیتے وحدیثے وچون نرسید بعضے را سنت در اقوال ائمه منع کردند
را دقیاس نه بکتاب وسنت وقیاس واجماع مخالف نص باطل باشد پس خطا کرد وتقلید او در خطا حرام بود
رتیب دادم این رساله را بر یک مقدمه وسه فصل **مقدمه** در بیان تمسک بسنت وقت اختلاف
ت **فصل اول** در احادیث صحیحه **فصل دوم** در روایات فقهیه قویه **فصل سوم** در ادلهٔ مانعان

واجوبهٔ آن مقصد مهم در بیان تمسک بسنت وقت اختلاف امت قال الله تعالی وما اتٰکم الرسول
فخذوه وما نهٰکم عنه فانتهوا واتقوا الله ان الله شدید العقاب فرمود حق تعالی چیزیکه بدهد شمارا پیغمبر
یعنی از اوامر ونواهی پس بگیرید آنرا یعنی عمل کنید بر آن وچیزیکه منع کند شمارا ازان پس باز مانید وبترسید
از خدای تعالی بدرستیکه خدای تعالی سخت عقاب کننده است یعنی عذاب سخت میکند کسے راکه خلاف فرمان
رسول الله کند وقال رسول الله صلی الله علیه وسلم من یعش منکم بعدی فسیری اختلافا کثیرا فعلیکم بسنتی
تمسکوا بها وعضوا علیها بالنواجذ رواه احمد والترمذی یعنی فرمود رسول الله صلی الله علیه وسلم کسیکه زنده خواهد ماند از شما
بعد من پس خواهد دید اختلاف بسیار پس لازم ست بر شما که چنگ زنید بسنت من وبگزید بران بدندانها
یعنی محکم گیرید وقال رسول الله صلی الله علیه وسلم من احب سنتی فقد احبنی ومن احبنی کان معی
فی الجنة رواه الترمذی یعنی فرمود پیغمبر صلی الله علیه وسلم کسیکه دوست دارد سنت مرا پس تحقیق دوست
داشت مرا وکسیکه دوست داشت مرا باشد با من در جنت **فصل اول** در احادیث صحیحه روایت کرد امام
ربانی محمد بن الحسن الشیبانی در موطا خود از امام مالک واو از مسلم بن ابی مریم واو از علی بن عبد الرحمن
المعاوی که گفت دید مرا عبد الله بن عمر رض که بازی میکردم بسنگریزه ها در نماز چون از نماز فارغ شدم
نهی کرد مرا وگفت بکن آنچه رسول الله صلی الله علیه وسلم میکرد گفتم چه میکرد پیغمبر خدا صلعم گفت بود
رسول الله صلی الله علیه وسلم وقتیکه در نماز نشستی بنهادی کف دست راست را بر ران راست وقبض کردی
همه انگشتان را واشارت کردی بانگشتے که متصل انگشت نر است وبنهادی کف دست چپ بر ران چپ
گفت محمد که ما کار پیغمبر خدا صلعم را اختیار کردیم وهمین ست قول ابی حنیفه تا اینجا ترجمه عبارت موطاء اوست
ودر بدایع ونهایه آورده که نص کرد امام محمد در کتاب مشیخه به اشارت وحدیث آورده است که پیغمبر خدا صلی الله
علیه وسلم اشاره کردی وبعد ازان گفته که آنچه پیغمبر خدا صلعم کرد ما نیز اورا اختیار کردیم وهمین ست قول
ابی حنیفه وقول ما ودر ذخیره وشرح زاهدی مذکور ست که امام محمد بعد ازان گفته که آنچه پیغمبر خدا صلعم کرد ما نیز
اورا اختیار کردیم وهمین ست قول ابی حنیفه وقول من ودر کفایه وتاتارخانی حدیث بروایت امام محمد
آورده که پیغمبر خدا صلعم اشارت کرده است بعد ازان گفت محمد که همین ست قول من وقول ابی حنیفه
ودر عنایه مذکور ست که نص کرد محمد بن حسن در کتاب مشیخه وحدیث آورده که پیغمبر خدا صلعم اشاره کردی
در نماز ونیز روایت کرد امام احمد وابن السکیت در صحاح خود از عبد الله بن عمر قال رسول الله صلی الله علیه وسلم

الاشارة بالاصبع اشد علی الشیطان من الحدید اما آنچه روایت کرده اند ائمه شافعیه در کتب حدیث
قریب بتواتر ست چنانچه در صحیح مسلم از عبد الله بن زبیر روایت کرد که چون پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اندر
نماز نشستی دست راست بر ران راست نهادی و دست چپ بر ران چپ نهادی و اشاره بانگشت سبابه
کردی و نر انگشت بر انگشت میانه نهادی و عبد الرزاق از ابی هریره روایت کرد که پیغمبر خدا فرمود صلعم
که تحقیق یک جز از هفتاد جزء پیغمبری تاخیر سحور ست و جزء دیگر تعجیل افطار ست و جزء دیگر اشارت بانگشت
اندر نماز و روایت کرد حاکم از عقبه بن عامر که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود که نوشته میشود در هر اشارت که
اشارت میکند در نماز خود ده نیکی بمقابله هر انگشت یک نیکی و فضائل اشارت بسیار است درین مختصر نگنجد
وای بر کسے که از فضائل محروم باشد **فصل دوم** در روایات فقهیه از کتب معتبره حنفیه ابن الهمام در شرح
هدایه گفته منع اشارت خلاف عقل و نقل است و در ملتقط مذکور ست که نیست در اشارت اختلاف علما و در خیا
گفته که اشارت در وقت لا اله الا الله بلا اختلاف ست و در کفایه مذکور ست که علامه نجم الدین زاهدی
گفته که هرگاه متفق شد روایات ائمه اصحاب ما که اشارت سنت ست و همچنین از علمای کوفه و علمای مدینه
و بسیار ست اخبار و آثار پس عمل بآن اولی باشد امام ابن الهمام در شرح هدایه و صاحب کفایه و محقق حلبی
در غنیة المهتدی و شیخ شمنی در شرح نقایه گفت که وقت تهلیل عقد و اشارت کنند تا عمل بهر دو طریق جمع گردد و امام ابو یوسف در
امالی خود گفته که انگشت خورد و بنصر را ببندد و انگشت میانه با انگشت ز حلقه کند و بانگشت سبابه اشارت کند و در شرح وقایه گفته همچنین ست
نزد علمای ما و صاحب هدایه در مختارات النوازل گفته که اشارت وقت لا اله الا الله نیک است و در منیة المصلی
میگوید که وقتیکه بشهادتین رسد اشاره بسبابه کند **فصل سوم** در دلائل منع کنندگان و جوابهای آن
بعضے گفته اند بهتر آنست که اشاره نکند و فتوی برین ست زیرا که بنای نماز بر سکینه و وقار است یعنی بر
آرامش و آهستگی ست و در اشارت سکینه و وقار نیست جواب این دلیل آیت و حدیث نیست و نه اجماع پس
قیاس است و قیاس و اجماع با وجود حدیث صحیح باطل باشد ظاهر ست که منع کننده را احادیث صحیحه و روایات
فقهیه حنفیه نرسیده بود و گرنه هر که گوید فعل پیغمبر را صلعم که این خلاف سکینه و وقار است خصوصا در نماز
باتفاق جمیع مومنین کافر گردد و در صلاة مسعودی میگوید که این سنت علما متقدمین است متاخران ترک نمودند
کردند منسوخ شد بنابر آن که این قول رافضیان گرفتند جواب اول آنکه دلیل برخلاف اصول امام اعظم است
زیرا که این دلیل قیاس است و قیاس و اجماع با وجود حدیث صحیح برخلاف آن باطل باشد دوم آنکه متعرب است

دلالت دارد گویم متاسے از امثال ہذا الاختیار بما ارادہا الرسول المختار لیکن آنچہ از محتملات ان در
ظاہر بنظر اشبہ می نماید ومختار بعضے از ائمہ فن شریف حدیث مثل تورپشتی وقاضی عیاض وتبعیہما
کالشیخ المحقق عبدالحق الدہلوی وغیرہم من الاجلۃ قدس اللہ اسرارہم ومیل امام نووی در شرح صحیح مسلم
نیز بطرف آن معلوم میشود آنست کہ مراد از ان خلفا اثنا عشر قسیلین کہ مروج ومقیم دین متین ومنفذ احکام
شریعت سزاوجیاحیب بتمام در اطراف غیر او والی خلافت نبوت باستحقاق والاتفاق لا علی سبیل التغلب
والتسلط باشند ہستند وبرروی کار آمدن این خلفا بر سبیل اتصال یکدیگر لازم نیست بلکہ از وقت ظہور
خلافت راشدہ تا قریب قیام ساعت این عدد تمام خواہد شد پس از جملہ این خلفاء بعضے مثل خلفاء اربعہ
وحضرت امام حسن وعمر بن عبدالعزیز بروی کار آمدہ اند واتمام این عدد تا قرب قیامت صورت خواہد بست
واکثر طرق این حدیث وبعض احادیث دیگر موید این است ازانجملہ آنچہ در صحیح مسلم وارد ست لایزال
الدین قائما حتی تقوم الساعۃ ویکون علیہم اثنا عشر خلیفۃ وایضا دران کتاب واردست لایزال
الاسلام عزیزا منیعا وازانجملہ آنست آنچہ در حدیث ححیفہ نزدیک بزار وطبرانی آمدہ لایزال امر امتی
صالحا چنانچہ ابن حجر در فتح الباری نقل نمودہ وازانجملہ است آنچہ در سنن ابی داؤد واقع شدہ کلہم تجتمع
علیہ الناس وازانجملہ است آنچہ در طبرانی وارد شدہ لایضرہم عداوۃ من عاداہم وازانجملہ است
آنچہ اخراج کردہ است آنرا احمد وبزار از حدیث ابن مسعود انہ سئل کم یملک ہذہ الامۃ من الخلیفۃ فقال
سألنا عنہا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فقال اثنا عشر کعدد نقباء بنی اسرائیل وازانجملہ است آنچہ
شیخ ابن حجر در فتح الباری از ابن جوزی نقل کردہ کہ گفتہ بسندہ فی مسندہ الکبیر من طریق ابی بحران
لاتہلک ہذہ الامۃ حتی یکون فیہا اثنا عشر خلیفۃ کلہم یعمل بالہدی ودین الحق الخ وازانجملہ است
آنچہ ابوداؤد آنرا از طریق اسود بن سعید از جابر بن سمرہ اخراج کردہ وزیادہ نمودہ بران فلما رجع الی
منزلہ اتتہ قریش فقالوا ثم یکون ماذا قال الہرج اخرج البزار ہذہ الزیادۃ من وجہ فقال فیہا ثم رجع
الی منزلہ اتبعتہ فقلت ثم یکون ماذا قال الہرج کذا فی الفتح الباری وایام ہرج قریب قیام ساعت
خواہد بود چنانچہ امام بخاری در صحیح خود از شقیق ابن سلمہ اخراج نمودہ کہ گفت کنت مع عبداللہ وابی
موسی فقالا قال النبی صلی اللہ علیہ وسلم ان بین یدی الساعۃ ایاما ینزل فیہا الجہل ویرفع فیہا العلم
ویکثر فیہا الہرج القتل وابن جوزی ہرج را کہ در حدیث اثنا عشر خلیفہ واقع ست بر ہمین ہرج کہ قریب

قیام ساعت خواهد بود حمل کرده چنانچه شیخ ابن حجر در فتح الباری بآن تصریح کرده حیث قال المراد
بقوله ثم یکون الهرج ای القتل المؤدیة لقیام الساعة هذا جواب السؤال علی طبق ما یفهم من
صدر المقام فان اختلج فی روع السائل علی هذه الارادات المرضیة شئ من الاوهام الفاسدة فعلیه
بالبیان و علینا رده بالبرهان و اگر مقصودش از سوال استفسار سبب اختلاف علماء در بیان مراد آن
احادیث است گوییم مخفی برکسانیکه فی الجمله بهره از عقل و علم دارند مخفی نیست لیکن چونکه ظاهر از تحریر
سائل معلوم میشود که مایه علمی ندارد لهذا به بیان آن بر سبیل اجمال پرداخته میشود باید دانست که
اینحدیث محتملات کثیره دارد و هر حدیثی که این چنین باشد اتفاق علماء صورت نمی بندد بلکه رای
هر عالمی بسوی احتمالی ازان احتمالات که در ظن او بنظر بر قراین و امارات قوت می یابد میرود
هیچ مذهبی نیست که دران این قسم احادیث موجود نباشند و علماء آن مذهب دران اختلاف نکرده
باشند هر چند این دعوی بجهت کمال ظهور مستغنی از بیان است لیکن برای دفع اوهام متعصبین بذکر
شاهدی پرداخته میشود که شریف مرتضی در نهج البلاغة از کلام حضرت امیر المؤمنین نقل کرده
لله بلاء فلان فلقد قوم الاود الخ و ابن ابی الحدید در شرح آن گفته المکنی عنه عمر بن الخطاب و قد
وجدت النسخة اللتی بخط الرضی و تحت فلان عمر حدثنی بذلک مختار بن معد الموسوی الاودی
الشاعر و قال الراوندی فی شرحه انه علیه السلام مدح بعض اصحابه بحسن السیرة وان الفتنة هی التی وقعت
بعد رسول الله صلعم من الاختیار والاثرة و قال البحار و دیه انه کلام فی امر عثمان کما یمدح الآن
الامیر المیت فی ایام الامیر الحی بعده فیکون ذلک تعریضا به انتهی مختصرا پس بدستور معترض گوییم که
علماء شیعه چرا بر یک معنی مراد این حدیث اتفاق نکرده اند بالجمله سوال معترض بهر تقدیر که باشد ناشی
از قصور اطلاع او در علوم دینیه و عدم اطلاع بر مذهب اهل سنت امامیه است و آنچه گفته است که پیغمبر خدا
معنی حدیث بیان نفرمودند که امت در تعیین مراد آن در اختلاف افتادند گوییم این کلام مالامال
از اختلال است و تعرض بجمیع آن موجب اطناب و املال است لیکن بحکم ما لا یدرک کله لا یترک
کله درینجا بذکر سه خلل اکتفا میرود اول آنکه ازین کلام لازم می آید که در کلام شارع اصلا از اقسام
خفی و مشکل و مجمل و متشابه که از مقابلات ظاهر و نص و مفسر و محکم اند احدی واقع نباشد حالانکه وقوع
آن در کلام شارع بر همگی از اهل علم مخفی نیست دوم آنکه بر تقدیر وقوع این اقسام در کلام الله

بجناب رسالت پناہ کہ ترجمان الحق ومبین معانی بکلام اللہ بودند لازم بود کہ ایضاح آن میفرمودند خفا و اشکال واجمال وتشابہ آن زائل میفرمودند حالانکہ بعضے افراد اقسام ثلثہ وجمیع افراد اقسام رابع غیر مبین واقع اند سوم آنکہ این اشکال مشترک الورود است چراکہ مخالفین ادراہم مے رسد وتقریر نا مربوطش را در اکثر احادیث جاری نمایند مثلا در حدیث نہج البلاغہ کہ مذکور شدہ بگویند کہ حضرت امیر کمنی عنہ فلان را کہ در حدیث لہذا بلاء فلان واقع ست چرا بیان نفرمودند کہ امت در تعیین آن در خلاف افتادہ اند و ہر یک بزعم دیگرے گمراہی وضلالت اختیار کردہ مثل آیہ فانکحوا ما طاب لکم من النساء مثنی وثلاث ورباع جواز ازدواج ہیژدہ زن مے فہمند و دیگران جواز چہار زن یکے بزعم دیگرے گمراہ پس در احادیث نبویہ نیز بعض مردم بغلط فہمی اختلاف نمودہ باشند ازان کدام قباحت لازم مے آید دیگر آنکہ اگر مرادش آنست کہ یک فرقہ از علماء اہل سنت کہ بجائے خود تعیین مراد آن احادیث نمودہ بزعم فرقہ دیگر ازان کہ تعیین خلاف آن کردہ گمراہ است پس غیر مسلم چراکہ ہر کسے از علماء اہل سنت کہ یکے از محتملات این حدیث را ترجیح دادہ اختیار نمودہ اصلا بزعم دیگرے گمراہ نیست واگر مرادش آنست کہ فرقہ اند علماء امت بسبب تعیین مراد آن بزعم دیگرے اختیار ضلالت وگمراہی کردہ مثل شیعہ وسنی کہ ہر واحد بزعم دیگرے اختیار ضلالت وگمراہی کردہ گویم ما مردم شیعہ را بسبب تعیین مراد درین احادیث خاطی نمیگوئیم بنا بر آن میگوئیم کہ برحضرات یکہ شیعہ حمل این احادیث مے نمایند بزعوم ایشان صفاتے کہ درین احادیث مذکور اند برانہا مثل فوت دعوت اسلام در وقت ایشان واجتماع ناس برایشان وغیرہما من الصفات المذکورۃ فے طرق ہذہ الاحادیث واکثر شیعہ این ہمہ صفات را بر ائمہ اطہار منطبق کردہ اند اصلا ایشان ہم نظر برین نزد ما گمراہ نخواہند بود۔ فقط تمام شد تقریر مولانا شاہ عبد العزیز صاحب محدث دہلوی

مسئلہ حکم اجرتے کہ حافظان قرآن برخواندنش میگیرند چند صورت دارد جدا گانہ در ذہن خود منقسم باید فرمود خلط نباید کرد صورت اول آنکہ ثواب قرآن خواندہ خود را بعوض مبلغ کہ بدست کسے بفروشند واین صورت محض باطل ست باجماع اہل سنت آری نزد امامیہ رائج ومتعارف است بلکہ ثواب روزہ او حج ودیگر عبادات را نیز میفروشند ودلیل بطلانش آنکہ حقیقت بیع مبادلہ المال بالمال است وثواب طاعات مال نیست بلکہ حقیقت آنکہ برای این شخص بحکم وعدۂ الٰہی ثابت مے شود در

آخرت استیفای آن خواهند و هیچ حقوق خواه دینی باشد خواه اخروی مثل حق الولا و حق الارث
و حق مرور و حق تعلی و امثال ذلک جائز نیست صورت دوم آنکه شخصے را برائے ختم نمودن قرآن
بمزدوری بگیرند و ثواب آن ختم بمستاجر برسد و این صورت نزد حنفیه جائز نیست و نزد شافعیه طولے
و تفصیلے دارد و دلیل عدم جواز این صورت آنست که قاعده کلیه حنفیه است کما فی شرح الوقایه وغیره
الاصل عندنا انه لا یجوز الاجارة علی الطاعات و علی المعاصی لکن لما وقع الفتور فی الامور الدینیة
یفتی بصحتها لتعلیم القرآن والفقه تحرزا عن الاندراس و نکته و آنکه اجاره برادای طاعات خواه فرض باشد
خواه نفل جائز نیست آنست که شخصے که مباشر طاعت شده است بحکم وعده الٰهی مستحق اجر اخروی گشته
پس اگر اجر دنیوی را از مخلوق بران طلب نماید اجتماع عوضین و اجرین در حق یک کس بیک فعل لازم
خواهد آمد مثل آنکه شخصے اجیر خاص یک کس قرار یافته و او را نمی رسد که اجیر خاص شخص دیگر شود در همان مدت
کذا فی الهدایه و قوله علیه السلام اقروا القرآن ولا تاکلوا به مثل ان یستاجر رجلا لیقرأ علی راس قبر قیل
هذه القراءة لا یستحق به الثواب لا المیت ولا القاری انتهی صورت سوم آنکه شخصے حسبة لله ثواب خوانده خود
بکسے بخشد یا بقصد ثواب او خواندن آغاز کند و هرگز خیال معاوضه در خاطر او خطور نکند و آنکس بطریق مکافات
بعد از آن یا در اثنای خواندن آن بوی چیزے بدهد یا احسان نماید یا شخصے باشد که از سالها بر شخصے
انعام و احسانے میکند و آن کس در مکافات آن قرآن و کلمه تهلیل و امثال ذلک برائے او
میخواند و ثوابش باو مے بخشد این صورت جائز ست بلاشبهه بلکه مستحب زیرا که مکافات احسان
باحسان جائز است و فی الحدیث من صنع الیکم معروفا فکافئوه الخ ولیکن درینجا هم غورے مے باید
که اگر نیت آن در خواندن مکافات احسان اوست پس جائز مستحب ست و اگر باین نیت میخواند که از
خواندن بذمه او مکافات ثابت خواهم کرد پس در حقیقت اجاره شد آری دانستن مکافاة مضر نیست
لیکن فرق را تامل باید کرد صورت چهارم شخصے طلب علم دینی یا حفظ قرآن یا اشتغال بطاعت
دیگر میخواهد لیکن از راه تنگدستی و فقدان وجه معاش فراغت اشتغال باین امور ندارد مرد دیگر
صاحب مایه ذمه دار وجه قوت او شود تا بفراغ بال مشغول بطاعت گردد درین صورت هر دو را اجر
کامل بر هر طاعت او حاصل میشود قال الله تعالی للفقراء الذین احصروا الی آخرها و اعانت بر طاعت
که در حدیث جا بجا ممدوح واقع شده همین است لیکن این را اجرت گفتن مجاز ست صورت پنجم آنکه

شخصے قرآن را نہ بر وجہ طاعت بلکہ بنا بر قصد مباحی میخواند و بران اجر میگیرد مثل رقیہ و تعویذ و ختم
بعضے سور قرآن برای حصول بعضے مطالب دنیوی و یا برائے استخلاص از عذاب گور یا برای انس
زندہ یا مردہ بصوت خوش و این قسم نیز جائز است بلا کراہت و ہمین ست مراد این حدیث کہ ان احق
ما اتخذتم علیہ اجرا کتاب اللہ در قصہ رقیہ لدیغ بسورۂ فاتحہ و گرفتن اجرت بران نیز از ہمین قبیل است
ہمہ صور را جدا جدا با احکام آنہا در خاطر محفوظ باید داشت تہمین تفصیل معلوم شد کہ در احادیث مختلفہ
تعارضے نیست مثلا در حدیث عبادۃ بن الصامت قال قلت یا رسول اللہ رجل اہدی الے قوسا
کنت اعلمہ الکتاب والقرآن ولیست بمال فارمی علیہا فے سبیل اللہ قال ان کنت تحب ان تطوق
طوقا من نار فاقبلہا رواہ ابوداود و ابن ماجہ و این در صورتے است کہ وقت تعلیم طلب مکافاۃ منظور
داشتہ بود و ہمین نیت تعلیم کردہ بود و علے ہذا القیاس احادیث دیگر واللہ اعلم بالصواب سوال از معنے
بیت حافظ شیرازی۔ جنگ ہفتاد و دو ملت ہمہ را عذر بنہ ٭ چون ندیدند حقیقت رہ افسانہ زدند ٭
جواب این شعر مستزاد شرحش پیداست

ہفتاد و دو فرقہ در پی ہستی پویند - ای زلی مانند	گم کردہ ترا بہر طرف مے جویند - سرگردانند
سر رشتہ حق بدست یک طائفہ است - درویشانند	باقی بہ تکلف سخنے مے گویند - ایشانند

بسم اللہ الرحمن الرحیم

رسالہ نماز زنان

وضع نماز زنان بطور مردان است فرق چند است اول آنکہ زنان را تمام بدن خود باید پوشید از
پارچہ لک وسطبر کہ رنگ بدن یا مو معلوم نشود و اگر رنگ معلوم گردد داخل پوشیدن نیست نماز نادرست
است و ہر قدر کہ پوشش کامل تر بود بہتر است حتے کہ دستہا و پاہا ہمہ پوشیدہ ماندن بہتر است و احتیاط
است تا بقدور سر دو قدم و سر دو دست را پوشیدہ دارد و نماز ورا باین طور بپوشند کہ نگاہ از جای سجدہ
بند شود و سجدہ گاہ بنظر نیاید دوم آنکہ اذان و اقامت کہ آنرا تکبیر گویند زنان را نباید گفت سنت ہمین ست
در حق ایشان کہ بدون اذان و اقامت نماز گزارند سوم آنکہ وقت شروع نماز اللہ اکبر گویند دستہا
تا گوش نہ بردارند بلکہ تا شانہا بردارند زیادہ بلند نکنند چہارم آنکہ ہر دو دستہا را زیر ناف نہ نہند بلکہ
زیر پستان نہند پنجم آنکہ بآواز بلند ہیچ وقت قرارت نخوانند و نہ تکبیرات بآواز گویند ہمہ را آہستہ گویند

امور غیبیه مستقبله سے بزد آید اگر قرضداران را با معامله داران ربا از مال بعید حق آنها حلال نمے شود
و در حق این شخص خبث آن مے ماند مگر موافق روایت احیاء العلوم هرگاه این شخص از ان فعل توبه کرد
حلال شد بشرطیکه آن مال برضامندی گرفته باشد و حق کسے تلف نکرده باشد والا رضا رضا حقوق
در خصوصات شرط است والله اعلم **سوال** اگر کسے از قرض که مشروح است گرفته مسجد احداث نماید
بعده از نقد رشوت وغیره که غیر جائز ست ند قرض ادا نماید شرعا احداث این قسم مسجد درست است
یا نه **جواب** این قسم احداث کردن مسجد درست است حکم مسجد دارد و امید ثواب بران متوقع است
زیرا که از مال که قرض گرفته بنا ساخته و در وقت ادای دین این قرض اگرچه از مال خبیث ادا نماید
خبث این در مالیکه اول قرض گرفته است تاثیر نمیکند والله اعلم **سوال** اگر ناکح مذهب سنت وجماعت
و منکوحه مذهب امامیه داشته باشد درمیان هر دو مرد و زن بمذهب اهل سنت وجماعت نکاح
جائز ست یا نه **جواب** نکاح کردن درمیان مرد سنی و زن شیعه مبنی بر تکفیر و عدم تکفیر این فرقه است
در مذهب حنفی موافق روایات مفتی به حکم فرقه شیعه حکم مرتدان است چنانچه در فتاوی عالمگیری
مرقوم ست پس نکاح کردن از زن که درین فرقه باشد درست نیست و در مذهب شافعی دو قول
ست بر یک قول کافر اند و در قول دیگر فاسق چنانچه در صواعق محرقه مسطور است لیکن قطع نظر
ازان انعقاد مناکحت باین فرقه موجب مفاسد ہاے بسیار میگردد مثل بدمذهب شدن
اهل خانه و اولاد و عدم موافقت صحبت وغیر ذلک پس احتراز ازان واجب ست والله اعلم
سوال اگر مردمان بر نماز استاده اول از آیات قرآنی واتخذوا من مقام ابراهيم مصلے وغیره واستغفار
خوانند جائز است یا نه **جواب** خواندن آیات انی وجهت وجهی الخ در ضمن دعاء دیگر که دران استغفار
هم است ثابت شده در بعضے روایات آمده که آنحضرت صلے الله علیه وسلم بعد از تحریمه میخواندند و در بعضے
این هم آمده که وقتیکه استاده شوند سوی نماز این بخوانند و خواندن واتخذوا من مقام ابراهيم مصلے پیش
از دو رکعت که بعد طواف کعبه میخوانند ثابت شده چنانچه در مشکوة این هر دو روایت موجود اند دعا اینست
انی وجهت وجهی للذی فطر السموات والارض حنیفا وما انا من المشرکین ان صلوتی ونسکی ومحیای
ومماتی لله رب العالمین لاشریک له وبذلک امرت وانا اول المسلمین اللهم انت الملک لااله الا انت
وانا عبدک ظلمت نفسی واعترفت بذنبی فاغفرلی ذنوبی جمیعا انه لا یغفر الذنوب الا انت واهدنی لاحسن

الاخلاق لایهدی لاحسنها الا انت لبیک وسعدیک والخیر کله فی یدیک والشر لیس الیک انا بک و
الیک تبارکت وتعالیت استغفرک واتوب الیک **سوال** برائے حصول مطالب دنیوی چہ باید خواند
جواب حسبنا اللہ ونعم الوکیل پانصد بار اول وآخر درود تا حصول مقصود و برای استمالت قلوب حکام
یا مقلب القلوب بالخیر دو صد بار بعد از عشا باید خواند و یا قاضی الحاجات صد بار نیز برای این کار مجرب است
و اگر ختم خواجگان برای حصول مہم اتفاق افتد بہتر است یا قاضی الحاجات نیز باید خواند **سوال** اگر زنے
برخلاف مرضی زوج خود از خانہ زوجش بیرون رود و ممانعت زوج خود را بخاطر نیاورده او را اذیۃ بسبب
این نافرمانی رساند آیا مہر آن زن و نفقہ و کسوت و سکنی آن باطل میشود یا بر ذمہ زوج او باقی میماند
علمای بنارس نوشتہ اند کہ در صورت خارج شدن زن از بیت زوج خود مہر و نفقہ و کسوت و سکنی آن
باطل میگردد کما فی تحفۃ الفقہاء المراۃ اذا خرجت عن البیت بغیر اذن زوجہا یبطل مہرہا و نفقتہا و کسوتہا
و فی الذخیرۃ اذا خرجت المراۃ مع المحارم بغیر اذن الزوج و دخلت فی بیت الوالدین و غیرہم یبطل مہرہا
و نفقتہا و کسوتہا و سکناہا نقل من الحسامیۃ اذا خرجت المراۃ من البیت مع غیر محرم بغیر اذن زوجہا ابطل مہرہا
و نفقتہا و کسوتہا و سکناہا و عن الطحاوی فی قول محمد بن الحسن الشیبانی الفتوی علیہ کذا فی فتاوی
الصدر الشہید و فی النہایۃ شرح الہدایہ اذا خرجت المراۃ من بیت زوجہا باعیۃ بلا اذن زوجہا
و صاحبہا و ذہب من قریۃ الی قریۃ اخری سقطت نفقتہا و مہرہا من ذمۃ زوجہا ہذا النقل من
التجنیس فی شرح الہدایۃ من الذخیرۃ المراۃ اذا خرجت من بیت زوجہا مع غیر المحرم و بغیر اذن الزوج
و دخلت بیت الوالدین او غیرہما بطل مہرہا و نفقتہا و کسوتہا و سکناہا فی المحیط و علیہ الفتوی
کذا فی المضمرات **جواب** روایات فقہیہ در مقدمہ سقوط مہر زن بسبب برآمدن از خانہ شوہر بے اذن او
بملاحظہ در آمد مہربان من این روایات مفتی بہا نیست و مخالف قواعد و متون است زیرا کہ مہر زن را دین
صحیح نوشتہ اند و این نوشتہ اند کسایر الدیون لا یسقط الا بالاداء او بالابراء و نیز در مقام تعلیل فقہا
نوشتہ اند مہر بتمامہ مقابلہ وطی اول است ہرگاہ یکبار وطی کرد گویا استیفاء تمتع نمود و مہر کہ بمنزلہ ثمن است
لازم الاداء گشت من بعد اگر وطی دیگر یا خدمات دیگر یا اقامت در خانہ واقع نشود در وجوب مہر
قصور نمیکند بلکہ بسبب زنا و لعان ساقط نمیشود آرے نان و نفقہ مقابل احتباس در خانہ است
اگر از خانہ برآید بے اذن زوج نفقہ و کسوت واجب نمیماند قاعدہ فقہ است کہ نفقہ شخص جزاء احتباس است

اگر شخصے را در کارے مشغول سازند نفقه او ازان کار یا ر صاحب کار باید گرفت چنانچه عامل زکوة را از
زکوة مے دہانند و قاضی و مفتی و محتسب را از بیت المال مسلمین و علی ہذا القیاس **سوال** ترکیب دفع
آسیب و سحر عنایت شود **جواب** عمل برای آسیب زده روغن سرشف در آوندے انداخته چهار ده بار آیه
قطب یعنی ثم انزل علیکم من بعد الغم تا بذات الصدور که در سیپاره لن تنالوا البر در سوره آل عمران
است خوانده بران روغن بعد ہر بار که خواند دم کرده باشد پس روغن مذکور بر تمام بدن آسیب زده
بمالد بوجهیکه موضع یک موی هم خالی نماند و احتیاط نماید که آن روغن را بر زمین نه نهد و دست دران
نه اندازد و ہر که اول روغن مالد ہمان کس ہر روز مالیده باشد و از وقتیکه اول روز مقرر کند تجاوز ننماید
ان شاء الله آسیب دفع گردد و برای دفع سحر معوذتین و آیات سحر که مرقوم گردد در آب جاری که آب گنگ
باشد یا غیر آن در سبوچه طلبیده دران این تعویذ را انداخته ازان آب مسحور را قدرے باید نوشانید
و دست و پای ہم باید شویانید و اگر اتفاق غسل شود بهتر است و این عمل روز یکشنبه باشد چند بار
ہمین روز کرده باشد ان شاء الله تعالی دفع سحر ہم خواہد شد آیات دفع سحر این است فوقع الحق و
بطل ما کانوا یعملون فغلبوا ہنالک وانقلبوا صاغرین والقی السحرة ساجدین قالوا آمنا برب العالمین
رب موسے و ہارون ۝ فلما القوا قال موسے ما جئتم به السحر ان الله سیبطله ان الله لا یصلح عمل المفسدین
و یحق الله الحق بکلماته ولو کره المجرمون ۝ انما صنعوا کید ساحر ولا یفلح الساحر حیث اتی ۝ **سوال**
بیعت و اصل چیست و استحصال آن از روی نص است یا حدیث شریف **جواب** معنے بیعت
از روی لغت معاہدت و معاقدت است و باصطلاح متکلمین دست بعهد دادن است و باصطلاح
متصوفین دست عقیدت را بدست ارشاد مرشدین منعقد ساختن پس اگر غرض سائل استفسار از
بیعت کلامی است پس آن بیعت که اصحاب کبار بجناب نبی صلے الله علیه وسلم بخلافت خلفاء راشدین
واقع شد دست بعهد و توثیق اجرای خلافت جناب شان بود رضی الله عنهم و مفهوم آیه کریمه
یبایعونک تحت الشجرة ماخذ نص است و اگر استفسار از بیعت تصوفی است پس آن بیعت که از
مسترشدین واقع مے شود دست عقیدت خود را بدست ارشاد مرشدین منعقد ساختن است
و این انعقاد بواسطه احدی از دیگرے تنہا به علی مرتضے رضی الله عنه و ازان جانب به جناب
پیغمبر صلے الله علیه وسلم مے گردد و درینصورت ماخذ آن فعل نبوی است **سوال** بروز عقد نکاح

اعلان کلمہ یا صفت ایمان مجمل و مفصل از چہ راہ است آیا بنظر تلقین ست یا کہ استحکام عقد جواب از روی
شریعت غرا در میان مومن و کافر نکاح منعقد نمیگردد و ظاہر ست کہ ایشان در حالت لاعلمی یا از روی
سہو اکثر کلمہ کفر صادر میگردد کہ ایشان بران تنبہ نمیشوند درینصورت اکثر نکاح متناکحین منعقد نمیگردد
لہذا متاخرین از علمای محتاطین احتیاطاً صفت ایمان مجمل و مفصل را بحضور متناکحین میگویند و میگویانند
تا انعقاد نکاح بحالت اسلام واقع شود فی الحقیقت کہ علمای متاخرین این احتیاط را در عقد نکاح
افزوده اند خالی از برکت اسلامی نیست کسانیکہ از اسلام بہره ندارند بلطف آن کسی میرسند معلوم نیست
کہ تلقین اموات در اکثر فرقہ خلافیہ جائز است سبب موجب آن چہ بہم رسانیده اند زیرا کہ کل فرق اسلامیہ
متفق اند برین کہ ایمان بعد البعث درست نیست و بعث عبارت از انتقال روحانی ست سوال
شفاعت امت حصر بر ذات جناب پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم است یا اصحاب کبار ہم شفیع میتوانند شد
و اطاعت ایشان چہ فائده و عداوت ایشان چہ ضرر دارد جواب الشفاعة فیما یتعلق بامور الدنیا
و الآخرة ہو السوال فی التجاوز عن الذنوب و الجرائم و از روی لغت لہذا شفاعت عام ست شفاعت
جرمی و شفاعت ذنوبی و شفاعت جرمی از احدی با دیگری و تابع با متبوع تواند شد و شفاعت ذنوبی
بواسطہ و بلا واسطہ بجناب پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم متحقق و ثابت است درینصورت مرشد برای مسترشد
و معلم برای متعلم واسطہ شفاعت میتواند شد و اطاعت اصحاب کبار بحکم آیہ کریمہ اطیعوا اللہ
و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم و بمصداق حدیث صحیح اصحابی کالنجوم بایہم اقتدیتم اہتدیتم لفظی است
پس اطاعت ایشان اطاعت وعده انہم یدخلون الجنة و عداوت ایشان موجب وعید انہم یخلدون فی النار
سوال سبب اختلاف اقوال مفتیان کہ عبارت از امام اعظم و غیر ہم است چیست جواب سبب اختلاف
بین العلماء این ست کہ بعضی ظواہر آیت و حدیث معمول بہ میسازند و بعضی بتاویل آن پس این اختلاف
منجر باصول نمیگردد بلکہ مفہوم کلام سلف اختلاف العلماء رحمة باخود ما مسبب اند بخلاف فرق خلافیہ
کہ در میان علمای آنہا بین الاصول اختلاف است زیرا کہ احدی بہ نبوت پیغمبر ما صلعم و دیگری بہ نبوت
علی مرتضی رضی اللہ عنہ و بعضی بہ الوہیت آن قائل اند ببین تفاوت ره از کجاست تا بہ کجا
و السلام علی من اتبع الہدی - سوال شخصی کہ از حدیث شریف منکر شود چہ حکم دارد جواب
انکار حدیث شریف چند احتمال دارد اول آنکہ تمامی احادیث را انکار کند این خود کفر است دوم آنکہ

حدیثے متواتر نیست تاویل انکار نماید این انکار هم کفر نیست سوم آنکه حدیث صحیح راکه از احاد باشد محض بهوای نفسانی نظر بر یکه این احادیث منافی طبع یا خلاف مصلحت دنیوی هست انکار نماید این انکار گناه کبیرت و این منکر مبتدع بدعت سیئه چهارم آنکه حدیثے را بسبب قوت حدیث دیگر یا بجهت آنکه اعتماد بر قول ناقل ندارد حدیث تصور نکرده بانکار آن پرداخته و منشار انکار هوای نفسانی و غرض دنیوی نباشد و همچنین سرسبزی کلام خود منظور نداشته باشد و غرضے دیگر از اغراض فاسده مقصود او نباشد بلکه بنا بر قواعد اصول حدیث یا مخالفت حدیث مذکور با کدام آیت قرآنی بگمان منکر یا امثال آن انکار حدیث نموده باشد پس حرجے در آن نیست **سوال** کسیکه از کتاب فقه منکر شود از روی شرع شریف حکم جیست **جواب** انیهم چند احتمال دارد اول آنکه اگر آن شخص مثلاً شافعی است و انکار کتاب حنفی مینماید قباحتے ندارد دوم آنکه کتاب غیر معتبر و نامعلوم را انکار کند آنهم مستلزم قباحتے نیست سوم آنکه منکر شود بجهت آنکه این کتاب از علوم دنیه است پس این خود کفر است چهارم آنکه منکر شود بجهت آنکه این کتاب از فقه اهل سنت است پس آن شخص مبتدع است چه انکار آن شخص بجهت عدم اعتقاد بحجیت آن کتاب است گو مطابق باحادیث صحیحه اهل سنت باشد بخلاف انکار شافعی کتاب حنفی را انکار وش بجهت ترجیح مذهب خود بر مذهب حنفی میباشد نه بجهت بطلان اصول و فروع حنفیه **سوال** کسیکه کلمه کفر بر زبان مے راند و نمیداند که این کلمه کفر است یا نه کافر میشود یا نه **جواب** کفر این شخص در میان فقها مختلف فیه است در روایات آن در خزانة الروایات وغیره مذکور است بهر حال آن شخص را ازین قول توبه و استغفار باید کرد **سوال** کسیکه اهانت علم و علما نماید حکم او جیست **جواب** کسیکه اهانت دین علما نماید بجهت آنکه این علم و این علما موجب اختیار باطل و اهانت حق اند و این علم محض برای رضا یا حق تلفی موضوع است پس آن شخص کافر است و اگر اهانت مثل علم نجوم و غیر آن نماید هیچ باکے ندارد و اگر اهانت غیر علم دین نماید کفرے در آن نیست آرے ممنوع است لیکن امتناع اهانت آن بقدر مرتبه علم است یعنے اگر علم شریف تر است مثل صرف و نحو اهانت آن ممنوع است اگر علم باین مرتبه نیست اهانت آن در امتناع باین مرتبه نیست **سوال** کسے را که پدر و مادر او عاق کرده باشند بخشیده شود یا نه **جواب** عاق که در عوام مشهور است یعنے اخراج پسر از نسبت خود هیچ اصلے ندارد و باین عاق بے اصل پسر از ثبوت احکام آن مثل اخذ میراث و غیر آن خارج نمیشود

وخیبر را کمال اتصال بود با مدینه منوره باقیماند حکم حریت و رقیت کتابی مثل اینها در این مسئله هم اختلاف
روایات بسیار است اکثر فقها می‌نویسند که صورت مرقوق شدن ایشان همین است که استیلا واقع شود
و باز با حراز بدار الاسلام بیایند آن زمان مملوک میشوند و بعضی فقها نوشته اند که اگر حربیان بخوشی خود
یا پدر و مادر و اولاد خود را و اقارب خود را بیع نمایند و این مبیعین در اینها را بیع نیز مملوک میشوند و موافق حدیث
همین مذهب قوی معلوم میشود زیرا که بیع بسیاری از عبید و اماء در عهد آنجناب همین قسم واقع شده
مثل بیع زید بن حارثه و سلمان فارسی و دیگر کسان همین قسم واقع شده بود و آنحضرت مملوکیت آنها را مسلم
داشتند و در جامع الرموز مینویسد و یتملک بها ای بالاستیلاء و الاحراز بهم ای استیلاء علی مباح
فلو اهدی ملک من اهل الحرب الی مسلم هدیة من احرارهم ملکه الا اذا کان ذی قرابة له و لو دخل دارهم
مسلم بامان ثم اشتری من احدهم ابنه ثم اخرجه الی دارنا قهرا ملکه و اکثر المشائخ علی انه لا یملکه فی دارهم
وهو الصحیح و عن محمد انه یملکه حتی یجبر علی اخراجه و عن ابی یوسف یجبر و قال الکرخی ان کانوا یرون جواز البیع
فالبیع جائز و الا فلا کما فی المحیط و فیه اشعار بان الکفار فی دارهم احرار و لیس کذلک فانهم ارقاء فیها و
ان لم یکن ملک لاحد علیهم علی ما فی عتاق المستصفی وغیره **سوال** در حق سید مبتدع یا مجاهر
بالفسق یا متکلم بکلمه کفر چه حکم است **جواب** این مسئله حاجت بجواب ندارد زیرا که نص قرآنی درین
باب کافی و شافی است قال الله تعالی قال یا نوح انه لیس من اهلک انه عمل غیر صالح و در صحیح آمده که
که در مشکوة شریف موجود است که ان آل ابی فلان لیسوا لی باولیاء انما ولیی الله الخ و در روایت
دیگر است ان اولیائی الا المتقون **سوال** در تحفه اثنا عشریه مرقوم است که منکر ضروریات دین
کافر است علو درجه ایمان حضرت علی و بهشتی بودن ایشان و لائق خلافت پیغمبر صلی الله علیه وسلم
بودن از روی احادیث بلکه آیات قطعیه متواتره ثابت است پس منکر این امور کافر باشد چنانچه خوارج
در احکام اخروی کافر اند دعای مغفرت برای ایشان نباید کرد و نماز جنازه ایشان نباید خواند پس در صورت
شیعه هم کافر باشند چرا که نصوص قطعیات در حق حضرت صدیق اکبر و فاروق اعظم زیاده تر از جناب امیر
است و خود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم بر جنازه شخصی که با حضرت عثمان رضی الله عنه عداوت
داشت نماز نه خوانده پس اختلاف در کفر شیعه نزد اهل سنت چه سبب است **جواب** خوارج
یک مذهب دارند ازین جهت در حال آنها علما را اختلاف نیست زیرا که خوارج با وصف تعدد فرق آنها

نزاع کردند وصحابہ کبار از نص الائمۃ من قریش جمیع انصار را تسکین دادہ آنوقت حضرت صدیق اکبر
فرمودند کہ گروہ مسلمانان یکے از عمر بن الخطاب وابو عبیدۃ بن الجراح کہ استحقاق خلافت دارند
اختیار کنند خلیفہ می شود پس اگر نص میبود حضرت صدیق این لفظ چہ قسم میفرمود وحضرت فاروق وقت شہادت خود
خلافت درمیان شش کس چہ قسم تجویز میفرمودند وحضرت زبیر وطلحہ در وقت خلافت حضرت امیر چہ قسم
بیعت طوعا وکرہا میکردند واگر خلافت باجماع باشد پس بر دودست جواب در صحت خلافت حضرت امیر
ظاہر است کہ حضرت ابان باوصف اجتہاد تمام عمر بیعت نکردہ اند وبسیارے از صحابہ از حضرت امیر
آزردہ خاطر شدہ پیش معاویہ رفتند وحضرت سعد وقاص وغیرہ صحابہ کبار در جنگ حضرت امیر شریک
نشدند **جواب** آنچہ حضرت شاہ ولی اللہ فرمودہ اند کہ خلافت بنص ثابت است مراد ایشان آنست
کہ در نفس الامر نصوص متواترہ دلالت میکنند بر خلافت علی الترتیب نہ آنکہ خلافت در وقت انعقاد
بنص ثابت شدہ چہ در وقت انعقاد خلافت ہر کس بدلیلے کہ او را فی الفور حاضر شد تمسک نمود وفرصت
تتبع نصوص از معاون آنہا منافی تضیق الوقت وآنچہ حضرت صدیق فرمود کہ اگر گروہ مسلمانان یکے
ازین دو کس اختیار کنند خلیفہ میشود غرض ایشان آن بود کہ اظہار انصاف نمایند ودعوی نص برای خود
نکنند چہ معلوم داشتند کہ یابی اللہ والمومنون الا ابا بکر واشار الیقین بود کہ این امر شدنی است
حاجت دعوی نص برای خود نیست خود بخود خواہد شد وحضرت عمر فاروق کہ وقت شہادت درمیان شش
کس خلافت را شوری گذاشتند بنا بر ہمین بود کہ تعیین خلیفہ را بر ذمہ خود نگیرند والا از حضرت عمر بارہا
منقول است کہ اشارہ بخلافت ختنین علی الترتیب نمودند وحضرت زبیر وطلحہ کہ در وقت خلافت
حضرت امیر کلمات اکراہ گفتہ باشند از انجہت است کہ بیعت بزور قاتلان حضرت عثمان مے شد
ہرچند در نفس الامر استناد واستحقاق خلافت حضرت امیر میدانستند وآنچہ از مقررات است کہ خلافت
باجماع ثابت میشد مراد آنست کہ اجماع اکثر اہل حل وعقد بوان متحقق باشد اگر یک دو کس خارج از
اجماع شوند پروا نباید کرد کہ للاکثر حکم الکل چنانچہ سعد ابن عبادہ در وقت انعقاد خلافت حضرت
ابوبکر صدیق، خلل در اجماع نشد وابان ابن عثمان از مجتہدین صحابہ نبود تا خلاف او مضر باشد
وکسانے از صحابہ کہ از حضرت امیر آزردہ خاطر شدہ پیش مخالف رفتند بیش از دو سہ کس نبودہ اند مثل
مغیرۃ بن شعبہ وغیرہ کہ در مجتہدین صحابہ معدود نیستند ومع ہذا آزردگی ایشان از جہت شکایت

ہمین حدیث پس حضرت امام حسین رضی اللہ عنہ بکدام دعوی از مکہ معظمہ برآمدہ در کربلا شہید شدند
و علاوہ حدیث متواتر در مشکوٰۃ وغیرہ موجود است کہ اکثر پادشاہان ظالم خواہند بود و بسیار ظلم
خواہند کرد صحابہ عرض نمودند کہ درآنوقت مسلمانان تعرض از بادشاہان نخواہند کرد حضرت علیہ السلام
فرمود کہ مسلمانان را نمیرسد کہ از پادشاہ وقت کہ تسلط سلطنت گرفتہ باشد تعرض نمایند نہ آن مسلمانان
خود ظالم و باغی خواہند گردید پس حضرت امام حسین رضی اللہ عنہ چرا مقابلہ کردند و سلطنت یزید نیز
از روی سلطنت ظاہر و ثابت ست **جواب** خروج حضرت امام حسین علیہ السلام بنا بر دعوی
خلافت راشدہ پیغامبر کہ بمرور سی سال منقضی گشتہ نبود بلکہ بنا بر تخلیص رعایا از دست ظالم بود
و اعانۃ المظلوم علی الظالم من الواجبات و آنچہ در مشکوٰۃ ثابت است کہ حضرت صلی اللہ علیہ وسلم
از بغی و خروج بر پادشاہ وقت اگرچہ ظالم باشد منع فرمودہ اند پس درآنوقت است کہ آن بادشاہ
ظالم بلا منازع و مزاحم تسلط تام پیدا کردہ باشد و ہنوز اہل مدینہ و اہل مکہ و اہل کوفہ بتسلط یزید پلید
راضی گشتہ بودند و مثل حضرت امام حسین و عبداللہ بن عباس و عبداللہ بن عمر و عبداللہ بن زبیر
رضی اللہ عنہم بیعت نکردہ بالجملہ خروج حضرت امام حسین رضی اللہ عنہ برای دفع تسلط او بود نہ برای
رفع تسلط و آنچہ در حدیث ممنوع است آن خروج است کہ برای رفع تسلط سلطان جائر باشد
والفرق بین الدفع والرفع ظاہر مشہور فی المسائل الفقہیۃ **سوال** در صورتیکہ کسے نیت کند
کہ اگر این کار من حسب حاجت برآید گاو سید احمد کبیر یا گوسپند شیخ سدو وغیرہما بدہم و بعد انجاح حاجت
گاو را ذبح بنام خدا کرد و حال آنکہ در نیت نسبت گاو بہ سید احمد و شیخ سدو میکند و حدیث انما
الاعمال بالنیات ناطق ست و ان اللہ لا ینظر الی صورکم ولکن ینظر الی قلوبکم و نیاتکم برین معنی
شاہد ست و نیۃ المؤمن خیر من عملہ نیز دلیل برین کہ نیت را دخل ضرور ست پس در صورت مذکورہ
اکل گاو وغیرہ درست است یا نہ **جواب** مدار حل و حرمت ذبیحہ بر قصد و نیت ذابح است اگر بہ نیت
تقرب الی اللہ یا برای اکل خود و یا برای تجارت و دیگر امور مباحہ ذبح میکند حلال است والا حرام
قال فی التفسیر النیشاپوری تحت قولہ وما اہل بہ لغیر اللہ قال العلماء لو ان مسلما ذبح ذبیحۃ و قصد بذبحہا
التقرب الی غیر اللہ صار مرتدا و ذبیحتہ ذبیحۃ مرتد انتہی و فی الدر المختار ذبح لقدوم الامیر و نحوہ کواحد
من العظماء یحرم لانہ اہل بہ لغیر اللہ ولو ذکر اسم اللہ تعالی ولو ذبح للضیف لا یحرم لانہ سنۃ الخلیل

عليه السلام واكرام الضيف اكرام الله تعالى والفارق انه ان قدمها لياكل منها كان الذبح لله
والمنفعة للضيف او للوليمة او للربح وان لم يقدمها لياكل بل يدفعها لغيره كان لتعظيم غير الله فيحرم
وهل يكفر قولان بزازية وشرح وهبانية قلت وفي صيد المنية انه يكره ولا يكفر لانا لا نسئ الظن بالمسلم انه
يتقرب الى الآدمي بهذا النحر ونحوه في شرح الوهبانية عن الذخيرة ونظمه فقال وفاعله جمهورهم قال كافر
وفصل واسمعيل ليس بكفر + هكذا في مطالب المومنين والاشباه والنظاير وفي الحديث لعن الله من ذبح
لغير الله رواه احمد وايضا ملعون من ذبح لغير الله رواه ابوداود وفي غرائب ابي عبيد وبستان
الفقيه وكنز العباد انه لا يجوز ذبح البقر والغنم عند القبور لقوله عليه السلام لا عقر في الاسلام يعني عند القبور
هكذا في سنن ابي داؤد وهكذا لا يجوز على البناء الجديد وعند شراء الدار لان النبي صلى الله عليه وسلم
نهى عن ذبائح الجن بناء على انهم يكونون فابطل النبي صلى الله عليه وسلم ونهى عنه وهكذا في الكتب
الشافعية كما قال النووي في شرح صحيح مسلم في تفسير ما اخرجه عن قوله صلى الله عليه وسلم لعن الله
من لعن والده ولعن الله من ذبح لغير الله واما الذبح لغير الله فالمراد به ان يذبح باسم غير الله كمن
ذبح للصنم او للصليب او لموسى وعيسى عليهما السلام او الكعبة ونحو ذلك فكل هذا حرام ولا تحل هذه
الذبيحة سواء كان الذابح مسلما او نصرانيا او يهوديا كما نص عليه الشافعي رح واتفق عليه اصحابنا
فان قصد مع ذلك تعظيم المذبوح لغير الله والعبادة له كان ذلك كفرا فان كان الذابح مسلما
قبل ذلك صار بالذبح مرتدا وذكر الشيخ ابراهيم المروزي عن اصحابنا ان ما يذبح عند استقبال السلطان
تقربا اليه انه افتى اهل بخارا بتحريمه لانه مما اهل به لغير الله قال الرافعي هذا انما يذبحونه استبشارا بقدومه
فهو كذبح العقيقة لولادة المولود ومثل هذا لا يوجب التحريم والله اعلم - فان قيل قوله تعالى ومالكم الا
تاكلوا مما ذكر اسم الله عليه وقد فصل لكم ما حرم عليكم الا ما اضطررتم اليه وكذا قوله تعالى فكلوا مما ذكر
اسم الله عليه ان كنتم باياته مومنين عام يتناول ما قصد به التقرب الى الله وغيره فيكون اكل حلالا
قلنا هذه الآيات عامة تخصصت بالنص الآخر وهو قوله تعالى في سورة المائدة حرمت عليكم الميتة والدم
ولحم الخنزير وما اهل به لغير الله والمنخنقة والموقوذة والمتردية والنطيحة وما اكل السبع الا ما ذكيتم وما ذبح
على النصب فلو ان رجلا مسلما خنق شاة وذكر اسم الله عليها لا تحل مع انه ذكر اسم الله عليها وكذا
لو ذبح شاة على نصب من الانصاب او على قبر من القبور وقصد به التقرب الى صاحب القبر

او صاحب النصب وذكر اسم الله عليها لا تحل بهذا النص الصريح ومدار كل ذلك على قصد التقرب
الى غير الله او تغيير الطريق المشهور في الذبح من استعمال الآلة المحددة ونحو ذلك فعلمنا انها الى قوله
وقد فصل لكم ما حرم عليكم ما ذكر في الآيات الاخر كالمائدة وغيرها وكان سبب نزول هذه الآية شبهة
المشركين حيث كانوا يقولون للمسلمين بطريق الالزام انتم لا تاكلون الميتة وقد قتلها الله وتاكلون
ما تقتلون بايديكم فقد رجحتم مقتولكم على مقتول الله فاجاب الله تعالى عن ذلك بان الميتة لم يذكر
معها اسم الله فلذلك حرمت وكذا الموقوذة والمنخنقة والمتردية لم تقتل على الوجه المأذون فيه من
الله فحرمت وما قتلنا وبايدينا انما صار حلالا لان قتلها وقع باذن الله تعالى وبالوجه المشروع بحيث
خرج منه الدم المسفوح ومع ذكر اسم الله فتحليل هذا وتحريم ذلك عين التعظيم لامر الله واما حديث
القتل فمغالطة وهمية لان اكل مقتول الله سواء كان بايدينا او بايدي غيرنا او بآفة حتف انفها
او الموت عندنا الا باذن الله كما قال تعالى الله يتوفى الانفس حين موتها ولذلك اجمع اهل السنة
والجماعة على ان المقتول ميت لاجله والله اعلم واما ما وقع في البيضاوي وغيره من التفاسير
انهم قالوا وما اهل به لغير الله اي ما رفع الصوت به عند ذبحه للصنم فمبني على ما جرى عادة المشركين
في ذلك الزمان ولذا لم يفرق في التفاسير القديمة بين ما ذكر اسم غير الله عليه وبين ما قصد بذبحه
التقرب الى غير الله لان المشركين في ذلك الزمان كانوا مخلصين في الكفر وكانوا اذا قصدوا التقرب
بذبح بهيمة الى غير الله ذكروا عليها عند الذبح اسم ذلك الغير بخلاف مشركي المسلمين فانهم يخلطون
بين الكفر والاسلام فيقصدون التقرب بالذبح الى غير الله ويذكرون اسم الله عليها وقت الذبح
فالاول كفر صريح والثاني كفر مصور بصورة الاسلام وكانوا يعتقدون ان لا طريق للذبح الا هذا
سواء كان لله او لغير الله وقد يجري هذه العادة في زماننا ايضا فانهم يشهرون فلان يذبح بقرة
لاجل السيد احمد كبير مثلا سواء ذكروا اسم الله عليها عند امرار السكين اولا واما ما وقع في الهداية وغيرها
ان يذكر مع اسم الله تعالى شيئا آخر وهو ان يقول عند الذبح اللهم تقبل من فلان وهذه ثلاث
مسائل احدها ان يذكر موصولا لا معطوفا فيكره ولا يحرم الذبيحة وهو المراد بما قال ونظيره ان يقال
بسم الله محمد رسول الله لان الشركة لم توجد فلم يكن الذبح واقعا له الا انه يكره لوجود القران صورة
فيتصور بصورة المحرم والثانية ان يذكر موصولا على وجه العطف والشركة بان يقول بسم الله

و اسم فلان او یقول بسم اللہ و فلان او بسم اللہ و محمد رسول اللہ بکسر الدال فیحرم الذبیحۃ لانہ
اہل بہ لغیر اللہ والثالثۃ ان یقول مفصولا عنہ صورۃ و معنے بان یقول قبل التسمیۃ و قبل ان یضجع الذبیحۃ
او بعد الذبح وہذا لاباس بہ لماروی ان النبی صلے اللہ علیہ وسلم قال بعد الذبح اللہم تقبل ہذہ من امۃ محمد
ممن شہد لک بالواحدانیۃ ولی بالبلاغ والشرط ہو الذکر الخالص المجرد علے ما قال ابن مسعود رض
جردوا التسمیۃ انتہے ما فی الہدایۃ صریح فیما ذکرنا من ان قصد التقرب الی غیر اللہ محرم للذبیحۃ
سواء کان بطریق الاستقلال او بطریق الشرکۃ نعم لو ذکر ذکرا مجردا عن غیر قصد التقرب الے
غیر اللہ ففیہ تفصیل فان ذکر موصولا لا معطوفا یکرہ مثلا ان یقول بسم اللہ محمد رسول اللہ و اللہم تقبل
من فلان لا یحرم الذبیحۃ لعدم قصد التقرب الیہ و انما کرہ لاجل المشابہۃ فے ذلک بذکر اسم غیر اللہ
لقصد التقرب ولو ذکرہ معطوفا یحرم ایضا وان لم یکن فیہ معنی التقرب لکنہ صریح فی الشرکۃ والصریح
لا یحتاج الی النیۃ و اذا ذکر مفصولا لا بطریق العطف ولا بطریق الوصل لا یکرہ ولا یحرم لانتفاء المشابہۃ
صورۃ و معنی مثلا ان یقول بسم اللہ و توقف ثم قال محمد رسول اللہ من غیر قصد التقرب الی غیر اللہ
و اذا عرفت معنی ہذا الکلام عرفت ان صاحب الہدایۃ وضع المسئلۃ فیما اذا لم یکن المذکور مقرونا
لقصد التقرب الے الغیر ذکرا مجردا فہو بمعزل من مسئلتنا الموضوعۃ فیما قصد التقرب الی غیر اللہ
فانہا حرام مطلقا و عرفت ایضا ان ما وقع فے التفسیر الاحمدی من تفریع قولہ علے ما وقع فے الہدایۃ
و نقلہ فی ذلک التفسیر کما ذکرنا وہو قولہ و من ہہنا علم ان البقرۃ المنذورۃ للاولیاء کما ہو الرسم فی زماننا
حلال طیب لانہ لم یذکر اسم غیر اللہ وقت الذبح و انکانوا ینذرونہا لہم انتہے مبنی عن الغفلۃ عن قول
صاحب الہدایۃ و ہو قولہ والثالثۃ ان یقول مفصولا عنہ صورۃ و معنے فان الانفصال المعنوی
کیف یتصور اذا کان النذر للاولیاء فانہ عین التقرب الیہم فنیتہم واثمۃ الے وقت الذبح فلا انفصال
معنے اصلا لما تقرر فے قواعد الفقہ من استدامۃ النیۃ الے آخر العمل و ایضا مبنی علی عدم الفرق
بین الذکر المجرد الذی وضع صاحب الہدایۃ المسئلۃ فیہ و بین ما قصد بہ التقرب الے غیر اللہ الذی
وضعنا المسئلۃ فیہ واین ہذا من ذاک سوال قال النبی صلے اللہ علیہ وسلم ستفترق امتی ثلثۃ
و سبعین فرقۃ کلہم فے النار الا واحدۃ مراد از بودن جمیع فرقہا در نار اگر خلود نار است فہذا مخالف
للنص والاحادیث القطعیۃ زیرا کہ ہیچ فرقہ نیست از فرق اسلامیہ کہ در نار ہمیشہ ماند و اگر مراد خلود نیست

بلکہ چند مدت فسلم لیکن برین تقدیر لازم مے آید کہ از فرقہ ناجیہ کسے در نار نباشد حال آنکہ احادیث قطعیہ وارد ہست کہ فساق مومنین را چند مدت دخول نار خواہد شد جواب این شبہہ شبہۂ قدیمہ است وعلماء پنج شش جواب ازین شبہہ نوشتہ اند کہ در شرح عقائد ملا جلال وحواشی آن مذکور و مسطور اند و منتخب اجوبہ مذکورہ سہ جواب است جواب اول کہ ارجح واقوی است جواب محقق دوانی است باختیار شق ثانی جواب دادہ اند حاصلش آنکہ مراد دخول است لیکن دخول من حیث الاعتقاد و فرقہ ناجیہ را اصلا از جہت اعتقاد دخول نار نخواہد شد اگرچہ از جہت تقصیرات عمل در نار داخل شوند و تجہیم برین جواب ایراد کردہ اند کہ اضمار من حیث الاعتقاد در لفظ حدیث کہ کلہا فی النار یا کلہم فی النار بدون قرینہ است اضمار بدون قرینہ جایز نیست پس ممنوع است بلکہ دینجا چہار قرینہ برین تخصیص موجود است اول آنکہ ستفترق امتی ثلثۃ وسبعین فرقۃ فرمودہ اند و افتراق در عمل درین صد منحصر نیست خواہ تنہا گرفتہ شود خواہ مع الاعتقاد چنانچہ بدیہی است چہ ریش تراشان و حریر پوشان و تارکان نماز و تارکان روزہ و مانعان زکوۃ و تارکان حج و مرتکب ہر کبیرہ مثل زنا و لواطت و شرب خمر و قمار و سراق و قطاع الطریق وغیرہم من اصناف العصاۃ فرقہ جداگانہ است پس مراد نیست مگر افتراق من حیث الاعتقاد پس موجب دخول نار نیز ہمان اعتقاد فاسد خواہد بود دوم آنکہ استثناء الا واحدۃ دلالت میکند بر آنکہ منشاء نجات این فرقہ امریست مشترک در سائر احاد این فرقہ و مشترک در سائر احاد این فرقہ نمیتواند شد مگر اعتقاد لاختلاف احاد کل فرقۃ فی الاعمال سوم آنکہ تعریف فرقہ ناجیہ باین عبارت کہ الذین ہم علی ما انا علیہ واصحابی دلالت میکند بر آنکہ چیزے واحد بعینہ مشترک است در میان این فرقہ و رسول و جمیع اصحاب او صلی اللہ علیہ وسلم و ہمچو مشترک غیر از عقائد نیست بالبداہۃ چہارم آنکہ در صدر این حدیث در روایات صحیحہ این عبارت وارد شدہ کہ افترقت الیہود علی احدی وسبعین فرقۃ وافترقت النصاری علی ثنتین وسبعین فرقۃ وستفترق امتی علی ثلثۃ وسبعین فرقۃ و ظاہر است کہ در ینجا مراد افتراق بحیثیت عقائد پس درین است نیز مراد ہمان افتراق خواہد بود و منشاء دخول نار افتراق مذکور ست پس منشاء دخول نار ہمان عقائد کہ در انہا افتراق واقع باشد شدہ جواب دوم کہ مختار حجۃ الاسلام امام غزالی است و محققین محدثین آنرا پسند نمودہ اند آنست کہ مراد از فرقہ ناجیہ کسانے ہستند کہ آنہا را دخول نار مطلق نیست لا من حیث الاعتقاد و لا من حیث العمل یعنے نلے سبق عذاب در بہشت خواہند رفت

لیس بمراد پس معنے کلام این چنین شد کہ کل الفرق علی الباطل ولو بحسب عقیدۃ او عقیدتین او عمل او عملین والفرقۃ الناجیۃ لا بطلان فی عقیدتہم وعملہم الا ان تخص الفرقۃ الناجیۃ بمن لا بدعۃ فی اعتقادہ وعملہ اصلا کما ہو تنقیح الجواب الثانی او تخص البطلان بالاعتقادیات فقط فیرجع الی الجواب الاول ولہذا در صدد کلام اشارہ نمودیم کہ جواب اول ہمان ست ارجح واقوی

سوال سود دادن بحربیان درست است یا نہ **جواب** عبارات کتب فقہیہ عام واقع شدہ اند دادن وگرفتن را شامل اند مثل لا ربو بین المسلم والحربی فی دار الحرب وقاضی ثناء اللہ صاحب پانی پتی در رسالہ توجیہ دادن سود نیز نوشتہ اند اینوقت فقیر را یاد نیست لیکن این قدر ظاہر است کہ گرفتن سود از حربیان باین وجہ حلال ست کہ مال حربی مباح است اگر در ضمن ان نقض عہد نباشد و حربی چون خود بخود و بدہد بلا شبہہ حلال خواہد بود و دادن سود بحربیان باین وجہ حلال است کہ خورانیدن حرام بمسلمان درست نیست و آنہا حرام خوار اند اگر چیزے بطریق سود دادہ خواہد شد بیش ازین نیست کہ حرام خواہد خورد و آنا دمیان ہر چند کہ کافر حرام خوار باشند در دار الاسلام دادن سود ازین جہت حرام ست کہ ترویج معاملہ سود در دار الاسلام مے شود و در دار الحرب این ہر دو علت مفقود است پس مباح باشد و تحقیق انیست کہ دادن سود بالتبع حرام است کہ مال کسے نمیگیرد بلکہ مال خود میدہد و مال خود دادن گو دران نقصان خود باشد خصوصا برائے دفع حاجت و دفع ظلم مباح است پس وجہ حرمت دران ہمین دو چیز است یکے آنکہ غیر را حرام میخوراند مثل دادن رشوت بہ قاضی ظالم دوم آنکہ باعث ترویج این معاملہ در دار الاسلام میشود ولہذا دادن سود بنا بر اضطرار بعضے در دار الاسلام ہم جائز داشتہ اند غرضکہ در گرفتن و دادن فرق بسیار است گو در اصل وزر ہر دو شریک اند **سوال** حویلی مشتمل بر مکانات متعددہ فروختہ مے شود و شفیعان او اجازت دادہ اند مگر یک شفیع شفعہ خود را میخواہد لیکن تمام حویلی را خرید نمیکند بلکہ مکانے کہ متصل زمین او ست خریداری مینماید و مشتری راضی بتفریق بیع نمیشود و میگوید یا تمام حویلی خرید کن یا از شفعہ دست بردار شو شفیع را میرسد کہ مکان متصل خود را بگیرد و تمام حویلی را خریداری نکند **جواب** درین مسئلہ اختلاف است در مختار الجوابات مینویسد کہ فتوی برہمین ست کہ شفیع را میرسد کہ تفریق بیع نماید فی مختار الجوابات رجل باع ارضین وبعض کل من الشفیعین ملازق باحد الارضین کان للشفیع ان یاخذ الارض التی تلازق ارضہ دون الاخری

اذا کان الآخر یطلب شفعته ما کانت تلزق ارضه وان کان لا یطلب یقال لهذا الطالب اما ان
تأخذ الکل او تدع الکل او الم یرض المشتری بتفریق الصفقة هذا قول ابی حنیفة رح الاول اما علی قوله الآخر
هو قولهما ان یاخذ ما کان شفعته به یفتی سوال حضرت مرتضی علی کرم الله وجهه در وقت بیعت من
فی الصحیفة فرموده اند وان کان عمر واین کلام دلالت میکند بر آنکه حضرت فاروق رضی الله عنه او
با مر بیعت نبودند کما یقال اکرمت زیدا وان کان جاهلا و امثلة کثیرة جدا جواب ایجاد ان کان فقط
برای مبالغه است در اطاعت والقیاد و با وصف مبالغه عمر در تشدد واخذ بالعزیمة که متابعت این
قسم شخص بسیار گران وثقیل است این ترکیب را از قبیل آن ترکیب که در صحیح در اطاعت والدین
وارد شده باید فهمید ولفظ حدیث اینست لا تعق والدیک وان امراک ان تخرج عن اهلک ومالک
وهمچنین ترکیب دیگر که در همین حدیث وارد است لا تشرک بالله وان حرقت او قطعت لفظ ان کان
عمر لم یوجد فی کتب الاحادیث المعتبرة بل وجد بخلافه وهو ان علیا لما اتی بالصحیفة من قبل الصدیق رض
لیبایع من فیها قال لا نعنی الا ان یکون عمر رض فقال الصدیق رض وهو علی مشربته کانه عمر هکذا فی
اسد الغابة فی معرفة الصحابة فی ترجمة عمر رض سوال رجعنا من الجهاد الاصغر الی الجهاد الاکبر کلام نبوی است
یا معنی آن برای کسر نفس وارد شده شخصی از فاضلی معتبر نقل میکند که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم
حین مراجعت از اوطاس این لفظ فرموده اند رجعت را الجهاد الاصغر میدانند جواب این کلام در کتب
صوفیه بسیار مستعمل است و نزد ایشان حدیث نبوی است بلکه در کلام بعضی علمای محدثین نیز این
عبارت در مقام استشهاد بر افضلیت جهاد نفس دیده شده لیکن در کتابی از کتب حدیث
یاد نیست که دیده باشم و علی کل تقدیر مراد از جهاد اکبر جهاد نفس و شیطان است نه مراجعت
واین تفسیر مطابق فهم صوفیه است شاهد این کلام حدیث صحیح متفق علیه است المجاهد من جاهد
نفسه فی طاعة الله کما لا یخفی علیکم ان تعریف المسند الیه فی امثال هذه المقامات انما یکون لحصر
الکمال کما فی نظایره مثل المسلم من سلم المسلمون والمهاجر من هاجر ما نهی الله عنه و حمل جهاد اکبر
بر مراجعت با آنکه مخالف فهم جمیع علماء است سلیقه کتاب دانی و عبارت شناسی از ان ابای کلی دارد
زیرا که مراجعت مدلول لفظ رجعنا است و جهاد اصغر غایت ابتدا است و جهاد اکبر غایة انتها ست
والغایتان غیر ذی الغایة فالجهادان غیر المراجعة فتاملوا سوال چه میفرمایند در مسئله وحدة الوجود

هرکه عاقل و بالغ و مسلمان در شریعت نبوی این اعتقاد میکند و میگوید همه اوست یعنی خدا تعالی
همه اشیا شده است این کلام کفرست یا نه بینوا توجروا **جواب** ظاهر معنی این کلام خلاف شرع است
اگر گوینده این کلام حلول حق تعالی را در اشیا یا اتحاد اشیا با آن ذات مقدس اعتقاد می نماید
پس کفرست و اگر میگوید که مراد من آنست که در هر چه ظهور صفات اوست مثل ظهور صفات ذاتی در مرآت
پس کفر نیست لیکن ترویج این کلام که موهم خلاف شریعت است در مجالس و محافل خصوصا در مجمع عوام
کالعوام سخن نمیرسند بسیار مذموم و قبیح است فی البخاری فی کتاب العلم عن امیر المومنین علی کرم الله وجهه
موقوفا و روی فی بعض الکتب مرفوعا حدثوا الناس بما یعرفون اتحبون ان یکذب الله و رسوله و مسئله وحدة
وجود در شرع صراحةً نیامده نه در کتاب و نه در حدیث حضرات صوفیه برای تائید کشف و شهود خود که
مدار این مسئله بر همان است از کتاب و سنت اشارات برآورده اند مثل الا انه بکل شیء محیط و کل
شیء هالک الا وجهه الا کل شیء ما خلا الله باطل و انکم لو دلیتم بحبل الی الارض السابعة السفلی لهبط علی الله
و اذا صلی احدکم فلا یبزق قبل امامه فان الله قبل وجهه لیکن ظاهر است که این اشارات دلیل صریح
نمیتواند شد بلکه علماء ظاهر همین اشارات را مقلوب کرده الزام بصوفیه داده اند و گفته اند قوله تعالی بکل
شیء محیط دلیل صریح بر غیریت است لان المحیط غیر المحاط و کذا قوله کل شیء هالک ای فی المستقبل
لا فی الحال بدلیل قوله کل نفس ذائقة الموت بدلائل کثیره مثل قوله فانجینا موسی و من معه اجمعین و
بدلیل قوله کم اهلکنا من القرون من قبلهم فدل علی انهم لیسوا هالکین بالفعل بخلاف من قبلهم و قوله
کل شیء ما خلا الله باطل المراد بالبطلان بطلان عبادته لا بطلان ذاته بدلیل قوله ربنا ما خلقت هذا
باطلا فانه یدل علی انه لا شیء من المخلوق باطل و کذا قوله لهبط علی الله یدل علی ان الهابط هو الحبل
غیر الله و کذا قوله فان الله قبل وجهه فان المبنی علی التوحید الوجودی کون الله تعالی امامه و خلفه
و فوقه و تحته لا اختصاص لقبل الوجه بالجمله این اشارات مثبت مدعا صراحةً نمیتواند شد بلکه مدار
ثبوت این مسئله بر کشف و شهود حضرات صوفیه است قدس الله اسرارهم و محققین ایشان این مسئله
را بطورے تقریر فرموده اند که هیچ وجه مخالف شریعت نمیشود زیرا که وجود مطلق را که عین ذات حق سبحانه
در مراتب ثابت میکنند در مرتبه واجب است و در مرتبه ممکن و حادث و قدیم و مجرد و مادی و مومن و کافر
و سگ و خوک و فی حد ذاته مبرا است ازین قیود ملوث نمیشود بنقائص مثل حقیقت جسم که جوهر قابل

ثم اشار الی مراعات الشیخ اذا کان رسولا جامعا لاحکام الشریعۃ والطریقۃ اشد واہم من مراعاۃ حقوق
الشیخ اذا کان ولیا فقط وذلک بقولہ لذاک اہیب واشار الی الشیخ الولی بقولہ من خادر من لیوث الخ
وکانہ اشار الی علی اسد اللہ فانہ شیخ الولایۃ المطلقۃ المحمدیۃ وانما ذکرہ بلفظ الخادر ووصفہ بالاختفاء لان
امر الولایۃ مبطن وانہم تحت القباب واشار الی شروط الشیخ من قولہ یغذو فیلحم ضرغامین ای الروح
والقلب فان الشیخ یربیہما معا لقطع العلائق من العشائر والاخوان ومن شروط الشیخ انہ اذا ساعد قرنا
نفی لہ ہمتہ فی دفع الوساوس والخطرات والشبہات وقولہ منہ تنظل سباع الجو ضامرۃ یعنی لا یقدر شیاطین
الانس والجن علی اضلال من دخل فی طریقۃ واما قولہ ولا یمشی بوادیہ الاراجیل فاشارۃ الی ان
من شرط المریدان یکون عالی الہمۃ لا راجلا واشار الی فناء النفس بقوۃ الشیخ بقولہ ولا یزال لبوادیہ
اخو ثقۃ مطرح البز الخ ثم عاد الی ترجیح الرسول علیہ السلام بقولہ ان الرسول لنور یستضاء بہ مہند
من سیوف اللہ مسلول ۔ ثم اشار الی رفقاء الطریقۃ وجلساء الخانقاہات بقولہ فی عصبۃ من قریش الخ
ووصفہم بصفات عظیمۃ منہا ان قائلہم قال ببطن مکۃ ای من جانب الغیب لما اسلموا ای دخلوا
فی الطریقۃ وبایعوا الشیخ زولوا ای اترکوا المال والجاہ والاوطان والعشائر بالترک والتجرید وقطع
العلائق وہی الہجرۃ الحقیقیۃ لکنہم ما جبنوا وما زالوا عند لقاء الاعداء من النفس والشیطان والخلق بل
قویت ہمتہم علی المجاہدۃ ومنہا انہم شم العرانین ابطال لا یبالون لمخاصمۃ النفس ثم اشار الی
انہم لبسوا لباس التقوی والشریعۃ بقولہ لبوسہم من نسج واشار الی عزائم الشرع بقولہ بیض سوابغ الخ
واشار الی نفی العجب بقولہ لا یفرحون الخ والی الصبر علی مشاق الطریقۃ بقولہ ولیسوا مجازیعا الخ
واشار الی النشاط فی الطریقۃ بقولہ یمشون مشی الجمال الزہر الخ واشار الی فناء نفوسہم بسیوف المحبۃ
بقولہ لا یقع الطعن الا فی نحورہم الخ وعند ذلک ینتہی السلوک الکسبی ویبقی الوہبی **سوال** ہنڈوی
کنانیدن جائزست یا مکروہ **جواب** درکتب فقہ ہنڈوی راکہ سفتجہ وسفلتج گویند مکروہ نوشتہ اند
ودر شرح وقایہ مے نویسد وکرہ السفتجۃ وہی اقراض لسقوط خطر الطریق فی المغرب السفتجۃ بضم السین
وفتح التاء ان یدفع مالا لطریق الاقراض لیدفع الی صدیقہ فی بلد اخر وانما القرضۃ لسقوط خطر الطریق
آمدیم بر ینکہ این معاملہ در پنجاب بسہ صورت میشود گاہے مبلغ را بقدرہ مینویسند نہ زیادہ نہ کم وگاہی
کم میگیرند وزیادہ مے نویسند گاہے بالعکس یعنی زیادہ میگیرند وکم مینویسند در صورت اول

بمفسدہ انجا جائز شد زیرا کہ در ہدایہ مذکور است ولا ربوا بین المسلم والحربی فی دار الحرب وقاعدہ مقررست
کہ الاطلاق فی الروایات نفی عن تعمیم پس ہر دو صورت اخذ واعطاء ربو داخل شد لیکن مسلمان
باید کہ در دادن سود بجز بی احتیاط کنند بے ضرورت نہ دہد و اقامت جمعہ در دار الحرب اگر از طرف کفار
والی مسلمان در مکانے منصوب باشد باذن او درست است والا مسلمانان را باید کہ یک کس را کہ
امین و متدین باشد رئیس قرار دہند کہ باجازت و حضور او اقامت جمعہ و اعیاد و انکاح من لا ولی لہ
من الصغار و حفظ مال غیب و ایتام و قسمت ترکات متنازع فیہا علی حسب السہام مے نمودہ باشند
نے اگر در امور ملکی تعرف کند و مداخلت نماید و اگر ازین امور ہیچ یک شخص نگردد باید کہ بعد از ادائے
نماز جمعہ چہار فرض بہ نیت آخر ظہر ادرکت وقتہ ولم اصلہ ادا نمایند تا از عہدہ فرض بالیقین بر آیند
فی الہدایۃ لا ربوا بین المسلم والحربی فی دار الحرب خلافا لابی یوسف والشافعی لہما ان الاعتبار
بالمستامن منہم فی دارنا ولنا قولہ علیہ السلام لا ربوا بین المسلم والحربی فی دار الحرب ولان مالہم مباح
فی دارہم فبای طریق اخذہ المسلم اخذ مالا مباحا اذا لم یکن فیہ غدر بخلاف المستامن منہم لان مالہ
صار محظورا بعقد الامان انتہی وفی العالمگیریۃ من باب استیلاء الکفار اعلم ان دار الحرب تصیر دار الاسلام
بشرط واحد وہو اظہار حکم الاسلام فیہا قال محمد فی الزیادات انما تصیر دار الاسلام دار الحرب عند ابی حنیفۃ
بشرائط ثلاث احدہا اجراء احکام الکفار علی سبیل الاشتہار وان لا یحکم فیہا بحکم الاسلام والثانی
ان یکون متصلۃ بدار الحرب لا یتخلل بینہما بلدۃ من بلاد الاسلام والثالث ان لا یبقی فیہا مومن
ولا ذمی آمنا بالامان الاول الذی کان ثابتا قبل استیلاء الکفار للمسلم باسلامہ والذمی بعقد الذمۃ
وصورۃ المسئلۃ علی ثلثۃ اوجہ اما ان یغلب اہل الحرب علی دار من دارنا او ارتد اہل مصر وغلبوا واجروا
احکام الکفر او نقض اہل الذمۃ العہد وتغلبوا علی دارہم ففی کل من ہذہ الصور لا تصیر دار الحرب الا بثلاث
شرائط وقال ابو یوسف ومحمد بشرط واحد لا غیر وہو اظہار احکام الکفر وہو القیاس انتہی ایضا فی العالمگیریۃ
من باب الجمعۃ بلاد علیہا ولاۃ کفار یجوز للمسلمین اقامۃ الجمعۃ ویصیر القاضی قاضیا بتراضی المسلمین ویجب
علیہم ان یلتمسوا والیا مسلما کذا فی معراج الدرایۃ انتہی سوال بت پرستی روا نیست منخواست عالمی رد
کرد کہ شرک مکن بت پرست گفت کہ اگر شریک خدا دانستہ پرستش کنم البتہ شرک است و اگر مخلوق فہمیدہ
پرستش نمایم چگونہ شرک باشد عالم گفت کہ در کلام مجید متواتر آمدہ کہ از غیر خدا مدد مجوئید بت پرست گفتہ

در وقت درخواست مطالب خود از زبان نمیفهمند و نمیگویند که سفارش ما بحضور پروردگار جل وعلا نمائید
و مطلب ما را از جناب او تعالی برآرید بلکه از زبان خود درخواست مطلب خود میکنند و آنچه گفته است که هرچه
مقصد شما از اہل قبور است ہمان قسم مقصود من ہم از صورت کنہیا و کالکا است نیز خطا در خطا است نیرا
ارواح را تعلق به بدن خود که در قبر مدفون است البته مے باشد زیرا که مدت دراز درمیان بدن بوده اند و آنہا
قبور معبودان خود را تعظیم نمیکنند بلکه از طرف خود صورتہا و سنگہا و درختان و دریا ہا را قرار میدہند که صورت
فلانے است و لے آنکہ آن چیز را تعلق بآن ارواح باشد یا بدن آنہا در انجا سوختہ گردد و این قرار داد
افترائی را ہیچ اثر نیست آرے حاجت روای بندگان خالق اکبر از راه رحمانیت خود میفرماید آنہا مے
فہمند که از طرف بتان این فائده حاصل شد حق تعالے که عالم الغیب والخفیات است حالات بندگان
خود را میداند و در زندگانی انہا حاجت روائی منظور است از ہر طرف که مطلب خود خواہند مطلب ایشان را
با ایشان میدہد چنانچه پدر مشفق حاجت پسر خود را که صغیر السن است میداند و در وقتیکه از خدمتگار روایه خود
چیزے مے طلبد باو میدہد حالانکه خدمتگار روایه مقدور ندارد ہمچنین است حال بتان بلکه حال اہل
قبور نیز موافق قاعده اہل اسلام و آنچه مرقوم شده پس ہرگاه که جواز استمداد از اہل قبور ثابت شد بعض
مسلمین ضعیف الاعتقاد از پرستش سیتلا و مسانی وغیره چگونه باز خواہند آمد پس فرق درمیان استمداد
از اہل قبور و پرستش سیتلا و مسانی بچند وجه است اول آنکه اہل قبور معلوم الذکر صلحا و بزرگان بوده اند و
سیتلا و مسانی موہوم محض از وجود آنہا معلوم نیست بلکه ظاہرا خیال بندی این مردم است دوم آنکه سیتلا
و مسانی بر تقدیر وجود آنہا از قبیل ارواح خبیثه شیاطین اند که کمر بر ایذای خلق بسته اند اینہا را با ارواح طیبه
انبیا و اولیا چه مناسبت سوم آنکه استمداد از اہل قبور بطریق دعا است که از جناب الہی عرض کرده
مطلب ما برآرند و پرستش این چیزہا بنا بر اعتقاد استقلال و قدرت است که کفر محض است سوال مرد
صالح را بعد وفات نام گرفته میگویند که فلان ولی است مخالف عقیده اہل سنت وجماعت است
یا نے بحکم امساک عن الشہادتین که از ده خصلت عقیده اہل سنت وجماعت است جواب مرد صالح
و بزرگ را در حیات و بعد از ممات ولی گفتن بنا بر آنست که افعال و اقوال ولی از و صادر میشد و صفات
ولی بحسب ظاہر در وے پیدا و ہویدا و اعتقاد بہشتی بودن او بالقطع والیقین نباید کرد که مخالف عقیده اہل
سنت است زیرا که احوال باطن او و خاتمه او ہیچکس را غیر از علام الغیوب معلوم نیست و ہمین است

که متولی این وقف یک کس را از انها که موصوف بعدالت و امانت باشد از طرف خود مقرر سازد و نذور و نیاز
هر روزه که در درگاه می آید بقدر حاجت در اولاد و خدام صرف باید نمود و متولی جمع و تقسیم یک کس امین را
باید ساخت و تقسیم بر رؤس احیا از اولاد و خدام باید نمود مانند تقسیم خمس بر ذوی القربی آری کسانیکه حاجت زاید
دارند یا خدمت زاید در درگاه می نمایند یا باعث مرجعیت خلایق میشوند ترجیح آنها باکی ندارد قیاسا علی
التفضیل من الخمس و سجاده نشینی و خلافت دو معنی دارد یکی آنکه ریاست جمع و تقسیم و عزل و نصب خدام و
تقدیم و تاخیر مصالح و اینمعنی موروث نیست بلکه مفوض باتفاق الجماعه است و اگر اتفاق نکنند مفوض بر
رای حاکم عادل ست دوم اخذ بیعت و تلقین اذکار و اقامت جمعه و جماعات و ترتیب حلقه ذکر و اشغال و
اینمعنی هم البته موروث نیست بلکه موقوف بر لیاقت این کار است و در معرفت لیاقت این کار سه طریق آمد
قیاسا علی الخلافة الکبری اول آنکه سجاده نشین سابق او را خود خلیفه ساخته باشد و باخذ بیعت و تلقین اذکار
وا دار او بحضور خود مجاز و ماذون ساخته باشد دوم اتفاق و اجماع خلفا و مریدان بزرگ و هم پیران او بر خلافت
و سجاده نشینی این کس سوم شوری یعنی چند کس از یاران کارکرده و اصحاب ان طریقه باهم مشوره نموده
یک کس را از اولاد و یا از خلفای آن بزرگ بخدمت او منصوب سازند و دعوی این سجاده نشینی و خلافت
ابتدائه قاضی استماع ننماید بلکه اهل حل و عقد آنجماعت را تفهیم کند که از میان خود ها یکی را که الیق باین کار
باشد خلیفه سازند یا چند کس را از انها انتخاب نموده این امر را در آنها شوری سازند اما بعد از آنکه بیکی از طرق ثلثه
شخصی برای سجاده نشینی و خلافت متعین شده باشد و شخصی دیگر با او درین امر منازعت نماید البته دعوی
شخص اول را بشنود و رفع نزاع باقامت شهود معتبر بر ثبوت سجاده نشینی و خلافت یکی از طرق ثلثه
بتواند کرد و اگر شخص دوم دعوی نااهلیت شخص اول و تغییر و تبدیل سیرت محمود میکند پس تفتیش نموده
صدق و کذب آنرا دریافته اگر خواهد اول را معزول نماید و در نصب خلیفه دیگر بیکی از طرق ثلاثه متمسک
شود بالجمله درین امور وراثت جاری نیست و راثت محض در اعیان مملوکه آن میت ست که در آخر جزو
حیات مالک آن بود و اگر هر دو کس دعوی تعین خلیفه سابق میکنند یا هر دو کس دعوی اتفاق اهل حل و عقد
یا اهل شوری نمایند قاضی بطلب شهود و تزکیه آن رفع نزاع نماید **سوال** روپ داس گسائین موازی
چند بیگهه زمین خود را نزد باقی شاه رهن داشته باقرار آنکه منافع آن اراضی و ثمر آن اشجار بطوع خود
بلا اکراه و اجبار بمرتهن داده ام و هبه نموده ام تا وقتیکه آن مرهونه را از مرتهن استخلاص نمایم حالا بعد

لو من شاة واباح للمرتهن ان يشرب لبنها كان للمرتهن ان يشرب لبنها ولا يكون ضامنا وهذا في جميع الثمار
والزيادة انتهى سوال استعمال آہنگ بر قبور جائز است یا نہ جواب استعمال آہنگ ہمراہ معازف
ومزامیر وآلات لہو ممنوع وحرام بر قبور یا غیر قبور وحرمت این چیزہا یعنے معازف ومزامیر وآلات لہو در کتب
حدیث وفقہ مشرح ومبسوط است فقط آواز غنا یا ہمراہ دف جائز است بر غیر قبور وبر قبور بدعت است احتراز
اولے ست سوال تعین وتقرر یک روز بعد سالے بنا بر زیارت قبور بزرگان جائز است یا نہ جواب
رفتن بر قبور بعد سالے یک روز معین کردہ سہ صورت ست اول آنکہ یک روز معین نمودہ یک شخص
یا دو شخص بغیر ہیئت اجتماعیہ مردمان کثیر بر قبور محض بنا بر زیارت واستغفار بروند اینقدر از روی روایات
ثابت است ودر تفسیر در منثور نقل نمودہ کہ ہر سر سال آنحضرت صلے اللہ علیہ وسلم بر مقابر مے رفتند
ودعا برائے مغفرت اہل قبور مینمودند این قدر ثابت ومستحب است دوم آنکہ بہیئت اجتماعیہ مردمان
کثیر جمع شوند وختم کلام اللہ کنند وفاتحہ بر شیرینی یا طعام نمودہ تقسیم درمیان حاضران نمایند این قسم
معمول در زمانہ پیغمبر خدا وخلفای راشدین نبود اگر کسے اینطور بکند باک نیست زیرا کہ درین قسم قبح
نیست بلکہ فائدہ احیا واموات را حاصل میشود سوم طور جمع شدن بر قبور اینست کہ مردمان یک روز
معین نمودہ ولباسہای فاخرہ ونفیس پوشیدہ مثل روز عید شادمان شدہ بر قبرہا جمع میشوند رقص
ومزامیر ودیگر بدعات ممنوعہ مثل سجود برائے قبور وطواف کردن قبور مے نمایند این قسم حرام وممنوع
است بلکہ بعضے بحد کفر میرسند وہمین است محمل این دو حدیث ولا تجعلوا قبری عیدا چنانچہ در مشکوۃ
شریف موجود است واللہم لا تجعل قبری وثنا یعبد این ہم در مشکوۃ است سوال اقرار غلامی نسبت
بہ بزرگان وخواجگان کہ نہ بزر خریدہ اند کردن جائز است یا نہ جواب لفظ غلام بدو معنی استعمال
میکنند یکے بمعنے مملوک زر خرید دوم بمعنے خادم نسبت کردن بمالک بمعنی اول است ونسبت بہ بزرگان
بمعنے اول دروغ است کہ بزرگان اینکس را ہرگز نہ خریدہ اند وبمعنے دوم میتوان گفت لیکن
چون لفظ موہم باشد اہل اسلام را این قسم الفاظ استعمال کردن نشاید زیرا کہ شرک چنانچہ در عبادت
وقدرت میشود ہمین قسم شرکی در تسمیہ ہم میشود واین قسم نام نہادن شرک در تسمیہ است ازینہم
احتراز لازم است چنانچہ در ترجمہ قرآن مسمی بہ فتح الرحمن در تحت آیۃ فلما آتٰہما صالحا جعلا لہ شرکاء
فیما آتاہما فتعالے اللہ عما یشرکون مذکور است کہ ازینجا دانستہ شد کہ شرک در تسمیہ نوعیست از شرک

چنانچه اهل زمان ما غلام فلان وعبد فلان نام مے نهند والله اعلم سوال کسے گاو یا بز یا مرغ بنام
کدام شهید یا ولی ذبح نماید یا صرف مالیده یا شیر برنج به نیت نیاز کدام بزرگ پزد وصلحا را بخوراند این هردو را
چه حکم است وخوردن طعام نیاز ونذرانه مساکین وفقرا را جائز است واغنیا واهل تمول را چه حکم است
جواب ذبح کردن جانور بنام غیر خدا خواه پیغمبر باشد خواه ولی خواه شهید خواه غیر انسان حرام است واگر بقصد
تقرب بنام ایشان ذبح کرده باشد ذبیحه آن جانور هم حرام ومردار میشود وذبح کننده مرتد میشود وازین فعل منع
لازم است در تفسیر کبیر وتفسیر نیشاپوری ودیگر تفاسیر مرقوم است قال العلماء لو ان مسلما ذبح ذبیحة
وقصد بذبحه التقرب الی غیر الله صار مرتدا وذبیحته ذبیحة مرتد انتهی واگر مالیده وشیر برنج بنابر فاتحه بزرگی
بقصد ایصال ثواب بروح ایشان پخته بخوراند مضایقه نیست جائز است وطعام نذر الله اغنیا را خوردن
حرام است وطعام نذر الله اینست که کسے گوید اگر مریض من شفا شود یا مسافر من بیاید یا کار فلانی
من شود بر ذمه من اینقدر طعام برای خدا خواهد بود این نذر الله است واگر فاتحه بنام بزرگی داده شد
پس اغنیا را هم خوردن ازان جائز است والله اعلم سوال بیع انسان جائز است یا نه جواب بیع
بسه طور در شرع جائز است اول آنکه جماعه از کافران مطیع بادشاه وقت نباشد واز دادن جزیه
وخراج اباورزند زن وبچه آنها را بندی کرده آورند مثل مرهته وسکهان وراجپوتان ودر دست ومردم
کوهستان بیع این طور بلا شبهه وباتفاق جائز است دوم آنکه همین قسم کفار مثل کوهستانیان
ودیگر طوائف مذکوره اولاد خود را بفروشند وسوداگر خریده بیارد درین قسم اختلاف است بعضے علما
جائز داشته اند وبعضے جائز نداشته اند لیکن اصح واقوی آنست که این قسم هم جائز است چنانچه
حضرت هاجره کنیزک حضرت ابراهیم علیه السلام که بادشاه مصر از قبطیان خریده بود وبحضرت ساره
زوجه حضرت ابراهیم علیهما السلام هبه نموده از همین قبیل بوده اند سوم آنکه ازین دو قسم کنیزکی ملک
کسے باشد ویا مرد اجنبی نکاح کرده [illegible] بچه که ازان کنیزک پیدا شود ملک او میگردد فروخت
نمودن آن جائز است آرے اگر با اولاد خود یا برادر خود نکاح کرده [illegible] یا خود متصرف شود وبچه
پیدا گردد آن بچه آزاد میشود فروختن وهبه نمودن آن جائز نیست وطور دیگر است که بعضے علما
جائز داشته اند واکثر منع کرده اند یعنے آنکه در وقت گرسنگی وقحط مسلمان بچه خود را بفروشد وکسے
او را خریده گیرد چنانچه در عهد حضرت یوسف علیه السلام مصریان در قحط خود را واولاد خود را بیعت

حضرت یوسف علیه السلام فروخته بودند این قسم ملا اله داد شارح هدایه جائز داشته اند و نقل از کتاب
محیط آورده اند لیکن اکثر علما این را مسلم ندارند و گویند که مخصوص در زمان حضرت یوسفؑ بود و حالا
موقوف شد دوم آنکه هندوان و دیگر کفار که در دار الاسلام باشند و مطیع بادشاه وقت اولاد خود را
بفروشند و این قسم نزد امام شافعی جائز است و در مذهب حنفی جائز نیست مسئله در حالت جنابت
خوردن و آشامیدن رواست اولی آنست که وضو کرده بخورد مسئله پائجامه و لنگ و ازار مرد
را از شتالنگ پائین کردن مکروه است مسئله موئیکه بر لب مے روید اگر از لب فروے افتد بریدن
آن نهایت موکد قریب بوجوب است و اگر از لب فرو نمے افتد بالا بالا دراز میشود پس بریدن
آن واجب نیست مگر بخوف فرو افتادن زیرا که اگر بسیار دراز میشود فروے افتد و در دهان می آید
مسئله برده حلال در شرع بر مذهب صحیح سه قسم است اول آنکه جماعه از مسلمانان که در ملک کفار
نمے باشند بطریق تاخت در ملک کفار رفته اولاد آنها را اسیر کرده بیارند دوم آنکه کافران حربی
اولاد خود را بفروشند و مسلمانان از آنها خریده بیارند بشرطیکه مالک آنها بفروشد سوم آنکه
ازین هر دو قسم برده که بے نکاح حلال اند از غیر مالک خود دخترے یا پسرے متولد شود آن نیز
در ملک مالک در آید او را بے نکاح حلال است و قسم چهارم مختلف فیه است نزد بعضے علما حلال
است و نزد اکثر علما حلال نیست و آن آنست که مسلمانان در وقت مخمصه و تنگی و گرسنگی اولاد
خود را بفروشند نزد صاحب محیط موافق نقل ملا الهداد شارح هدایه این قسم برده نیز در ملک می
در آید لیکن فتوی برین قول نیست اصح آنست که آن برده را بقصد ثواب خرید نماید تا از عذاب
گرسنگی خلاص شود لیکن او را برده خود ندانند و معامله کنیزک و غلام با او نسازد و بیع و شرا او درست نیست و
بے نکاح روا نیست مسئله قال فی شرح العقائد والجمع بین قولهم لا یکفر احد من اهل القبلة وقولهم
یکفر من قال بخلق القرآن او استحالة الرؤیة او سب الشیخین او لعنهما وامثال ذلک مشکل انتهی
وقال المدقق شمس الدین الخیالی فی حاشیته قوله ومن قواعد اهل السنة ان لا یکفر معنی هذه القاعدة
ان لا یکفر فی المسائل الاجتهادیة اذ لا نزاع فی تکفیر من انکر ضروریات الدین ثم ان هذه القاعدة
للشیخ الاشعری وبعض متابعیه واما البعض الآخر فلم یوافقوهم وهم الذین کفروا المعتزلة والشیعة
فی بعض المسائل فلا احتیاج الی الجمع لعدم اتحاد القائل انتهی ولا یخفی ان الجواب الاول

وجوبها وسنيتها فلا اذ لا شبهة في ان من انكر وجوب الزكوة او وجوب الوفاء بالعهد او وجوب الصلوة
الخمس او كون الاذان مسنونا فقد كفر كما يدل عليه قتال مانعي الزكوة في صدر الاسلام نعم في بعضها يكون
كفرا تاويليا لكن التاويل غير مسموع في امثال هذه الامور الجلية كما لم يسمع تاويل مانعي الزكوة متمسكين
بقوله تعالى ان صلوتك سكن لهم وكما لم يسمع تاويل الحرورية في انكار التحكيم متمسكين بقوله تعالى ان الحكم الا لله
واما التكفير بخلق القرآن او انكار الروية او انكار العلم بالجزئيات على الوجه الجزئي مع القول بثبوت
العلم على وجه كلي فلا ينبغي الاقدام عليه اذ ليس مخالف هذه الاحكام منصوصا نصا جليا لا في الكتاب
ولا في السنة المتواترة هذا والله تعالى اعلم فان قيل ما الدليل على ان المراد من اهل القبلة هم المصدقون
بجميع ضروريات الدين اتى ولالة بلفظ اهل القبلة قلنا الدليل عليه ان الكفر تقابل الايمان تقابل العدم
والملكة اذ الكفر عدم الايمان والمتقابلان بالعدم والملكة لا يكون بينهما واسطة بالنظر الى خصوص الموضوع
وان امكن بينهما واسطة بالنظر الى الواقع كالعمى والبصر فان الذي من شانه البصر لا يخلو عن احدهما ولا
شبهة ان الايمان مفهومه الشرعي المعتبر به في كتب الكلام والعقائد والتفسير والحديث هو تصديق النبي
صلى الله عليه وسلم فيما علم مجيئه ضرورة عما من شانه ذلك ليخرج الصبي والمجنون والحيوانات والكفر عدم الايمان
عما من شانه ذلك التصديق فمفهوم الكفر هو عدم تصديق النبي صلى الله عليه وسلم فيما علم مجيئه ضرورة
وهو بعينه ما ذكرنا من ان من انكر واحدا من ضروريات الدين اتصف بالكفر نعم عدم التصديق له مراتب اربع
فيحصل الكفر ايضا اقسام اربعة الاول كفر الجهل وهو تكذيب النبي صلى الله عليه وسلم صريحا فيما علم مجيئه
به مع العلم بكونه عليه السلام كاذبا في دعواه وهذا هو كفر ابي جهل واضرابه والثاني كفر الجحود
والعناد وهو تكذيبه مع العلم بكونه صادقا في دعواه وهو كفر اهل الكتاب بقوله تعالى الذين آتيناهم الكتاب
يعرفونه كما يعرفون ابناءهم وقوله وجحدوا بها واستيقنتها انفسهم ظلما وعلوا وكفر ابليس من هذا القبيل
والثالث كفر الشك كما كان لاكثر المنافقين والرابع كفر التاويل وهو ان يحمل كلام النبي صلى الله عليه وسلم
على غير محمله او على التقية ومراعاة المصالح ونحو ذلك ولما كان التوجه الى القبلة من خواص معنى
الايمان سواء كان شاملة او غير شاملة عبر عن الايمان باهل القبلة كما ورد في الحديث نهيت عن
قتل المصلين والمراد المومنين مع ان نص القرآن على ان اهل القبلة هم المصدقون بالنبي صلى
الله عليه وسلم في جميع ما علم مجيئه وهو قوله تعالى وصد عن سبيل الله وكفر به والمسجد الحرام واخراج اهله

منه اکبر عند الله فلیتامل سوال اخرج ابن ابی عاصم فی السنة عن حسن بن علی رض انه قال لمعاویة
انت الساب لعلی اما والله لترد علیه الحوض وما اری ان ترده فتجده مشمر الازار عن ساق یذود عنه الحدیث جواب
ترجمه الحدیث بکذا قال لمعاویة انت الساب لعلی اما والله لترد علیه الحوض یعنی گفت امام حسن معاویه را
توئی بدگوی علی آگاه باش قسم بخدا که البته وارد خواهی شد پیش علی بر حوض حاصل آنکه ترا باو کار خواهد
افتاد و بسوی او محتاج خواهی گشت بسبب تشنگی موقف و برای درخواست آب پیش او خواهی رفت
پس ترا چه لایق است که او را بدگوئی وما اری ان ترده و من گمان نمیکنم که تو وارد حوض خواهی شد
زیرا که بسبب سب او فاسق و مبتدع شدی و فاسق و مبتدع را بر حوض ورود نخواهد شد فتجده مشمر الازار
پس خواهی یافت علی را و این جمله این جمله معطوف است بر لترد علیه الحوض و تقدیر الکلام لترد علیه الحوض
فتجده مشمر الازار یذود عنه در حالتی که میراند از حوض و دور میکند و منه قوله تعالی ووجد من دونهم
امراتین تذودان لا یاتی المنافقون یعنی تا نیایند منافقان ذود غریبة الابل یعنی مانند راندن
و دور کردن شتران بیگانه قال الصادق المصدوق گفته است این سخن را راستگوئی که باو اخبار غیب
است گفته میشد یعنی پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم وقد خاب من افتری و در آنچه بمطلب سائل بکار آید اقرار کرد و درین حدیث تناقض لفظی
و معنوی است چنانچه در جمله اما والله لترد علیه الحوض و در جمله وما اری ان ترده تناقض صریح است
علاوه اینکه این حدیث را ابو یعلی موصلی که محدث معتبر است در مسند خود روایت کرده و دران روایت
ابهام معاویه که ذهن ازان سبقت بامیر شام میکند موجود نیست بلکه دران روایت نام معاویه بن
حدیج واقع شده پس بموجب این روایت نسبت سب بامیر شام درست نخواهد بود و همچنین الفاظی
که خلاف قاعده عربیت است مثل وما اری ان نیز دران موجود نیست اکثر اشکالات ازان روایت مندفع
میشود و روایت ابو یعلی اینست عن علی بن طلحة مولی بنی امیة قال حج معاویة بن ابی سفیان و
حج معه معاویة بن حدیج وکان من اسب الناس لعلی قال فمر فی المدینة وحسن بن علی ونفر من اصحابه
جالس فقیل له هذا معاویة بن حدیج الساب لعلی قال فاتاه رسول الحسن فقال اجب قال من قال الحسن بن علی یدعوک فاتاه فسلم علیه
فقال الحسن انت معاویة بن حدیج قال نعم قال فرد ذلک علیه قال فانت الساب لعلی قال فکانه استحیی فقال له اما والله لئن وردت
علیه الحوض وما اراک ترده لتجدنه مشمر الازار عن ساق یذود عنه رایات المنافقین ذود غریبة الابل
قول الصادق المصدوق وقد خاب من افتری انتهی جواب سوال آنچه در دفع تعارض روایتین

قلمی فرمودہ اند کہ از اختلاف محل حکم مختلف آمدہ بسیار واقعی وبجاست بلکہ بخاطر فقیر چنین میرسد کہ بدون
اختلاف محل نیز تعارض نیست زیرا کہ وجہ اعطا در ہر روایت مختلف است در روایت جواز بیع و شرا تقیید
بانعام موبد واقع شدہ سوا کان التابید حقیقۃ کما افاد رح فے المنثور بالتابید او حکما کما فی صورۃ السکوت
ودر روایت منع بیع و شرا اعطا بوجہ ادرار و استحقاق مقید نمودہ وظاہر است کہ این تقیید منافی تابید است
پس اگر امام وقت زمینے را کہ مملوک بیت المال است باین وجہ کان بطریق انعام موبد بکیے بخشد
مملوک او میشود واگر ہمان زمین را بوجہ ادرار و استحقاق بکسے بدہد در دست او عاریت مے شود
پس دفع تعارض باختلاف وجہ عطا است اگرچہ محل واحد باشد وعلے ہذا التقریر متصور بحسب الاحتمالات
العقلیۃ اربع صور الاولے ان یعطی الامام ارضا مملوکۃ لبیت المال علے وجہ التابید حقیقۃ او حکما
والثانیۃ ان یعطیہا علے وجہ الادرار والاستحقاق والثالثۃ ان یعطی الامام ارضا مملوکۃ لذمی او مسلم
علے وجہ التابید والرابعۃ ان یعطیہا الامام علے وجہ الادرار والاستحقاق اما صورت ثالثہ محض
احتمال عقلی است خلاف شرع پس باقی نماند مگر سہ صورت در یک صورت رقبہ زمین مملوک
آن کس میشود ودر باقی محض حق اخذ خراج یا عشر لیکن مشکل اینست کہ اینہمہ قواعد برانچہ درین
ملک رائج است تطبیق نمیتوان داد زیرا کہ زمینداران در ہر جا دعوی مالکیت خود مینمایند پس
زمینے کہ مملوک بیت المال ست درین ملک موجود نیست وہمچنین زمین موات یا زمینے کہ بجہت
عدم وارث در بیت المال داخل شدہ باشد یا آنرا از مال خراج خریدہ باشند متحقق نیست واگر باشد
تمیز نیست پس این حکم را در جای معین جاری کردن ممکن نخواہد شد مگر بنا بر آنچہ حضرت شیخ جلال
تہانیسری قدس اللہ سرہ در رسالہ خود اختیار فرمودہ اند کہ زمین ہندوستان در ابتدای فتح
مانند سواد عراق کہ در عہد حضرت فاروق رضی اللہ عنہ مفتوح شدہ بود موقوف بر ملک بیت المال
است و زمینداران را بیش از تولیت وزراعت وحفظ دخلے نیست چنانچہ لفظ زمیندار نیز اشعاری
بآن میکند وتغیر وتبدل زمینداری وعزل ونصب زمینداران واخراج بعضے از انہا واقرار بعضے و
عطای بعضے اراضی بافغانان وبلوچان وسادات وقدوائیان بصیغہ زمینداری دلالت صریحہ
برین میکند پس درینصورت جمیع اراضی ہندوستان مملوک بیت المال گشت وبعقد مزارعت
علے النصف او اقل منہ در دست زمینداران پس ہر قطعہ کہ بادشاہ وقت بطریق تابید حقیقی

یا حکمے بکسے بخشید ملک او شد و ہر قطعہ راکہ بروجہ ادرار و استحقاق باو داد در دست او عاریت گشت
از سے نظر در مناشیر ملوک قدیم باید نمود تا آنچہ بروجہ تابید دادہ اند از قسم دیگر متمیز گردد و آنچہ بروجہ
تابید دادہ اند پس اگر بامعافی خراج است پس خراج ہم واجب نمیشود زیراکہ درینصورت تملیک
رقبہ ارضی ہم شد و خراج راہم تنخواہ کردند و اگر محض تملیک ارضی است بدون معافی خراج
پس خراج واجب میشود و درصورت اولے امام لاحق را میرسد کہ از زمین مذکورہ خراج بگیرد
بہرحال درہر حال زمین اینجا نیز شبہ است و در وجہ اعطای پیشینیان نیز تعارض ظنون و اللہ اعلم
از بعضے معتبران مخادیم شنیدہ شد کہ در اکثر قصبات زمینے راکہ در دست شرفا است محدود
مے نامند و آن زمین احیامی است کہ باذن امام وقت آنرا احیا نمودہ مالک آن گشتہ اند و بلیلش
آنکہ زمینداران آنجا را دران زمین دخلے نیست بلکہ شرفا مختار اند اگر خواہند خود آنرا بکار برند و اگر خواہند
از دیگری کاشت کنانند پس آن زمین ہامن حیث الرقبہ البتہ قابل بیع و شرا خواہد بود و خراج آنہا
موقوف بر اذن امام وقت دگرفتن تصاحیح از صدور و نظر در استحقاق و عدم استحقاق و منع از عطای
زمین معاش در مہر و غیرہ و ترجیح بعضے وارثان بر بعضے کہ معمول بادشاہان تیموریہ است صریح دلالت
بر عدم مالکیت این قسم زمین میکند سوال چہ میفرمایند علماء دین و مفتیان شرع متین درینصورت
کسے نیت کند کہ این کارمن حسب الحاجت برآید گاو سید احمد کبیر یا گوسپند شیخ سدو و غیرہما
بدہم و بعد انجاح حاجت گاو را ذبح بنام خدا کرد و حال آنکہ در نیت نسبت گاو بسید احمد و شیخ سدو
میکند و حدیث انما الاعمال بالنیات ناطق است و ان اللہ لا ینظر الی صورکم و لکن ینظر الی
قلوبکم دنیاتکم برینمعنی شاہد است و نیۃ المومن خیر من عملہ و لیل بر بنیکہ نیت را دخل ضرور است پس
درصورت مذکورہ اکل گاو و غیرہ درست است یا نہ بینوا توجروا جواب بعضے علما گاو و غیرہ درصورت
مذکورہ حلال است و خوردن آن بموجب شرع شریف درست خصوصاً وقتیکہ ذابح غیر ناوی باشد
کما ہو المتعادفی ذبح بقرۃ السید احمد کبیر و غیرہ اما ثبوت حلہا و اکلہا بالکتاب فقولہ تعالی فکلوا مما
ذکر اسم اللہ علیہ ان کنتم بآیاتہ مومنین و مالکم الا تاکلوا مما ذکر اسم اللہ علیہ و قد فصل لکم ما حرم
علیکم لانہ عام قد خصص منہ البعض و ہو المیتۃ و الدم و لحم الخنزیر و ما اہل لغیر اللہ بہ و المنخنقۃ و
الموقوذۃ و المتردیۃ و النطیحۃ و ما اکل السبع و ما ذبح علی النصب و ما قصد بہ التقرب الی غیر اللہ

والعام المخصص يتناول افرادہ الباقية ولوسلمنا ان الذبيحة فے الصورة المذكورة ليست داخلة فی شی من المخصصات
اما عدم دخولها فيما سوی ما قصد به التقرب الی غیر اللہ فظاہر واما عدم دخولها فيما قصد به التقرب الی
غیر اللہ فلانہ عبارة عن الذبيحة التی لم يقصد بذبحها اكل لحمها بل قصد به الدفع الی الغير كما سياتی وہہنا
ليست كذلك واما بالسنة فحديث الذبيحة للضيف والوليمة والاعراس والعقيقة والتجارة كذبيحة القصاب
مثلا فانہ لاشک ان الذبيحة فے الصورة الاولی والصورة المذكورة اہل باسم اللہ بنية غیر اللہ
والفرق تحكم واما بقول الفقہاء فقول السراجية والكنايی اذا ذبح باسم المسيح لا يحل ولو ذبح باسم اللہ
واراد به المسيح عليه السلام يحل وباين عبارت مندفع ميشود قول قاصران كہ ميگويند نيت اگرچہ
در ذبح شرط نيست ليكن نيت خبيثہ وفاسدہ ذبيحہ را حرام خواہد نمود وقول الہداية والثالثة ان
يقول مفصولا عنه صورة ومعنے بان يقول قبل التسمية وقبل ان يضجع الذبيحة اوبعدہ وہذا لا باس به
الے قولہ والشرط هو الذكر الخالص المجرد ولان المراد بالذكر الخالص المجرد الذكر باللسان فقط كما
يدل عليه قولہ بان يقول قبل التسمية الخ فی تفسير قولہ صورة ومعنی وقول العناية فی شرح قول الہداية
ہذا والمامور به ہہنا الذكر علے الذبح والمراد بالذكر المتعدی بعلے الذكر باللسان كما تقرر واحتج
به المالک رح فی حرمة متروک التسمية ناسيا فلا تدخل الذبيحة تحت قولہ تعالی ولا تاكلوا مما لم يذكر اسم اللہ
عليه ايضا واما بقول المفسرين فقول العالم العارف فی تفسير الاحمدی ان البقرة المنذورة كما
هو الرسم فی زماننا حلال طيب لانہ لم يذكر اسم غیر اللہ وقت الذبح وان كانوا ينذرونها لهم انتہی والحق
المبين ما قالہ مولانا محمد مبين فی رسالتہ فے النذر و نذر شیخ سدو وامثال آن حرام است وہر دو مانند
آن كہ بنام شیخ سدو ذبح ميكنند اگر وقت ذبح نامش گرفتہ باشند گوشت مردار شود وخوردنش روا
نباشد قال اللہ تعالی ولا تاكلوا مما لم يذكر اسم اللہ عليه وانہ لفسق واگر بنام خدا بسم اللہ اللہ اكبر ذبح
كردہ باشند اگرچہ در دل نيت فاسد دارند ظاہرا خوردنش حلال باشد ليكن متقی ودیرہیزگار را بايد
كہ نخورد والا جاہلان گمان برند كہ اين نذر حلال است پس گمراہ شوند لہٰذا بجرد ليكن كسانيكہ
اقوال آنہا مطابق افعال شان نيستند مثلا فرقہ شيعہ را كافر مطلق بالاجماع گويند وقولہ تعالے
ولا تنكحوا المشركين حتے يومنوا ولعبد مومن خير من مشرک ولو اعجبكم الآية را پس پشت انداختہ
تزويج بنات وغيرہ از شيعہ مے نمايند وسكونت ودو الحرب قرار ميدہند ايں چنيں ازاں نا جرتر . باشند بقولہ تعالی الم تكن

ارض الله واسعة فتهاجروا فيها الآية خلاف ورزيده در انجا اقامت ميدارند و عرس بزرگان خود چ
مثل فرض دانسته سال بسال بر مقبره اجتماع كرده طعام و شيرينی در انجا برده تقسيم نموده مقابر را
وثنا يعبد ميكنند افتاء بحرمت بقره مذكوره بسيار تعجب دست ميدهد كه حرفی را با فتاء مضلين چه كار
بلكه بسبب فتوی مذكوره فضلوا واضلوا كثيرا ميشوند لان الذبيحة لتعظيم غير الله واكرامه حرام والذابح
مرتد وامراته بائنة وقد اجمع الفقهاء في الفرق بين الذبيحة لتعظيم غير الله واكرامه وهو ما اهل به لغير الله
وبين الذبيحة لله تعالى سبحانه انه ان قدمها ليأكل منها كان الذبح لله والمنفعة للضيف وغيره
ولهذا احل ذبيحة القصاب والوليمة وغيرهما كما في البزازية وان لم يقدمها ليأكل بل ليدفعها غيره
كانت لتعظيم غير الله فتحرم ولذا حرمت الذبائح للعظام كما في الدر المختار والبزازية وقتيكه فتوی
داد كه ذبيحه مذكوره حرام است پس بتحريم حلال مصداق ضالين گرديد وبموجب فتوی از ذبيحه مذكوره
نه ناذر خورد نه غير آن پس ذابح مرتد شد ومفتی حرمت داخل مضلين گرديد ونيت را در صحت و
فساد اعمال سوی العبادات الخالصة سوی الاسلام مثلا در حل وحرمت اشياء دخلے نيست
علی الخصوص در چيزيكه مامور به فقط دران ذكر لسانی باشد كما فيما نحن فيه وقد مر چه نكاح بغير نيت
يا به نيت سفاح حرام نميشود وزنا به نيت ولد صالح وفراغ عبادت حلال نميشود وشراب مثلا برای
قوت نماز وغزا حلال نيست والحديث محمول علی حذف المضاف مثلا ای ثواب الاعمال او علی التخصيص كما تقرر في الاصول والفروع
فليرجع اليهما ان شئت جواب اعتراضات بعض جواب از مولانا شاه عبد العزيز صاحب محدث دهلوی قوله فذابح غير نادی باشد الخ
ذابح نخواهد بود الا وكيل نادی ونائب او پس نيت موكل وغيب در حل وحرمت تاثير خواهد كرد
كما في الاضحية قوله وما قصد به التقرب الی غير الله الخ تخصيص هذا الفرد لم يثبت بالكتاب الا اذا
حمل قوله وما اهل لغير الله به عليه فيكون ذكره تكرارا ولا بالسنة الا اذا حمل قوله ملعون من ذبح لغير الله
علی هذا لكن فيه انه لا يدل علی حرمة المذبوح بل حرمة الذبح كما اذا ذبح شاة مغصوبة وضمن قيمتها
قوله فالعام المخصص يتناول افراده الباقية ولو ظنا لكن يجری فيه التخصيصات الاخر بالدلائل الظنية مثل الاخبار
الاحاد وقياسات المجتهدين المودية الی تحريمها فلا تفيد تلاوة الآية والتمسك بها في معارضة قياساتهم
قوله اما عدم دخولها فيما سوی ما قصد به التقرب الی غير الله الخ فظاهر هذا مخدوش لان ما اهل به لغير الله
ان حمل علی ما قصد به التقرب الی غير الله فعدم دخولها فيه ليس بظاهر قوله فلانه عبارة عن الذبيحة

التی لم یقصد بہا الخ ہذا لیس بدلول لغوی لقولہ ما قصد بہ التقرب لغیر اللہ فلیبین وجہ دلالۃ ہذا اللفظ
علے ہذا المعنے والا فہو مردود علے قائلہ کیف والاضحیۃ یقصد بہا التقرب الے اللہ ویقصد اکل لحمہا
ایضا فاذا اجتمع قصد التقرب وقصد الاکل فے التقرب الے اللہ نفے التقرب الے
الغیر اصلے قولہ بل قصد بہ الدفع الے الغیر الخ ماذا اراد بالغیر فلیبین حتے نتکلم علیہ قولہ بنیۃ غیر اللہ
لکن لا بنیۃ التقرب بہ الی ذلک الغیر بل بنیۃ اکلہ والانتفاع باللحم فعلم ان منشاء اشتباہ ہذا السائل
انہ لا یفرق بین الذبح بمعنے اراقۃ الدم وبین المذبوح بمعنے اللحم والشحم فـے کان اراقۃ الدم للتقرب
الے غیر اللہ حرمت الذبیحۃ ومتی کان اراقۃ الدم للہ والتقرب الے الغیر بالاکل والانتفاع حلت
الذبیحۃ لان الذبح عبارۃ عن الاراقۃ لا عن المذبوح ای الذی یحصل بعد الذبح من اللحم والشحم
وعلے ہذا قلنا لو اشتری لحما من السوق او ذبح بقرۃ او شاۃ لاجل ان یطبخ مرقا وطعاما لیطعم الفقراء و
یجعل ثوابہا لروح فلان حلت بلا شبہۃ وعلامۃ ہذہ الارادۃ ان لا یعین بقرۃ خاصۃ باسم ذلک المیت
ولا یعلمہا بشیء بل یکون عندہ کل البقر سواء بنیۃ فی ذلک ان اللحم المشتری من السوق والحاصل
بعد ذبح البقرۃ سواء فی وفاء النذر قولہ والفرق تحکم قد علمت وجہ الفرق فان ہناک اراقۃ الدم
باسم اللہ من غیر نیۃ التقرب الے الغیر بتلک الاراقۃ بل ایصال ثواب الیہ باطعامہ للفقراء او
ایصال نفع الیہ بالاکل کما فی الولایم والاعراس وفی صورۃ النزاع الاراقۃ نفسہا مما یتقرب بہ الی
ذلک الغیر قولہ والکتابی اذا ذبح باسم المسیح لا یحل ولو ذبح باسم اللہ واراد بہ المسیح یحل ہذا عین مذہب
القائل بالحرمۃ فانہ یقول لو قال رجل بحضرۃ الناس انی نذرت ان اذبح بقرۃ للہ واراد باللہ السید احمد
علے اعتقاد الحلولیۃ یحل ذبیحتہ لا خلل فی نیتہ بل ہو خلص النیۃ للہ لکن اخطا فی اعتقادہ حلول اللہ
فے السید احمد کبیر کالنصرانی یعتقد حلول اللہ فے المسیح حیث یقول ان اللہ ہو المسیح ابن مریم
فخطاہ فے المعنون دون العنوان فعنوانہ حق ومعنونہ باطل بخلاف ما لو قال انی نذرت ان اذبح
بقرۃ للسید احمد کبیر فانہ اخطا فی العنوان والمعنون معا کما لو ذبح النصرانی باسم المسیح قولہ بایں عبارت
مندفع میشود قول قاصران ازیں عبارت قول قاصران مندفع نمیشود زیرا کہ مراد ایشان ازنیت
خبیثہ آنست کہ در عنوان متقرب الیہ خطا کند نہ آنکہ در معنون خطا کند مثلا ذبیحہ معتزلی کہ اللہ تعالی
را خالق افعال نمیداند ورافضی کہ علی را برابر خدا تجویز میکند حلال است زیرا کہ خطای اینہا در معنون است

زن نمیرسد پس نسبت کردن تزویج آن زن باین شخص خطاء ظاهر است ولهذا قال قائل العرب
بنونا بنو ابنائنا وبناتنا بنوهن ابناء الرجال قوله سکن خود الخ مراد از دار الحرب که از ان هجرت فرض
باشد آن دار الحرب است که حربیان از اظهار دین خود وصوم وصلوة جمعه وجماعات واذان وختان مسلمانان
انجا را ممانعت نمایند واگر چنین نباشد بلکه مسلمانان انجا اظهار دین خود بے وغدغه میکنند وجمعه و
جماعات را قایم میدارند وبیان احکام دین خود بے تکلف میکنند پس از ان دار الحرب هجرت فرض
نیست وعلی تقدیر الوجوب فی الفور واجب نمیشود بلکه عند وجدان الملجاء والمفر لان النبی صلی الله
علیه وسلم اقام ثلثة عشر بمکة مع ان کفارمکة کانوا یمنعون من اظهار الدعوة ویضربون ویشتمون من آمن
ویمنعون من الصلوة فی المسجد الحرام پس حق تعالی هرگاه انصار را بعد از سیزده سال ناصر ومعین
آنجناب گردانید ومحل سکن در بلده طیبه طیبه بهم رسید هجرت فرمودند فلا طعن فی ذلک اصلا قوله
عرس بزرگان خود الخ این طعن مبنی است بر جهل باحوال مطعون علیه زیراکه غیر از فرایض شرعیه
مقرره هیچکس فرض نمیداند آری زیارت وتبرک بقبور صالحین وامداد ایشان بامداد ثواب وتلاوت
قرآن ودعای خیر وتقسیم طعام وشیرینی امور مستحسن وخوب است باجماع علماء وتعین روز عرس برای
آنست که آن روز مذکر انتقال ایشان میباشد از دار العمل بدار الثواب والا هر روزیکه این عمل واقع شود
موجب فلاح ونجات ست وخلف را لازم است که سلف خود را باین نوع بر و احسان نماید چنانچه در احادیث
مذکور است که ولد صالح بدعوله وتلاوت قرآن واهدای ثواب را عبادت قرار دادن مبنی بر کمال بلادت
وافراط جهل ست آرے اگر کسے سجده وطواف ودعا نحو یا فلان افعل کذا افعل کذا بعمل آرد البته مشابهت
بعبدۀ اوثان کرده باشد وچون چنین نیست پس جرا محل طعن باشد در در منثور سیوطی مرقوم است
اخرج ابن منذر وابن مردویه عن انس رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم کان یاتی احدا کل عام فاذا تفوه ابشعب
سلم علی قبور الشهداء وقال سلام علیکم بما صبرتم فنعم عقبی الدار واخرج ابن جریر عن محمد بن ابراهیم قال کان النبی صلی الله علیه وسلم
یاتی قبور الشهداء علی راس کل حول فیقول سلام علیکم بما صبرتم فنعم عقبی الدار وابوبکر وعمر وعثمان انتهی وفی التفسیر الکبیر عن رسول الله صلی الله علیه وسلم
انه کان یاتی قبور الشهداء راس کل حول فیقول السلام علیکم بما صبرتم فنعم عقبی الدار والخلفاء الاربعة هکذا یفعلون انتهی قوله
لان الذبیحة الخ هذا بعینه مذهب القائل بالحرمة قد رجع المعترض الی الحق واعترف به او جری علی لسانه
وهو لا یشعر قوله وهو ما اهل به لغیر الله الخ هذا ایضا رجوع الی مذهب القائل بالحرمة وان البقرة المنذورة

چنانچه آن صاحب خود از چند بزرگ نقل فرموده اند لیکن بعد از مرور طبقهٔ سلف از صوفیه وگذشتن پانصد
سال از ہجرت نبویه این حضرات دو فرقه شدند جمعے کثیر اشارات را بر حقیقت حمل نمودند وقائل شدند
بآنکه وجود واحد در مراتب وجوب وامکان وقدیم وحادث ومجرد وجسمانی ومومن وکافر ونجس وطاہر
ظاہر است لیکن ہر مظہر حکم جدا دارد وفرق در احکام مظاہر ضرور است مومن را حکم بنجات است وکافر
را حکم بقتل واسر وعلے ہذا القیاس در جمیع صفات متضاده چنانچه گفته اند؎ ہر مرتبه از وجود حکمے دارد
گر فرق مراتب نکنی زندیقے ؛ وبہمین فرق وابسته است احکام ظاہر شریعت چه زن منکوحه حلال است
واجنبیه حرام وپدر واجب التعظیم است وکافر معاند واجب التحقیر وہر که فرق در احکام نکند ومحض وحدة
وجود را ملاحظه نماید خلاف شرع است والحاد وزندقه است وہمچنین وجود را که عین ذات حق است
نزد ایشان باوصف ظہور در مظاہر مختلفه در مرتبه احدیت صرف پاک ومنزه از نقائص ومتصف
بکمالات بدانند ونیز بدانند که نقصان مراتب کثرت باو عاید نمیشود چنانچه شعاع آفتاب باوجودیکه بر
نجاسات مے افتد نجس نمیشود وحقیقت کلیه انسان مثلا باوجودیکه در مسلمان وکافر وصالح وفاسق
وعالم وجاہل ظہور کرده وخود نقصان نمے پذیرد وہمین مذہب را اکثر حضرات صوفیه وعلمای نامدار
اختیار کرده اند ودرین باب رسائل وکتب نوشته اند عمدهٔ اینہا از قادریه شیخ اکبر محی الدین بن العربی
وشیخ صدر الدین قونوی وشیخ عبد الکریم جیلی وشیخ عبد الرزاق جہجانوی وشیخ امان پانی پتی واز
کبرویه مولانا جلال الدین رومی وشمس الدین تبریزی واز سہروردیه شیخ فرید الدین عطار واز چشتیه
سید محمد گیسو دراز وسید جعفر مکی واز نقشبندیه حضرت خواجه عبید الله احرار وملا نور الدین جامی و
ملا عبد الغفور لاری وحضرت خواجه باقی بالله کابلی وعلے ہذا القیاس شیخ عبد الرزاق کاشی و
شمس الدین فناری وقیصری وسعید الدین فرغانی وغیر ایشان گذشته اند وتصانیف اینہمه
بزرگان موجود ومشہور است وجماعهٔ دیگر آنہمه اشارات را بر تاویل حکایت یا سکر حمل نموده انکار
وحدة وجود کرده اند وگفته اند که وحدت وجود در بعضے اوقات بنظر سالک مے آید نه آنکه در حقیقت
باشد چنانچه در روشنی آفتاب ہمه ستارہا بے نور میشوند وبنظر نمے آیند حالانکه در نفس الامر موجود
ونور ہم دارند لیکن در وقت نہار بسبب غلبه نور آفتاب نور آنہا مضمحل میگردد وہمچنین است حال
چراغ پیش مشعل پس کسانیکه توحید صرف را نموده اند توحید ایشان محض در شہود ودر نظر است

نور محمد صاحب بابت توحید وجودی وانکار آن وصول عزت شمول نمود مهربان من قائلین
توحید وجودی اکثری از اولیاء الله که خواص اہل سنت وجماعت اند گذشتند در ہر طریقه
چنانچه خطی که برای مولوی نور محمد صاحب سابق ازین مرقوم شده مشتمل اسماء بعضے از انہاست
پس کسے که قائل بتوحید وجودی باشد او را کافر گفتن واز نماز پس پشت او احتراز کردن ومناکحت
با او نمودن وذبیحه او نخوردن ہرگز روا نیست بلکه انہار مسلمان واہل سنت باید دانست ومعامله
مسلمانان اہل سنت از ابتدا بسلام وجواب بسلام وجواب عطسه وعیادۂ مریض وشہود جنازه ودعای
مغفرت ورحمت نمودن باید نمود آری این اعتقاد یعنے اعتقاد توحید وجودی داخل در ضروریات
عقائد اسلام نیست اگر کسے اعتقاد آن نکند وانراند در اسلام نقصانے نیست اما باید که اولیاء الله
را که قائل بتوحید وجودی گذشته بتحقیر روا نست وتکفیر وتضلیل پیش نباید آمد واو لے در حق عوام الناس
آنست که ازین مسئله نفیاً واثباتاً سکوت ورزند ومشغول بحث وتکرار این مسئله نشوند که عقل ہر کس
بفهم آن نمیرسد وموجب فساد عقیده میگردد وابیات کتاب بلبل باغ نبی نیز مشتمل برہمان
الفاظ است که مانند آن الفاظ در مثنوی مولانا جلال الدین رومی وشیخ فریدالدین عطار وفخرالدین
عراقی ودیگر بزرگان ومانند آن فرموده اند اما این قسم الفاظ را نقل مجلس عوام نباید نمود که بسبب
کم فہمی در فتنه نیفتند ولفظ حقیقة الحقائق نیز در اصطلاحات قدمای صوفیه واقع است که در شرع
نیامده وہر فرقه را از فرقه ہای اہل سنت بعضے الفاظ مصطلح شده که در شرع اطلاق آن وارد نشده
مثل واجب الوجود در عرف متکلمین اہل سنت وہمچنین لفظ وجود مطلق در عرف صوفیه اہل سنت
مثل قیصری وفرغانی ومولانا جامی بسیار وارد است ودر شرع وارد نشده پس اطلاق این
الفاظ ہر چند بدعت است اما بدعت سیئه نخواہد بود تا این قدر علمای با دیانت وتقوی استعمال
آن نموده اند وشاه محمد رمضان صاحب که مردم را بنماز وروزه مشغول میسازند واز قتل
بنات وتحریم نکاح اقارب وبحی الانعام وذبح لغیر الله ورسوم کفر منع مے نمایند ہمه خیر وصلاح
است دران مانع نباید شد بلکه در ترویج وتشہیر این احکام کوشش باید فرمود که احیای سنت و
ازاله بدعت ثواب بسیار دارد والسلام سوال چه میگویند محققان احوال کتاب وسنت واجماع
است در مسئله فضیلت اولاد شیخین واولاد واعمام آنحضرت صلے الله علیه وسلم ہر چند ثابت است

تفضیل شد ربا الاموال در فضل اولاد است و ہر چند ظاہر است ان اکرمکم عند اللہ اتقکم اما سخن در فضل
نسب است بعضے کہ اولاد شیخین را بر اولاد اعمام نبی صلی اللہ علیہ وسلم تفضیل میدہند از اصول ثلثہ
کدام دلیل برین مدعا آرند حالانکہ باجماع در لفظ ذوی القربی اولاد اعمام داخل ست و در احادیث
صحیحہ وارد است در حق عباس بن عبد المطلب رضی اللہ تعالی عنہ العباس منی و انا منہ و نیز وارد است
در حق وی و اولاد وی ہذا عمی و صنو ابی و ہؤلاء اہل بیتی استرہم من النار کستری ایاہم بملاتی ہذہ
و سوای آن احادیث صحیحہ کثیرہ ناطق است کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم اولاد عباس بن عبد المطلب را
بلفظ اہل بیت تعبیر فرمودہ و چہ مے گفتند قرن اول و ثانی از صحابہ و تابعین در عبد اللہ و فضل بن عباس
و محمد و عبد الرحمن فرزندان حضرت ابو بکر رضی اللہ عنہ در ہر قرن در بلاد اسلامیہ عجم سوای
ہندوستان اولاد عباس بلفظ سادات تعبیر شدہ آمدہ اند و چہ میگوید مدعیان این حدیث
در مسئلہ زکوۃ و خمس کہ باجماع جمیع امت درین اصل اجماعی شرعی اولاد آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم
و اولاد اعمام آنحضرت متحد الحکم اند اتحاد قطعی ابدی و مسئلہ فضیلت خلفای راشدین و قطعیت و غیر
قطعیت و اجماعیت و غیر اجماعیت و معنی آن فضیلت و اقوال صحابہ و تابعین و علمای مجتہدین
دران باب باستیعاب در کتب عقائد مذکور است آن فضیلت مذکورہ باین مدعا مساس ندارد و دلیل
آن مطلب نمے تواند شد مسائل حق ما ہو الواقع اصلا و اجماعا و منقادا بالقطع من الاصول
الثلاثۃ من غیر رعایۃ احد الجانبین بینوا توجروا جواب تفضیل دو قسم است تفضیل انواع و
اصناف بر یکدیگر و تفضیل اشخاص بر یکدیگر قسم اول فیما بین اولاد شیخین و اولاد عم بزرگوار جاری نمیتواند
شد و تفضیل اشخاص فیما بین آنہا قطعی الانتفاع است بلکہ تفضیل اشخاص غیر از چند کس مخصوص ثابت
نشدہ حالا بحث از قسم اول باید نمود تفضیل باعتبار ثواب درجات آخرت موافق نصوص قطعیہ دائر
بر نسب نیست بلکہ تابع بر تقوی و تورع است بموجب آیۃ ان اکرمکم عند اللہ اتقکم و بموجب احادیث
مشہورہ مثل الناس کلہم بنو آدم و آدم من تراب لا فضل لاحد علی احد الا بدین و التقوی و تفضیل
بدین و تقوی ممکن است کہ اولاد ارذال را بر اولاد اشراف متحقق شود و نعم ما قیل سے حسن ز بصرہ
بلال از حبش صہیب از روم ز خاک مکہ ابو جہل این چہ بو العجبی است و تفضیلے کہ در شرع مقرر است
ہمین تفضیل است و اینجا دو نوع تفضیل دیگر اند کہ در بعض احکام شرعیہ اعتبار آنہا واقع شدہ

یکے کفارت نکاح ودرین معنی تمام قریش برابراند چنانچہ در کتب فقہیہ مرقوم شدہ است کہ قریش کلہم اکفاء بعضہا لبعض وغیر قریش کفو قریش نیستند دوم اعتبار شرف قرب انتساب بجناب رسالت مآب صلے اللہ علیہ وسلم واین معنی بنی ہاشم را بر غیر اینہا ثابت است وہمین جہت سہم ذوی القربے از خمس بر ایشان صرف نمودن مقرر شدہ وزکوٰۃ بر ایشان حرام گشتہ اما بنو عبد المطلب را بر غیر ایشان شرافت دیگر است کہ در حدیث وارد شدہ ما من احد لہ یدا علے احد من ولد عبد المطلب الا انا اکافی بہا یوم القیمۃ در شفاعت ایشان را تقدم است بر دیگران بموجب حدیث اول من اشفع من امتی اہل بیتی ثم الاقرب فالاقرب من قریش وظاہر است کہ در قرب نسب برابر اولاد عبد المطلب ہیچ کس نمیتواند شد اگر کسے کہ تفضیل سید ہا اولاد شیخین را برابر اولاد عمین مکرمین اگر این معنی مراد دارد پس صریح البطلان است واگر معنے دیگر دارد پس بیان کند تا محل نزاع متعین گردد ودر مات خاص در حق اولاد حضرت عباس رضہ نیز وارد شدہ چنانچہ در سوال مستفتی مذکور است ظاہر التنازع فیہ تفضیل شیخین بموجب قول بہ تفضیل اولاد ایشان شدہ است واین معنی صریح البطلان است زیرا کہ اولاد افضل لازم نیست کہ افضل باشد الا در صورت تفضیل باعتبار قرب نسب وآن در ینجا از بس مفقود است مسئلہ در مقدمہ سرود وغنا ولو مع الدف روایات حنفیہ مختلف آمدہ اما ارجح واقوی من حیث الدلائل ومطابقۃ الاحادیث الکثیرۃ المشہورۃ فی الکتب المعتبرۃ ہمین است کہ سرود وغنا مجرد از مزامیر مباح است ودف از جملہ مزامیر مستثنے است زیرا کہ سماع آن از آنحضرت صلے اللہ علیہ وسلم بطرق صحیحہ ثابت شدہ پس عالم محقق را باید کہ بر ہمین روایات فتوی دہد واولیاء اللہ خصوصاً اکابر چشتیہ سماع ہمین غنا فرمودہ اند کہ بحضور مزامیر وآلات نبود قال الشیخ الامام ابن الہمام قید حرمۃ التغنی بما اذا کان فی اللفظ ما لا یحل کصفۃ المذکر والمراۃ المغنیۃ المحسنۃ ووصف الخمر المہیج الیہا والدایرانیات والحانیات وہجاء مسلم او ذمی لا اذا اراد انشاد شعر للاستشہاد او لیعلم فصاحتہ وبلاغتہ نعم اذا قیل ذلک علی الملاہی منع وان کان مواعظ وحکما لالات لغنیہا لا لذلک التغنی انتہے وقال فی المغنی شرح کنز الدقایق واختلفوا فی التغنی المجرد فقال بعضہم انہ حرام مطلقا ومنہم من قال لا باس بان یتغنی لیستفید بہ القوافی والفصاحۃ ومنہم من قال بجواز التغنی لدفع الوحشۃ اذا کان وحدہ ولا یکون علی سبیل اللہو والیہ مال السرخسی

درین مقام بعضی فهمی میکنند و میگویند که گوشت راپخته بنام مرده ها دادن یا است جائز است و با نیز از ذبح
کردن جانور بنام آن مرده همین قدر قصد میداریم برای فهمانیدن ایشان یک نکته کافی است که باید
گفت که شما هرگاه ذبح کردن جانور بنام خدا غیر خدا اند میکنید اگر عوض آن جانور گوشت بهمان
مقدار خرید، و پخته بفقرا خورانید در ذهن شما آن نذر ادا میشود یا نه اگر میشود راست میگوئید که قصد
شما از ذبح غیر از گوشت خورانیدن برای ثواب آن مرده نبود و الا تقرب بذبح نذر ادا کرده اید و این شرک
صریح لازم می آید و در لفظ این آیه که در چهار جا از قرآن مجید وارد شده تامل باید کرد که ما اهل به لغیر الله
فرموده اند نه ما ذبح باسم غیر الله پس ذبح کردن بنام خدا همراه شهرت دادن و آواز برآوردن با ینکه فلانی کاو فلانی
و بز فلانی میکنند هیچ فائده نمیکند و گوشت آن جانور حلال نمیگردد و اهل را بر ذبح حمل کردن خلاف
فقه و عرف است هرگز اهلال در لغت عرب و عرف آن دیار و آن وقت بمعنی ذبح نیامده در هیچ شعر
و هیچ عبارت بلکه اهلال در لغت عرب بمعنی بلند کردن آواز و شهرت دادن است چنانچه اهلال
هلال استهلال طفل نو تولد و اهلال بمعنی تلبیه حج و غیر ذلک مستعمل است و اگر کسی بگوید که اهلت
لله هرگز معنی ذبحت لله فهمیده نخواهد شد و نیز اگر اهل را بر ذبح حمل کرده شود پس ذبح لغیر الله مراد
خواهد شد ذبح باسم غیر الله از کجا فهمیده شود تا مدعای این مردم حاصل شود پس درین عبارت
اهلال را بمعنی ذبح گرفتن باز لغیر الله را بجای باسم غیر الله ساختن قریب بتحریف کلام الهی میرسد
در تفسیر نیشاپوری میگوید اجمع العلماء لو ان مسلما ذبح ذبیحة و قصد بذبحها التقرب الی غیر الله
صار مرتدا و ذبیحته ذبیحة مرتد انتهی و کافران در جاهلیت در وقت برآمدن از خانه و در راه بنام بتان
آواز میکردند و چون بمکه معظمه میرسیدند طواف خانه کعبه می نمودند این طواف ایشان بخانه خدا
هرگز از ایشان مقبول نبوده لهذا حکم شد فلا یقربوا المسجد الحرام بعد عامهم هذا پس درینجا نیز چون آواز
برآوردند و شهرت دادند که این جانور از فلانی است و بنام اوست و برای او میکنیم و در وقت ذبح
بنام خدا ذبح کنانیدند اصلا موجب ترتب حلیت نگشت و سرش آنست که نزد عوام طریق ذبح
جانور بهر گونه که مترسل است متعین است برای رسانیدن جان جانور برای هر که منظور باشد چنانچه
فاتحه و قل و درود خواندن طریق متعین است برای رسانیدن ماکولات و مشروبات بارواح
خواه بقصد رسانیدن ثواب بآن ارواح نمایند یا بقصد تقرب و دفع شر و چاپلوسی و تملق

معاویہ راکہ کاتب آنجناب بودند فرمودند کہ یا معاویہ الق دواۃ وحرف القلم وانصب الباء وفرق السین وانور المیم وحسن اللہ ومد الرحمن وجود الرحیم وابوداؤد در کتاب نے آوردہ کہ آنحضرت صلے اللہ علیہ وسلم گزشتند بر پارہ کاغذ کہ در زمین افتادہ بود نوجوان راکہ ہمراہ بود فرمودند لعن من فعل ہذا بسم اللہ را نہید مگر در مقام مناسب یعنے مقام با احترام وخطیب از انس آوردہ مرفوعاً کہ ہر کہ کاغذے را از زمین بردارد کہ در وبسم اللہ باشد نوشتہ میشود نزد خدا او صدیقین ووالدین او را تخفیف کردہ میشود اگرچہ کافر باشند خواص الحمد للہ الحمد للہ راس الشکر و در قصہ روناقہ آن حضرت صلے اللہ علیہ وسلم شکر را ہمین کلمہ ادا فرمودند کما رواہ الطبرانی عن النواس بن سمعان واز خواص این کلمہ آنست کہ قائم مقام دعا است چنانچہ در ترمذی وغیرہ از جابر بن عبداللہ واقع است کہ قال رسول اللہ صلے اللہ علیہ وسلم افضل الذکر لا الہ الا اللہ وافضل الدعاء الحمد للہ ونیز خواص این کلمہ آنست کہ پر میکند میزان را ونیز در حدیث وارد است کہ التوحید ثمن الجنۃ والحمد ثمن کل نعمۃ ونیز وارد شدہ کہ کل امر ذی بال لا یبدأ فیہ بحمد اللہ فہو اقطع ونیز از حضرت علی رض منقول است کہ ہر کہ نزدیک عطسہ بگوید الحمد للہ رب العالمین علے کل حال ناکان او آورد دندان و درد گوش نشود ونیز مرفوعاً آمدہ از واثلہ بن الاسقع کہ ہر کہ مبادرت کند وقت عطسہ بہ الحمد للہ موجب شفا از دا امراض بطن است و در حق او و در فرستادن شکر آنحضرت علیہ الصلوۃ والسلام نذر کردہ بودند کلا شکر لی اللہ حق شکرہ وبہمین کلمہ اکتفا فرمودند

رسالہ معاد جسمانی

بسم اللہ الرحمن الرحیم

سبحان اللہ الذی خلق الانسان من طین وجعل نسلہ من سلالۃ من ماء مہین ثم سواہ ونفخ فیہ من روحہ فاذا ہو خصیم مبین ولذلک خلقہم وتمت کلمۃ ربک لاملان جہنم من الجنۃ والناس اجمعین نحمدہ علے السراء والضراء ونشکرہ فی الشدۃ والرخاء ونصلے علے نبینا سید الانبیاء والہ الاولیاء واصحابہ الاتقیاء اما بعد فقد کثر التشاجر فی المعاد الروحانی والجسمانی وزعم کل ما خالج نفسہ واتخذوا ما ثبت بالنص الصادق وراء ہم ظہریا بل ظنوہ بمساعدۃ عقولہم المشوبۃ بالوہم امرا فریا وحسبوہ محجوبا عن العقول وشیئا عنہا خفیا ولعمری انہ عندی من الامور الظاہرۃ تابی الا ان

العقلية الباهرة ولست اعني بالعقلية قواعد وضعها قوم على حسب عقولهم كيف وريب وقيقة
لم تظهر على فحولهم بل اريد بها ما كان مطابقا لنفس الامر باعتبار العقل وبالجملة فبسط الكلام موقوف
على تمهيد اصول بسطها سيدي الوالد في كتبه فمن شاء تفصيل تلك الاصول فليرجع الى تصانيفه
المملوة نورا وصدقا اصل حقيقة النفس الانسانية عندنا انها برزة للنفس الكلية مدبرة للنسمة والنسمة
حالة في البدن مدبرة له حاملة للقوى اصل الفصل القريب للانسان هو الفيض المعتمد على الصورة
الحيوانية الذي من شانه انتزاع القوى الثلث القلب والعقل والنفس وتحصل الانسان انما هو
بالنفس الحاملة لهذه القوى والبواقي كالشرائط لوجوه الابتدائي اصل الاصل الذي به زيد زيد وعمرو عمرو
عند التحقيق ليس هي المشخصات بل نحو البرزة الذي به صارت هذه البرزة نفس زيد وتلك نفس
عمرو ومن هٰهنا تفصح ان الحركة في الكم موضوعها شخص الانسان المتقوم من نفس حقيقة واحدة مع
مادة مبهمة وانما المادة شرط لتقومها وتحصلها وظهور احكامها ونحو البرزة باقية والامثال متجددة
فتامل جدا فانه دقيق وبالتامل حقيق اصل معنى الموت انفكاك النسمة عن البدن لا انفكاك
النفس عن النسمة فاحفظ اصل لما كان من خاصية هذه البرزة ان تحل في النسمة لا يمكن ان تصير
مجردة محضة ولكن تتقوم بالنسمة فقط وتكون كالانسان الذي قطعت يداه ورجلاه دون الاعضاء
الرئيسة التي هي معنى صورة الانسان اصل كم من شئ تقتضيه الحكمة الالهية في العالم
كاستحالة الخلاء فان الانسان اذا مص القارورة فالهواء يخرج منه حتى اذا لم يبق للتخلخل مساغ
ويكون التخلخل الزائد عليه غير مناسب لحقيقة الهواء فحينئذ يحصل القفار القارورة وكذا الكلام في النفخ
في القارورة حتى اذا لم يبق للتكاثف حد في حكم الطبيعة الهوائية فحينئذ انفقارت القارورة وتفطرت
من هٰهنا ان الامراض وان حلت النسمة فانها لا تصل الى البنية حالة لا يمكن للنفس ان تتعلق
بها فاذا انحلت بحيث لم يمكن تولد النسمة بات الانسان ولا يصل التحلل الى حد يمنع تعلق
النفس بها ان قلت الحيوان الارضي لا يتعلق النسمة ببدنه حتى يكون له اعتبار فهل هناك غشية
قلت لا ادري اكثر من ان كل ما يجب في الطبيعة الكلية ان يكون في حفظ هذه البنية فانه لا بد
ان يكون من حكم الطبيعة لكثير من النظائر اصل تكون النسمة بعد الموت حاملة للذي ولذا
كما قال الشيخان ابو علي وابو نصر ان النفس تتعلق بجسم هوائي حتى يصح بها التخيل والتوهم فكذلك

نقول تبقى قوة الحس المشترك فى النفس ويحصل لها العلوم السمعية والبصرية بمنزلة الحدس فى
النتيجة وبمنزلة الاوهام الحادثة من مشاهدة القرائن اصل مادامت النفس فى عالم البرزخ فانها تعذب
وتنعم بوجوه بادراك عقلى ووهمى فقط وبانتشار صور واشكال تحدث بها تخيل اشباح المعانى كما يحدث
فى المنام وبالهام ملائكة ثم بعث عزيمتها على انعامها او ايلامها تولد من عزيمتها ومن تخيل النفس تلك
الاشباح حقيقة عجيبة تسمى بفتح روضة من رياض الجنة او حفرة من حفرات النيران اصل واذا اراد الله
تعالى بعد اماتة اهل العالم وحدوث القيامة ان يحشر الناس لاسباب خفية لا كالذى تضبط سيأتى هذا المختصر
فانه يفيض على الارواح فيضا جمليا من قبيل مثال نوع الانسان وحدوث هيئة فى العالم تفيض
قوة فى الارواح وكما لها فحينئذ يعود الى الارواح صحتها وتذهب السيئات عنها فيقتضى تمام احيائها
فحينئذ يخرج اجسامها بمنزلة شجرة قطعت حتى لم يبق منها الا الدوحة ثم جاء مطر وهواء مناسب فنبتت من
الدوحة الاغصان والازهار والاوراق على الوجه الطبيعى فان كان هناك بدن ارضى له نوع مناسبة
بالنفس الناطقة والنسمة الهوائية يكون هو مطيها ومتعلقها والا انشأ لها باريها بدنا مناسبا لها اصل اذا
حشر واقوى فى هذه الاجسام حكم المثال وشبه المثل الانسانية ويغلب حكم النوع فيها ثم المحاسبات
والمناقشات اصل السر فى انواع التعذيبات والتنعيمات اقتضاء النفس كمالها من كل
جهة من القوى الجسمانية والروحانية فيتبع كل قوة ما تلتذ به فيفضى اليه بكل ما تلتذ به كل قوة والله اعلم
مسئلة تفضيل در رياض النضرة در احوال على ابن ابى طالب رضى الله عنه در فصل سابع كه در فضيلت
است ميگويد وقد اجمع اهل السنة من السلف والخلف من اهل الفقه والاثر ان عليا افضل الناس
بعد عثمان وهذا مما لم يختلف فيه وانما اختلفوا فى على وعثمان واختلف بعض السلف فى على وابى بكر
ذكره ابو عمرو بن عبد البر فى كتاب الصحابة قال ابو القاسم عبد الرحمن بن الحباب السعدى فى كتاب المباهج
بالحجة لسلف هذه الامة فى تسميتهم الصديق بخليفة رسول الله صلى الله عليه وسلم وهم فى ذلك ابو عمر
غلط غلطا ظاهرا فمن تامله يعنى الخلاف فى تفضيل على على ابى بكر وذلك انه ذكر فى كتابه تعريضا
لا تصريحا انه كان من جملة من يعتقد ذلك ابو سعيد وابو سعيد ممن روى عن على ان ابا بكر خير الامة
بعد رسول الله صلى الله عليه وسلم فكيف يعتقد فى على انه خير من ابى بكر وقد روى عن على فى ذلك
واذا تقرر ان اهل السنة اجمعوا على ذلك علم ان ابن عمر لم يرد باحاديثه المتقدم ذكرها فى باب الثلاثة

لنفی افضلیت علی بعد عثمان و دلیل علی ذلک انه قد جاء فی بعض طرق حدیثه فقال رجل لابن عمر
یا ابا عبد الرحمن فعلی قال ابن عمر علی من اهل البیت لا یقاس بهم علی مع رسول الله فی درجته ان الله
عز و جل یقول والذین امنوا واتبعتهم ذریتهم بایمان الحقنا بهم ذریتهم فاطمة مع رسول الله صلی الله
علیه وسلم فی درجته وعلی مع فاطمة علیها السلام اخرجه علی ابن نعیم المصری انتهی موضع الحاجة منه
وازین عبارت صریح مستفاد میشود که کلام ابن عمر در مقام رد است برکسیکه از کلام او نفی تفضیل علی بعد از
عثمان فهمیده بود و پس حاصل ابن عمر آنست که در زمان آنحضرت صلی الله علیه وسلم صحابه این کسرا
تفضیل بترتیب میدادند و آینده سکوت میکردند و حقیقت بعد از عثمان علی افضل است از جمیع من
عداه زیرا که او از اهل بیت است و اهل بیت را بصحابه قیاس نتوان کرد در قدری که نص تفضیل
غیر او بر او معلوم شد قائل باید شد در دیگران او را افضل باید دانست و تبا مسائل که در زمان آنحضرت
صلی الله علیه وسلم صحابه ازان بحث نکرده اند این مسئله هم ازان قبیل است و لفظ احد بعد از لا یقاس
بهم در ریاض النضره موجود نیست تا جای تمسک تواند شد و آنچه صاحب رساله نوشته است که ارشدنا
الی منع عظیم متوجه علی جمیع الادلة المتمسکة بها علی افضلیة الثلاثة پس مبنی بر دو چیز است یکی آنکه
لفظ احد درینجا موجود باشد حالانکه موجود نیست دوم آنکه الفاظ حدیث ابن عمر در جمیع اصحاب روایت همانند آن
باشد و این امر نیز خلاف واقع است بلکه اصح الفاظ او آنست که بخاری روایت میکند عن یحیی
بن سعید عن نافع عن ابن عمر رض قال کنا نخیر بین الناس فی زمان رسول الله صلی الله علیه وسلم
فنخیر ابا بکر ثم عمر ثم عثمان و در ترمذی هر دو لفظ واقع اند و درینجا آن منع متوجه نمیشود و نیز این قدر
گفت و شنید هم در روایت ابن عمر است فقط جمیع ادله متمسکه بها درین باب هرگز قبول این
منع نمیکنند زیرا که دران ادله الفاظ ناصه بر عموم امت وارد شده اند و اصرح این الفاظ در روایت
حضرت مرتضی علی است عن عبد خیر قال سمعت علیا رض علی المنبر حمد الله واثنی علیه و قال الا
انبئکم بخیر هذه الامة بعد نبیها خیرهم ابو بکر و خیرهم بعد ابی بکر عمر و لو شئت ان اسمی الثالث
فسمیته خرجه خیثمة بن سلیمان و خرجه ابن السمان عن ابی موسی و فی روایة ثم سکت بعد ذکر فرأینا
انه یعنی نفسه خرجه خیثمة بن سلیمان ایضا و عن ابی جحیفة قال قال علی الا انبئکم بافضل هذه الامة
ابو بکر ثم عمر ثم رجل اخر و عن علی رضی الله عنه قال ما مات رسول الله صلی الله علیه وسلم حتی عرفنا

ان افضلنا بعده ابوبکر و مات رسول اللہ صلے اللہ علیہ وسلم حتے علمنا ان افضلنا بعد ابی بکر
ثم مات رسول اللہ صلے اللہ علیہ حتے عرفنا ان افضلنا بعد عمر رجل آخر ولم یسمہ اخرجہ الحافظ السلفی
کذا فی ریاض النضرة و فی ریاض النضرة فی روایات حدیث ابن عمر وعنہ قال کنا نقول و رسول اللہ
صلے اللہ علیہ وسلم حی افضل امۃ محمد بعدہ ابوبکر ثم عمر ثم عثمان رواہ ابو داؤد والحافظ فی الموافقات
وعنہ قال اجتمع المہاجرون والانصار علے ان خیر ہذہ الامۃ بعد نبیہا ابوبکر و عمر و عثمان بعینہ الآن
وعنہ قال کنا نتحدث فی حیوة رسول اللہ صلے اللہ علیہ وسلم واصحابہ او فرما کانوا ان خیر ہذہ الامۃ
بعد نبیہا ابوبکر ثم عمر ثم عثمان فیبلغ ذلک النبی صلے اللہ علیہ وسلم فلا ینکرہ خرجہا خیثمہ بن سلیمان
والحاکم بالجملہ توجیہ این شیخ بریک روایت عبد اللہ بن عمر کہ روایت مرجوح است واکثر روایات او
بلفظ دیگر دارد ازچہ فائدہ میکند در روایات صحابہ دیگر را علے الخصوص حضرت علی را چہ جواب خواہد بود

بسم اللہ الرحمن الرحیم

من اللطائف التی قلما ظفر بہا لی لحفظ مذہبہ ما اخترعتہ المتاخرون لحفظ مذہب ابی حنیفۃ وہی عدة
قواعد یرذون بہا جمیع ما یحتج بہ علیہم من الاحادیث الصحیحۃ القاعدة الاولے الخاص مبین فلا یلحقہ
البیان ردوا بہا فرضیۃ قرأة الفاتحۃ فے الصلوة وفرضیۃ الاطمینان وغیر ذلک قالوا لفظ اسجدوا
ولو کان ایضاً خاص مبین فلو لحقہا البیان لکان الخاص لحقہ البیان والقاعدة الثانیۃ الزیادة علی الکتاب
نسخ فلا یکون الا بآیۃ ناسخۃ او حدیث مشہور ناص الثالثۃ المرسل کالمسند الرابعۃ لا ترجیح بکثرة الرواة
وانما ہو بفقہ الراوی الخامسۃ لا یقبل الجرح حتے یکون مفسرا وذلک لان الجرح والتعدیل انما ہما
فے الاکثر اجمالیان السادسۃ قول ابن الہمام فی بعض کتبہ ما صححہ البخاری ومسلم ونظراہما لا یجب علینا
قبولہ کیف وکم من راو یختلف فیہ الناس باجتہادہم من جارح ومعدل فعسی ان یکون الذی عدلوہ مجروحا
عندنا ما ذکر لذلک ضعفوہ او ضعفوہ لا یجب علینا ان نقول بہ کیف وعسے ان یکون الذی جرحوہ عدلا
موثوقا بہ فاذن لا اعتماد لنا الا علے ما ذکرہ اصحابنا السابعۃ قال بعض اصحاب الفتاوی اذا کان
فے المسئلۃ قول لابی حنیفۃ وصاحبیہ وحدیث یحکم بصحتہ وجب اتباع قولہم دون الحدیث لانا نظن
بابی حنیفۃ وصاحبیہ انہم عارفوا الحدیث مع صحتہ وصحۃ الاستنباط منہ ولا نظن بہم انہم لم یبلغہم الحدیث
لقرب زمانہم وسعۃ علمہم الثامنۃ کل حدیث لم یروہ الامن لیس فقیہا فان انسد فیہ باب الرای لا یجب قبولہ

ابی حنیفة لان التسلیم عندہ لیس بفرض عن علقمة قال قال لنا ابن مسعود الا اصلی بکم صلوة
رسول اللہ صلے اللہ علیہ وسلم فصلے ولم یرفع یدیہ الا مرة واحدة مع تکبیر الافتتاح رواہ الترمذی والنسائی
این حدیث مؤید است مذہب امام ابوحنیفہ را در آنکہ رفع یدین نیست در ہیچ تکبیرے مگر در تکبیر
افتتاح ان النبی صلے اللہ علیہ وسلم وابابکر وعمر رض کانوا یفتتحون الصلوة بالحمد للہ رب العالمین
رواہ مسلم این حدیث تائید میکند حنفیہ را کہ بسملہ از فاتحہ نیست قال رسول اللہ صلے اللہ علیہ وسلم
من صلے صلوة لم یقرأ فیہا بام القرآن فہی خداج ثلثا غیر تام رواہ الترمذی این حدیث نیز تائید میکند
بمذہب ابی حنیفہ زیراکہ آنحضرت صلے اللہ علیہ وسلم نخواندن فاتحہ را خداج فرمودہ وخداج بمعنی ناقص
است پس معلوم شد کہ خواندن سورہ فاتحہ فرض نیست زیراکہ اگر فرض بودی لفظ دیگر میفرمودند
مثل فسا د یا عدم جواز پس معلوم شد کہ خواندن سورہ فاتحہ در صلوة واجب است نہ فرض زیراکہ
ترک کردن فرض موجب نقصان صلوة نیست بلکہ موجب عدم جواز است عن ابی ہریرة انہ کان یقول
من ادرک الرکعة فقد ادرک السجدة ومن فاتہ ام القرآن فقد فاتہ خیر کثیر رواہ مالک فیہ دلیل
علے ان الفاتحة لیست بفرض کما ہو مذہب ابی حنیفة قال رسول اللہ صلے اللہ علیہ وسلم لا صلوة
لمن لم یقرأ بام القرآن فصاعدا رواہ مسلم این حدیث نیز بظاہر تائید میکند بمذہب ابی حنیفہ
زیراکہ آنحضرت صلے اللہ علیہ وسلم فرمودہ اند لاصلوة اگر ازین مراد نفی اصل است لفظ فصاعدا
درست نمیشود زیراکہ بفرضیت خواندن زیادہ از سورہ فاتحہ کسے قائل نیست بالاجماع پس
لازم آمد کہ مراد از نفی نفی کمال است قال رسول اللہ صلے اللہ علیہ وسلم من افطر فی تطوع
علیہ قضاء رواہ احمد ہذا دلیل علے مذہب ابی حنیفة بان النفل یلزم بالشروع -

رسالہ غنا

بسم اللہ الرحمن الرحیم

اما غنا پس کلام خدا واحادیث سرور انبیا علیہ التحیة والثنا بحرمت آن ناطق است قال اللہ
تعالے ومن الناس من یشتری لہو الحدیث لیضل عن سبیل اللہ در معالم از عبد اللہ بن مسعود
وابن عباس وحسن وعکرمہ وسعید بن جبیر رضی اللہ عنہم نقل کردہ کہ لہو الحدیث غنا ومزامیر
ومعازف است ودر مدارک گفتہ کہ ابن عباس وابن مسعود قسم میخوردند کہ لہو الحدیث غنا است

ودر در المعانی گفته که لهو الحدیث غنا و مزامیر است ودر کشاف ذکر کرده که لهو الحدیث مانند غنا
و تعلیم موسیقیات است ودر مغنی گفته که لهو الحدیث غنا است وآن حرام است باین نص مستحل
آن کافر است ودر تفسیر تعلیمی آورده که لهو الحدیث غنا و ضرب بربط و دف و اوتار و طنبور است
وآنهمه باین نص حرام اند من استحله فقد کفر و وجه دلالت این کریمه بر حرمت آنست که حق تعالی
غنا را بلهو الحدیث مسمی ساخته و تعبیر از وی باین لفظ پرداخته و لهو غیر از اقسام ثلثه بمقتضای
احادیث وقرآن حرام است قال الله تعالی علی سبیل التوبیخ افحسبتم انما خلقناکم عبثا ای
عابثین لاعبین لاهین قال علیه السلام کل شی یلهو به الرجل باطل الا رمیه بقوسه وتادیبه فرسه
وملاعبته امرأته فانهن من الحق رواه الترمذی وابن ماجه والدارمی وآنچه جمعی از اباحیه میگویند که کریمه
بر حرمت غنا مطلقا دلالت نمیکند زیرا که مدلول کریمه حرمت است وقتیکه بطریق لهو بود واگر نه
چنین باشد حرام نیست باطل است زیرا که لهو الحدیث هرگاه به غنا مفسر شده غنا لهو حدیث
باشد چه تقیید مفسر بمفسر معنی ندارد وهمچنین آنچه آن جماعه از ظاهر کریمه تقیید فهمیده میگویند که غنا
مطلقا حرام نیست بلکه وقتیکه مودی باضلال باشد باطل است زیرا که چون بودن غنا لهو الحدیث متحقق شد حرمت آن ثابت
گشت و تقیید باضلال که منشاء این وهم و خیال است از قبیل تقییدی است که در این اتحاد
وارد شده و ملحد فی الحرم وان تزنی حلیلة جارک الحاد مطلق و زنا مطلق حرام است اما الحاد در حرم
وزنا بزن همسایه شنیع تر است ودر کریمه نهایت تشنیع بر مذهب آن جماعت است که لهو الحدیث
را که فی نفسه حرام است برای تضلیل اختیار نموده اند پس بر اباحت اصل غنا دلالت نکند و فی
الفتاوی العالمگیریه عن جواهر الفتاوی قال السماع والقول والرقص الذی یفعله الصوفیه فی زماننا
حرام لا یجوز القصد الیه والجلوس علیه وهو والغناء والمزامیر سواء ابن ابی الدنیا وبیهقی از شعبی
روایت کرده که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود لعن الله المغنی والمغنی له طبرانی وخطیب بغدادی
روایت نموده اند که رسول خدا صلی الله علیه وسلم نهی کرد از غنا و استماع آن ودر سنن الهدی از ابن عمر
آورده گفت نهی النبی صلی الله علیه وسلم عن الغناء والاستماع الی الغناء ودر مغنی آورده که
پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فرمود الغناء ینبت النفاق کما ینبت الماء النبات ودر احیاء العلوم
از معاذ بن جبل روایت کرده که آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمود اذهب الاسلام اللهو والباطل

والغنا طبرانی از امیر المومنین عمر رض روایت نموده که رسول خدا صلے اللہ علیہ وسلم فرمود القینۃ سحت
وغناها حرام بیہقی در شعب الایمان از جابر آورده که آنحضرت صلے اللہ علیہ وسلم فرمود الغناء ینبت
النفاق کما ینبت الماء الزرع وفی الحقایق مجرد الغناء والاستماع الیہ معصیۃ وفی المضمرات
من اباح الغناء یکون فاسقا وفی الاختیار انہ کبیرۃ فی جمیع الادیان وفی المحیط التغنی وسمعہ
واستماعہا کل ذلک حرام ومستحلہا کافر وفی اختیار الفتاوی ویکرہ الترجیع لقراءۃ القرآن والاستماع
الیہ لانہ یشبہ بفعل الفسقۃ حال فسقہم وہو التغنی وفی الفتاوی البیہقی التغنی واستماعہ وضرب الدف
وجمیع انواع الملاہی حرام ومستحلہا کافر ہدی اللہ تعالٰی الزناۃ والجہلۃ الذین ابتلوا بہ خیف علیہم
الکفر وفی جامع الفتاوی استماع الملاہی والجلوس علیہا وضرب المزامیر والرقص کلہا حرام
ومستحلہا کافر وفی الحمادیۃ من النافع اعلم ان التغنی حرام فی جمیع الادیان وفی النہایۃ التغنی
والطنبور والبربط والدف وما یشبہ ذلک کل ذلک حرام ومعصیۃ لقولہ تعالٰی ومن الناس من
یشتری لہو الحدیث وفی التاتارخانیۃ من الیتیمۃ سئل الحلوانی عمن سموا انفسہم بالصوفیۃ فاختصوا
بنوع لبس واشتغلوا باللہو والرقص وادعوا لانفسہم منزلۃ فقال افتروا علی اللہ کذبا وسئل الکانوا
زائغین من الطریق المستقیم ہل ینفون من البلاد لقطع فتنتہم عن العامۃ فقال اماطۃ الاذی ابلغ فی الصیانۃ
وامثل فی الدیانۃ وتمیز الخبیث من الطیب ازکے واولے وہذہ الروایات کلہا منقولۃ عن رسالۃ
الفہا العالم المتورع الکامل الشیخ محمد فرخ السرہندی فی ہذا الباب الا روایۃ المعدن والہدایۃ فانہا
نقلت من عین الکتاب وقال الشیخ فیہا ان سبعا وسبعین نفرا من الفقہاء اتفقوا علی تحریم الغناء
وبین اسامیہم علی التفصیل وترکت ہہنا مخافۃ التطویل۔

رسالہ بیع کنیزان

بسم اللہ الرحمن الرحیم

کنیزان وغلامان باعتبار ملک دردم آن شش قسم اند اول آنکہ جماعۃ مسلمانان از دار الاسلام
در دار الحرب رفتہ بقہر وغلبہ کفار حربیان را خواہ مرد باشد خواہ زن خواہ صغیر خواہ کبیر گرفتہ بندی کردہ
در دار الاسلام بیارند یا کفار حربیان یک ملک کفار حربیان ملک دیگر را ہمین قسم غلبہ نمودہ بیارند
ودرین ہر دو قسم بندی کنندگان خواہ مسلمان باشند یا کافران مالک این کنیزان وغلامان

خرید نماید یا حربیان ملک دیگر از دار الاسلام گرفته بندی کرده برند انہا در ملک داخل نشوند حکم کنیزان
و غلامان ندارند زیرا که ایشان در دار الاسلام احرار اند ہرگاه ایشان احرار قرار داده شد پس ہر کہ از مسلمان
و یا کافر بگیرد ایشان را مالک نمیشود چنانچه در کتاب در مختار فی باب استیلاء الکفار مے نویسند
فلو سبے اہل الحرب اہل الذمة من دارنا لا یملکونہم لانہم احرار انتہے آنکہ جاریہ مجہولۃ الحال باشد معلوم
نیست از حربیان یا از اہل ذمہ پس اگر آن جاریہ صغیرہ است کہ بحد بلوغ نرسیده قول قابض آن
معتبر است و اگر کبیرہ بالغہ است پس قول آن معتبر است چنانچه از روایات کتاب الاشباہ
والنظائر معلوم میشود الجاریۃ المجہولۃ الحال المرجع فیہا الے صاحب الید ان کانت صغیرۃ و الے
اقرارہا ان کانت کبیرۃ وان علم حالہا فلا اشکال ششم آنکہ مسلمانان حر در حالت مخمصہ و قحط اولاد خود را
میفروشند و کسے دیگر این را بگیرد شرعًا این قسم کنیز نمے شود اگرچه در فتاوی نے تامل مینویسند
که این حکم کنیز شرعی است برین روایت فتوی نیست و نہ معمول بہ است زیرا که در جمیع متون
بلکه در دین محمدی علیه الصلوة والسلام حر را مال اعتبار نکرده اند کسے که این قسم زن را داشته
باشد از وطی کردن بدون نکاح جائز نیست والله اعلم **سوال** چه میفرمایند علمای اہل سنت و جماعت
کثرہم الله تعالے در باب تعزیه داری عشرہ محرم و ساختن ضرائح و صورت قبور و علم وغیره **جواب**
تعزیه داری در عشرہ محرم و ساختن ضرائح و صورت وغیره درست نیست زیرا که تعزیه داری عبارت
ازین است که ترک لذائذ و ترک زینت کند و صورت محزون و غمگین نماید یعنے مانند صورت زنان سوگ
دارنده بنشیند مرد را ہیچ جا این قسم در شرع ثابت نمیشود مگر زن را بعد وفات زوج خود چار ماه
و ده روز سوگ آمده در ماورائے زوج اگر کسے از اقارب او بمیرد تا سه روز لگر ترک زینت وغیره
کند جائز است و بعد سه روز آنرا درست نیست چنانچه در حدیث آمده لا تحل لامراة تومن بالله
والیوم الآخر ان تحد علے میت فوق ثلاث لیال الا علے زوج اربعة اشہر و عشرا رواه البخاری
و مسلم و نیز تعزیه داری که ہمچو مبتدعان میکنند بدعت است و ہمچنین ساختن ضرائح و صورت
قبور و علم وغیره اینہم بدعت است و ظاہر است که بدعت حسنه که در ان ماخوذ نباشد نیست بلکه
بدعت سیئه است و حال بدعت سیئه اینست که در حدیث وارد است شر الامور محدثاتہا
و کل بدعة ضلالة رواه مسلم و حال مبتدع که این قسم بدعتہا اختراع میکند آنست که بدعت اور اصیل بعض خبر الامیر میکند

وز النفس و نوافل او در درگاه الٰہی مقبول نیست چنانچہ در حدیث وارد است من احدث حدثا
او آوی محدثا فعلیہ لعنۃ اللہ والملائکۃ والناس اجمعین لا یقبل اللہ منہ صرفا ولا عدلا رواہ الطبرانی
عن ابن عباس والبزار عن ثوبان و نیز در حدیث شریف است من احدث فی امرنا ہذا ما لیس منہ
فہو رد رواہ البخاری و مسلم و ابو داود و ابن ماجۃ عن عائشۃ رضی اللہ عنہا و نیز در حدیث شریف
است در مذمت مبتدعان من ابتدع بدعۃ ضلالۃ لا یرضی اللہ بہا و رسولہ کان علیہ من الاثم
مثل آثام من عمل بہا لا ینقص من اوزارہم شئ رواہ ابن ماجۃ عن عمرو بن عوف و بلال بن الحارث
سوال در آن مجلس بہ نیت زیارت و گریہ و زاری حاضر شدن و در آنجا رفتہ مرثیہ و کتاب شنیدن
و فاتحہ و درود خواندن جائز است یا نہ جواب در آن مجالس بہ نیت زیارت و گریہ و زاری حاضر شدن
ہم جائز نیست زیرا کہ آنجا زیارت نیست کہ برای او حاضر شود و این چوبہا کہ ساختہ اوست قابل
زیارت نیستند بلکہ قابل ازالہ اند چنانچہ در حدیث شریف آمدہ من رای منکرا فلیغیرہ بیدہ فان
لم یستطع فبلسانہ فان لم یستطع فبقلبہ و ذلک اضعف الایمان رواہ مسلم و در مجلس تعزیہ داری
رفتہ مرثیہ و کتاب شنیدن اگر در مرثیہ و کتاب احوال واقعی نیست بلکہ کذب و افترا و تحقیر بزرگان
در ذکر است شنیدن اینچنین مرثیہ و کتاب درست نیست بلکہ درین قسم مجلس حاضر شدن ہم روا نیست
چنانچہ در حدیث شریف نہی از شنیدن و خواندن مراثی واقع شدہ ہمین مراثی است عن ابی
اوفی قال نہی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم عن المراثی رواہ ابن ماجۃ و اگر در مرثیہ و کتاب
احوال واقعی باشد پس شنیدن این قسم مرثیہ و کتاب فی نفسہ مضائقہ نے لیکن ہیئت این
جماعۃ چنانکہ مبتدعان میکنند نباید کرد کہ مشابہت از قوم مبتدعان میشود و احتراز از مشابہت
بدعتیان ضرور است چنانچہ در حدیث شریف وارد است من تشبہ بقوم فہو منہم و نیز داخل این
حدیث است من کثر سواد قوم فہو منہم و من رضی عمل قوم کان شریک من عملہ رواہ الدیلمی
عن ابن مسعود کذا ذکرہ السیوطی فی جمع الجوامع و فاتحہ و درود خواندن فی نفسہ درست است
لیکن درین قسم نوعے بے ادبی میشود زیرا کہ این قسم محل قابل ازالہ و نابود کردن است و نجاست
معنوی دارد و فاتحہ و درود جائی باید خواند کہ محل پاک باشد از نجاست ظاہری و باطنی پس
شخصیکہ در پاخانہ تلاوت کلام اللہ کند و درود بخواند ملام و مطعون خواہد بود ہمچنان در مکانیکہ

نجاست باطنی باشد و قابل ازاله باشد در انجا ہم خواندن موجب ملامت و مطعونیت خواهد کردید که نے محل خواند **سوال** بدون ساختن ضرایح وغیره فقط در مکان تبرک صحیح مثل موی مبارک داشته یا نداشته مجلس گریه ترتیب کردن و اخبار و احادیث صحیحه شهادت جناب سید الشهدا ذکر کرده بکا کرده ختم کلام الله کردن و پنج آیه خوانده فقط فاتحه نمودن **جواب** بدون ساختن ضرایح وغیره فقط در مکان تبرک صحیح مثل موی مبارک داشته یا نداشته مجلس گریه و زاری الخ انہم جائز نیست بدلیل اینکه انہم بدعت سیئه است فقط ذکر احادیث صحیحه شهادت و ختم کلام الله و فاتحه وغیره خواندن مضائقه نیست و تبرک صحیحه مثل موی مبارک اکثر جا بصحت ہم نمیرسد بنابر او نام عوام کالانعام است آنرا تبرک دانستن این نشاید مادامے که بطریق صحیحه تبرک بودن او ثابت نشود اعتقاد صحت او پیدا نکردد و چون تبرک مفقود شود محض مجلس گریه و زاری کردن ماند و انہم مجلس ترتیب کردن فقط برای گریه و زاری از سلف ماثور نشده و اگر تبرک صحیح مثل موی مبارک همانجا یا جای دیگر پیدا شود برای زیارت او رفتن مضائقه ندارد **سوال** در ان ایام ترک زینت و لذات کردن و غمگین و حزین بطور ماتم زدگان ماندن **جواب** ترک زینت وغیره بالا منقول شد **سوال** ساعی و معاون بودن در امور تعزیه داری وغیره از خود یا بپاس خاطر یا بپاس قرابت یا بسبب همسایگی و ہم خانگی شدن و اسباب خود استعار دادن **جواب** انہم جائز نیست چرا که اعانت بر معصیت میشود و اعانت بر معصیت غیر جائز **سوال** در حق کسے که مرثیه و کتاب وفات خوانی سکینه خواه چیزے از اجرت بگیرد یا نگیرد **جواب** در حق کسے که مرثیه و کتاب که دران احوال غیر واقعی باشد موجب بزه کاری میشود و همچنین نوحه خواندن گناه کبیره است و در احادیث وعیدان وارد است چنانچه در حدیث است لعن رسول الله صلے الله علیه وسلم النائحة والمستمعة رواه ابوداود کذا فی المشکوة و اجرت گرفتن بر مرثیه خوانی و نوحه وغیره حرام زیرا که قاعده شرع است که بر معصیت اجرت گرفتن درست نیست چنانچه بر مزامیر و غنا اجرت گرفتن حرام است همین قسم برین چیزها حرام **سوال** در مقدمه مہندی ها که شب یازدهم ربیع الثانی روشن میکنند و منسوب بجناب حضرت سید عبد القادر جیلانی قدس الله سره العزیز مے نمایند و نذر و نیاز مے آرند و فاتحه مے خوانند **جواب** روشن کردن مہندی حضرت سید عبد القادر انہم بدعت سیئه است

بسم اللہ الرحمن الرحیم

نحمدہ ونصلے علی نبیہ الکریم وعلے آلہ وصحبہ ذوی الفضل الجسیم اعلم رحمک اللہ ان المجتہدین
الباحثین عن دلائل الاحکام الشرعیۃ ومآخذہا لما راوا احادیث رسول اللہ صلے اللہ علیہ وسلم
متعارضۃ وآثار الصحابۃ والتابعین مختلفۃ وہی اعم المآخذ واکثرہا فے الاحکام تحیروا واختلف
رایہم فی وجہ التفصی عن ہذا التعارض والاختلاف فالذی اختارہ مالک رح تحکیم عمل اہل المدینۃ
لان المدینۃ بیت الرسول وموطن خلفائہ ومسکن اولاد الصحابۃ واہل البیت ومہبط الوحی واہلہا
اعرف بمعانی الوحی فکل حدیث او اثر یخالف عملہم لابد ان یکون منسوخا او ماولا او مخصصا او محذوف
القصۃ فلا یعتنی بہ والذی اختارہ الشافعی رح تحکیم اہل الحجاز واشتغل بالدرایۃ مع ذلک وحمل بعض
الروایات علے حالۃ وبعضہا علے حالۃ اخرے وسلک مسلک التطبیق مہما امکن ثم لما ارتحل الے
مصر والعراق وسمع روایات کثیرۃ عن ثقات تلک البلاد ترجح عندہ بعض تلک الروایات علے
عمل اہل الحجاز فحدث فی مذہبہ قولان القدیم والجدید والذی اختارہ احمد بن حنبل رح اجراء کل
حدیث علے ظاہرہ ولکنہ خصص بموارد ہا مع اتحاد العلۃ وجاء مذہبہ علے خلاف القیاس فی اختلاف
الحکم مع عدم الفارق ولذلک نسب مذہبہ الے الظاہریۃ واما الذی اختارہ ابوحنیفۃ رح وتابعوہ
وہو امر متین جدا وبیان ذلک انا اذا تتبعنا فوجدنا فے الشریعۃ صنفین من الاحکام صنف ہی القواعد
الکلیۃ المطردۃ المنعکسۃ کقولنا لا تزر وازرۃ وزر اخری وقولنا الغنم بالغرم وقولنا الخراج بالضمان
وقولنا العتاق لا یحتمل الفسخ وقولنا البیع یتم بالایجاب والقبول وقولنا البینۃ للمدعی والیمین علی
من انکر ونحو ذلک مما لا یحصے وصنف وردت فی حوادث جزئیۃ واسباب مختصۃ کانہا بمنزلۃ الاستثناء
من تلک الکلیات فالواجب علے المجتہد ان یحافظ علے تلک الکلیات ویترک ما وراءہا لان
الشریعۃ فے الحقیقۃ عبارۃ عن تلک الکلیات واما الاحکام المخالفۃ لتلک الکلیات لاندری اسبابہا ومخصصاتہا علے الیقین
فلا یلتفت الیہا مثال ذلک ان البیع یبطل بالشروط الفاسدۃ قاعدۃ کلیۃ وما ورد فی قصۃ
جابر انہ اشترط الحملان الے المدینۃ فی بیع الجمل قصۃ شخصیۃ جزئیۃ فلا یکون معارضۃ لتلک الکلیۃ
وکذا حدیث المصراۃ تعارض القاعدۃ الکلیۃ التی ثبتت فے الشرع قطعا وہی قولنا الغنم
بالغرم ونحو ذلک من المسائل ولزم من ہذا ترک العمل باحادیث کثیرۃ وردت علی ہذا النسق الجزئی

حضرت شیخ عبد الحق دہلوی در بعض رسائل خود نوشته اند که در سنه فلانے در مکه و مدینه استفتا وارد شده
بود تقریر آنکه شخصے جناب رسالتمآب را بخواب دید که میفرمایند اشرب الخمر حالا اورا چه می باید کرد شراب
بنوشد یا نه شد لما تو انجا قالبته همین جواب نوشتند که در حرمت خمر نصوص قطعیه وارد اند و این خبر
آحاد و رآن احتمال غفلت و منام و مظنه غلط فهمی پس روا نیست که برین عمل نماید بلکه ظاهر انیست که
آنحضرت لا تشرب الخمر فرموده باشند این کس اشرب الخمر شنید و فهمید بدلیل آنکه حضرت ام المومنین
عائشه صدیقه رضی چون شنیدند که عبد الله بن عمر رض روایت میکند که ان المیت لیعذب ببکاء اهله علیهم
یعنے مرده را بسبب گریه اهل و عشایر خودش در قبر عذاب میشود فرمودند که رحم الله ابا عبد الرحمن یعنی
عبد الله بن عمر که او دروغ نگفته است برآنحضرت لیکن غلط فهمیده است آنحضرت بر یهودیه میگریستند
کسان او بر و میگریستند فرمودند این یهودیه را عذاب میشود و کسان او بر و گریه میکنند از مجرد مقارنت
سبب فهمیدن نوعے از غلط فهمی است و علے هذا القیاس رواة حدیث را در شنیدن و فهمیدن
غلطی واقع شده لیکن هرگاه احادیث مشهوره از طرق متعدده وارد میشوند تدارک غلطی زود تر میشود
بخلاف حالت منام که در شنیدن حدیث منامی تنها یک کس مے باشد و او هم مخمور نشا بر خواب
کیست که غلط فهمی او را تدارک کند چون این مقدمه ممهد شد پس میگوییم که آنحضرت صلے الله علیه
وسلم برهان شاه را همین فرموده باشند که فرزند تو شفا یافت و مطلب تو حاصل شد بر گفته طاهر عمل
نکن و این شخص یعنی برهان شاه چون گفته طاهر را در مخیله مملو داشت بمجرد شنیدن این لفظ توهم
کرد که شاید امر میکنند حال آنکه ایشان نهی میفرمودند انیست جواب تحقیقی این حکایت و بعضے
علما ازین حکایت جواب دیگر داده اند که چندان پسند فقیر نیست اگرچه راه به جی وارد و این هم
محتاج تمهید مقدمه ایست و آن مقدمه انیست که رویت جناب رسالت مآب صلے الله علیه
وسلم البته واقعی و حق میباشد لیکن گاهے شیطانے و جنّے آواز خود را باواز آنجناب شبیه ساخته
و حکایت کرده چنین میگوید و این مے پندارد که شاید آنحضرت گفته باشند حالانکه آنحضرت هیچ
نفرمودند و دلیلش آنکه آنحضرت سوره والنجم میخواندند چون باین آیت رسیدند افرایتم اللات والعزی
ومناة الثالثة الاخری شیطان آواز خود را باواز آنحضرت شبیه ساخته این عبارت برخواند
تلک الغرانیق العلے و منها الشفاعة ترتجی مشرکین از شنیدن این او از خوش شدند و خوبی

ندین ماول گشتند این آیت نازل شد و ما ارسلنا من قبلک من رسول ولا نبی الا اذا تمنی
القی الشیطان فی امنیته الخ فی سورة الحج پس چون حکایت نعمه انحضرت در بیداری بوقوع
آمده باشد در خواب برای اغوای برهان شاه اگر این قسم اراده کرده باشد چه تعجب باشد جواب سوم از مولانا عبد القد
آنکه انحضرت در منام تعیین نفرموده اند که گفته ظاهر عمل کن و نفرموده اند که بمرضی ظاهر عمل کن یا آنچه
او تجویز کند بجا آر و ظاهر در وقت تعلیق اند همین گفته بود که مذهب دوازده امام را اختیار کن
مذهب دوازده امام باجماع اهل سنت حق است و روش ایشان در سلوک و عبادت مقبول
طوایف اهل سنت است بلکه استناد اکثر طرق صوفیه با ایشان است پس مذهب دوازده امام
بسلوک طرق صوفیه شد نورانیت باطن را با عبادت ظاهر جمع میکند و آنچه ظاهر مقصود داشته باشد
آنچه بگوید و تجویز نماید داخل امر جناب رسالتمآب نشد جواب چهارم آنکه این یک خواب علی تقدیر صحته
و عدم الغلط فی السماع والفهم دلالت بر حقیت مذهب امامیه میکند و منامات بیشمار و الهامات
و کشوف بسیار از جماعه کثیره اولیای سنت که در کشف الهی و کشف کونی ید طولی دارند و نیز الهام
با صدق منامات و کشوف آنها به تجربه رسیده گواهی ناطق بر بطلان آن مذهب میدهند اگر همه
منامات و کشوف را ترجیح برین یک خواب که ذکر نموده تعارض خود البته حاصل خواهد شد و الدلیلان
اذا تعارضا تساقطا و عند ذلک یجب الرجوع الی الدلائل الاخر من الکتاب والسنة والاجماع
والاخبار الصادقة والعقل و به نیم المقصود جواب پنجم از مولانا رفیع الدین مرحوم تحقیق انیست که در
حدیث شریف وارد شده است من رآنی فی المنام فقد رآنی فان الشیطان لا یتمثل بصورتی
و نفرموده اند الشیطان لا یتسمی باسمی و نفرموده اند لا یدعی منصب نبوتی و لهذا بعض محققان تخصیص
کرده اند بآن صورت که در مدینه منوره مدفون است و بعضی تعمیم کرده اند بجمیع صورتها که در وقت
نبوت بوده اند و بعضی تعمیم کرده بجمیع صورتها که در تمام حین حیات بوده اند مجروح و مقدوح
داشته اند قول کسی را که در هر صورتی از نیک و بد رؤیت واقع شود و چگونه مجروح و مقدوح
نباشد حال آنکه میبینیم در جهان بسیار کسان را از غاویان و مغویان مسمی باین اسم مبارک اند
در هر مذهب و بسا کس را ادعای نبوت میکنند پس چه تعجب که شیطان خود را یکی از غاویان وا
نماید و ایهام دعوی نبوت کند و لهذا احتیاج بهمان اقوال و افعال است که از زبان ثقات

در حین حیات مروی گشته پس شیطان لقرا این دریافته بود که این بهانه الجران تام جید است و فی الفور شفا حاصل خواهد شد و قت را غنیمت شمرده برهان شاه را اغوا نمود و جلن برهان شاه این کمنه واقف بنود تحقیق صورت و شباهت ناکرده در دام او افتاد و حال آنکه از صحابه کرام مثل عبد الله بن عباس وغیره مروی است که هرگاه کسے پیش ایشان مرا جال باکمال آنحضرت در خواب نقل میکرد ایشان از و تحقیق صورت میکردند پس جهالت برهان شاه و بیخبری او و معه دست درازی شیطان گشت و اد او انزراه برد برین خواب او هیچ اعتماد نیست فقط

شرح رویای مولانا شاه عبد العزیز صاحب

بسم الله الرحمن الرحیم

هفت سال میگذرد که بست و هفتم ماه رجب شب معراج علی اکثر الروایات فقیر در خواب دید که میدانے است و دران فرش سفید براق گسترده اند و بران فرش مردم بسیار باشکال نورانی ولباس های فاخره منتظر قدوم مبرکت لزوم جناب حضرت امیر نشسته اند فقیر هم بدریافت این معنی دران مقام بر فرش مذکور جا گرفته ناگاه جناب حضرت امیر از جانب قبله نمایان شدند و سمت آن فرش توجه فرمودند مردم همه برای تعظیم برخاستند و بر لب فرش منتظر ایستادند فقیر نیز در وسط فرش منتظر ایستاده بسبب هجوم اشخاص باعظمت تا لب فرش نتوانست رسید ایشان تشریف آورده تفریق صفوف نموده نزد فقیر آمده چار زانو نشسته اند فقیر باادب تمام دو زانو مقابل نشسته الطاف بسیار فرموده و با هیچکس کلام نفرموده محض با فقیر همکلام شدند فقیر آن وقت را غنیمت دانسته چند چیز دران وقت که در ذهن حاضر بشده عرض نمود جواب باصواب یافته اول آنکه فرموده اند این بود که شنیده ام شخصے بزبان پشتو کتابے تصنیف کرده است و دران کتاب چیزیکه تحقیر من بود درج نموده شما را اطلاع این معنی هست یا نه فقیر عرض نمود که بنده زبان پشتو نمیداند تا از حال کتابهای این لغت آگاه باشد موافق فرموده تحقیق خواهم کرد باز عرض نمود که از مذاهب فقهای کدام مذهب مختار و پسند جناب است فرمودند که هیچ مذهب پسند ما نیست یا بطور ما نیست افراط و تفریط عمل آورده اند باز عرض نمودم که از طرق اولیاء الله کدام طریق بطور جناب عالی است فرمودند که در ینجا هم همان اجزا

تقدیم حدیث بر اثر و مجد ... م بر ترجیح و غیر آن که در موضع خود مبین است متحتم چنانکه در احادیث نبویه
علی مصدرها الصلوة والتحیة نیز بنا بر وقوع وسایط امثال مثل این قواعد میکنند و بعد اعمال این
قواعد ادراک واقع غیر لازم جائز است که در واقع حدیثے یا اثرے از جناب منسوب الیه صادر شده
باشد و در حدیثے یا اثرے صحیح وهمی از راوی بمقتضای بشریت واقع شده باشد لیکن از انجا
که مجتهد مکلف باعمال این قواعد است نه بادراک واقع لهذا جائز است که مجتهدے مذهب حضرت
امیر را در بعضے مسائل فقه بنا بر بعضے وجوه مثل ضعف رواة آن مذهب یا نرسیدن حدیثے
صحیح بکمال او بر خلاف آن مذهب ترک نماید و حالانکه آن مذهب حضرت باو نرسیده وهمے از
راوی واقع شده باشد یا مخصص یا منسوخ باشد مجتهد مذکور بجهت آنکه قواعد مقرره اصولیه که مکلف
بآن بود عمل کرده ماجور خواهد بود چنانکه در ترک یکے از حدیثین متعارضین فی الظاهر لعذر اعمال
قواعد معذور است و مخصص دیگر که مذهب امیر را در بعض فرعیات بطریقے از طرق علم دانسته مذهب
مجتهد مذکور را باعتبار واقع خلاف مذهب حضرت امیر گوید آنهم محقق خواهد بود و طعن از هر دو مندفع
واما جواب تفصیلے پس گوییم منشاء اشکالات بر آن دو امر ست یکے تحریف ناسخ در نقل بعضے الفاظ
و دوم عدم تعمق ناظرین در عبارات و مواخذه بر ظاهر بعضے الفاظ اما امر اول پس بیانش آنکه ناقل
شرح رد یا لفظ ذکر را در دو موضع که قریب بهم گر واقع اول به نسبت ادنے مناسبت صوری بلفظ
اکثر تحریفا تبدیل نموده حسب نقل اگر تلاوت قرآن الے آخر العبارة لهذا بجهت غیر مذکور بودن
ذکر کلمه که بموجب حدیث شریف افضل الاذکار است شبهه بخاطر ناظرین راه یافته و اصل عبارت
اینست زیرا که در عهد ما سه طریق شغلیکه در تقرب الے الله مفید باشد معمول و مروج بود ذکر
و تلاوت قرآن و نماز اینها فقط ذکر را شغل مقرر کرده اند و تلاوت قرآن شریف و نماز را شغل نمیدانند
انتهے و هر چند که وقوع تحریف در عبارتے که نسبت ناقلین معبر شده در انجا رسیده بود در یافت
عبارت صحیحه منقول شده واضح است لیکن بنا بر مزید اطمینان خواطر طالبان حق بمزید توضیح
نوشته میشود که بوجود لفظ ذکر بجای لفظ اکثر آنکه قبل این لفظ محرف سه طریق شغل مذکور است
که ذکر و تلاوت قرآن و نماز بیان آن سه است پس اگر لفظ اکثر بجای لفظ ذکر واقع شود طریق
شغل همگی دو باقی ماند و آن خلاف سیاق کلام است که در ما سبق طریق شغل سه مذکور شد

اصلا در اصول عقاید با سلف مخالفت ندارد۔ اما در فروع اعمال پس در آن اختلاف کثیر گنجایش دارد بلکه اختلافے که موجب رحمت است ہمین است بیان این اجمال آنکه مذاہب فقہا مباحث است از طریقه که ایشان برای فروع اعمال از کتاب و سنت موافق فہم و قواعد مقرره خود طلب نموده مقرر کرده اند و در فروع اعمال اختلاف کثیر از سلف متوارث است چنانچه اختلاف حضرت عائشه و حضرت امیر المومنین علی مرتضے و ابن عباس و ابن عمر و دیگر مجتہدین صحابه رضی الله عنہم فیما بینہم مثل اختلاف جہر تسمیه و اخفای آن و قرارت فاتحه در حالت اقتدا بامام و عدم آن و ہمچنین اختلاف در اذان و وضو و غسل و صوم و زکوة و حج و تلاوت قرآن در میان علما مشہور است و باین قسم اختلاف ہیچ یکے مذہب دیگرے را باطل نگفت آرے نزد ہر یکے مذہب خود مرضی و مختار بود و مذہب دیگرے غیر مختار و علے ہذا القیاس در اشغال تزکیه باطن طرق مختلفه داشتند بعضے بذکر و بعضے بکثرت نوافل از نماز و روزه و بعضے باکثار تلاوت قرآن و بعضی بمراقبه چنانچه از حدیث یا غلام احفظ الله تجده تجاهک مستفاد میشود و بعضے باکثار صحبت آنحضرت صلے الله علیه وسلم و بعضے بقوت محبت و درین راه تقرب حق جستند و ظاہر است که طریق مرغوب نزد ہر یکے ہمان بود که بآن تقرب می جست لیکن ابطال طریق دیگرے نمیکرد پس معلوم شد که درین قسم امور یعنی اشغال تزکیه باطن ہم مساغ اختلاف است و از ین مقام دریافت شد که امور فرعیه شرعیه فی نفسہا قابل اختلاف اند و مناط وقوع اختلاف در آن حصول مرتبه اجتہاد است پس ہر کسے را که این مرتبه حاصل باشد او را خلاف مجتہد نظر بر ادله جائز باشد از ینکه آن مجتہد دیگر صحابی باشد یا غیر آن و چون مقدمات بدریافت رسید حالا میگویم که الکائی از محدثین اہل سنت مذہب حضرت علی مرتضے را در فقہیات از کتاب الطہارة تا کتاب القضا به ترتیب جمع کرده کتابے مستقل در فقه ساخته است ہر کسیکه خواہد بطرف آن کتاب رجوع نماید تا معلوم شود که مذہب فقہای اربعه با مجتہدات حضرت امیر موافقت کلی ندارد و ما از آنجا که بہم رسیدن این کتاب و مطالعه تمامی آن خالی از تعسر نیست لہذا مختصر میگوییم که در کتب متداوله فقه شایع و ذایع است که در بعضے مقامات بعضے فقہا مذاہب خود را موافق مذہب حضرت امیر میگویند و مذہب مخالف را مخالف آن و جابجا بالعکس برای اطمینان

ترجیح یک حدیث است بر حدیث دیگر نظر بر قراین واَمارات مرجحه بس چنانکه این قسم ترجیح یک
حدیث بر حدیث دیگر مستلزم قباحتے نیست ہمچنین ترجیح مجتہد دلیلے شرعی را که باخذ اجتہاد او
باشد بر اجتہاد حضرت امیر که تا باو بوسایط کثیره رسیده وبجہت کثرت وسایط محتاج به تنقید اعمال
قواعد دیگر گردیده مستوجب شناعت نباشد پس بحکم مقدمه رابعه اختلاف اجتہاد فقہاء اربعه با اجتہاد
حضرت امیر که در امور فرعیه مقرون باوله شرعیه مستلزم بطلان وقباحتے دیگر نباشد بلکه موجب
رحمت باشد پس جواب حضرت امیر در خواب در امر مذاہب فقہا بعد اعمال فکر وروّیه وتتبع کتب دینیه
در نظر انصاف گزینان حق باہر وصواب ظاہر باشد اینست جواب از شبہه که بسبب لزوم غیر مرضی
بودن مذاہب فقہا بر رویا ایراد کرده اند از این جواب دفع شبہه غیر مرضی بودن طرق اولیاء الله
نیز مستفاد میشود وسوای این از شبہه غیر مرضی بودن طرق اولیاء الله جوابے دیگر ہم است
که از شرح خواب مستفاد میشود وآن عدم رضای حضرت امیر بسبب احداث چیزہای نامرضی است
کما ہو مصرح فی شرح الرویا پس در طرق اولیاء الله احداث بعضے امور غیر مرضی باشد که مقلدان
طرق ابداع آن کرده نه باعتبار نفس آن طرق وپیداست ظاہر است که در ہر طریقه بعضے قیود ورسوم
حادث شده اند که در زمان سابق نبوده پس طرق اولیاء الله را بسبب امور محدثه غیر مرضی گفتن
بمثابه آنست که کسے طور اہل اسلام حال را بسبب ارتکاب منہیات وبدعات غیر مرضی بگوید
پس عدم رضا راجع بطرف منہیات وبدعات است نه معاذ الله بطرق وآنچه نوشته اند که
شیعیان بمضمون این رویا بے پرده از خوشی به پیراہن نمیگنجند ومیگویند که این رویای صادقه
بر حقیقت مذہب ما دلیلے است واضح که پیروی فقہای مذاہب ومعتقد اہل طرق نسیتیم وغیر از نماز
وتلاوت شغلے نمیداریم انتہے پس بر عقلای دیندار خفاے ندارد که درین رویا اصلا جای
خوشی شیعیان نیست بلکه فالسب التفات والطاف حضرت امیر وخصوصیت شرف خطاب
بطرف سائل واخذ بیعت از سائل وتعلیم شغل نماز وقرآن که بمنطوق ثابت است شایان آنست
که شیعه بدریافت ان جامه بر خود درند واگر از ہمه اغماض نظر کرده لفظے را منجمله مضمون خواب
موافق مطلب خود در گمان باطل خود فہمند واز باقی اعراض نمایند در نظر عقلا مثل مستدل
بجمله لا تقربوا الصلوۃ خواہند شد بالجمله از ماسبق معلوم شد که بحکم این رویا بطلان مذاہب

حضرت امیر بجواب آن برلفظ غیر مرضی زنا پسندیده بودن اکتفا نمی فرمودند بلکه الفاظ برائت و بیزاری خود از طریقه ایشان و ودری ایشان از طریقه خود ارشاد میفرمودند چنانچه در حال حیات خود فرموده اند ان قوما انتحلوا من النحلة ومالهم نصيبة بالباطل تتعجلنا منهم ليسوا منا و انا الدين التقي صحيح و آنچه از شیعه بطریق نقل نوشته اند که حضرت امیر کرم الله وجهه نفی سیادت کسانیکه فرمودند او شان آنانند که ما معتقد شان نیستیم و سنیان او شان را از سادات می پندارند نتیجه طرفه اختیار بنظیر الغیب و ادعای علم قلوب است که با مانع منافی و با نفس الامر متباین و تفصیلش آنکه آن جماعه که خود را به سیادت نسبت میکنند فرقه خاص اند از سکان همین دیار که کمال غلظت در تشیع دارند پس نفی نسبت آنها یا بطور حقیقت است یا بطور مجاز بحکم انه لیس من اهلک انه عمل غیر صالح

بسم الله الرحمن الرحیم

سوال آنکه در تحفه اثنا عشریه صلوة و سلام بالاستقلال بر ایمه اثنا عشر نوشته و حال آنکه این اطلاق نزد اہل سنت جائز نیست چرا که تشبیه باہل بدعت لازم مے آید و اہل سنت اجتناب از این تشبیه بر خود لازم شمرده اند پس برای جواز این اطلاق سند از کتب معتبره اہل سنت باید آورد جواب از شاه عبد العزیز صاحب صلوة غلط در تحفه اثنا عشریه جای صلوة بالاستقلال بر غیر انبیا واقع نیست آری علیه السلام در حق حضرت امیر المومنین و حضرت سیدة النسا و جناب حسنین و دیگر ایمه مذکور است لیکن مذہب اہل سنت ہمین است که لفظ صلوة بالاستقلال بر غیر انبیا درست نیست و سلام بر غیر انبیا میتوان گفت و سندش آنست که در کتب قدیمه حدیث اہل سنت خصوصاً ابو داود و صحیح بخاری بعد از ذکر حضرت علی و حضرت حسنین و حضرت فاطمه و حضرت خدیجه و حضرت عباس لفظ علیه السلام مذکور است آری علمای متقشفین ما وراء النهر این اطلاق را برای تشبیه با شیعه منع نوشته اند اما تشبیه با بدان در امر خیر ممنوع نمیتواند شد و برای الزام این مردم میتوان گفت که در اول کتاب اصول حنفیه که مشاشی است و در عین خطبه بعد از حمد و صلوة میگوید السلام علی ابی حنیفة و احبابه و ظاہر است که رتبه این حضرات که نامهای ایشان مرقوم شد کم از رتبه امام اعظم نیست پس نزد ایشان ہم اطلاق لفظ سلام برین بزرگواران

بن عدی کہ از بنی کلب بود و از جملہ ازواج خود حضرت امام رباب را بسیار دوست میداشتند و نزد
حضرت امام عزت تمام داشت چنانکہ درینباب شعرے ہم فرمودہ اند شعر لعمری اننی لاحب داراً
تحل بہا سکینۃ والرباب ۞ یعنے قسم جان خود کہ من آن زمین را دوست میدارم کہ سکینہ و رباب
دران نشینند و منزل کنند و نام مادر فاطمہ صغرے کہ دختر کلان حضرت امام علیہ السلام در مدینہ ماندہ
بود ام اسحاق و حضرت طلحہ کہ یکے از دہ یار بہشتی بودند مشہور و معروف اند و حضرت امام باقر در انوقت
چہار سالہ بودند چراکہ قبل از واقعہ کربلا کہ در سنہ شصت و یک ہجری شدہ بود بچہار سال پیشتر در
سنہ پنجاہ و ہفت ہجری پیدا شدہ بودند و از جملہ ازواج حضرت امام در انوقت ہمراہ ایشان شہربانو
و مادر پسر سوم شیرخوارہ بودند و حال دیگر ازواج معلوم نیست کہ در انوقت زندہ بودند یا مردہ و فرزندان
حضرت امام حسن علیہ السلام کہ شربت شہادت نوشیدند چہار تن بودند حضرت قاسم و عبداللہ و عمر
و ابوبکر و از فرزندان حضرت امیر المومنین علی کرم اللہ وجہہ پنج کس ہمراہ بودند حضرت عباس بن علی
و حضرت جعفر بن علی و حضرت عثمان بن علی و حضرت محمد بن علی و حضرت عبداللہ بن علی شہید شدند
و عباس بن علی کہ علمدار بودند از مزار حضرت امام در کربلا دو سہ تیر پرتاب روضہ ایشان جداست
و دیگر شہیدان کربلا در روضہ حضرت امام مدفون اند و از فرزندان حضرت عقیل حضرت مسلم قبل از
آمدن حضرت امام در کربلا دوم ذی حجہ سنہ شصت از ہجرت در کوفہ شہید شدہ بودند و ایشان از
حضرت امام از مکہ پیشتر روانہ فرمودہ بودند کہ از مردم کوفہ قول و قرار مستحکم و استوار گرفتہ اطلاع دہند
و دو پسر نیز ہمراہ پدر شہید شدند محمد و ابراہیم نام داشتند و عبداللہ و عبدالرحمن و جعفر پسران
عقیل بن ابی طالب کہ ہمراہ بودند شہید شدند و از فرزندان عبداللہ بن جعفر طیار برادر حضرت علی
کرم اللہ وجہہ دو پسر ہمراہ حضرت امام شہید شدند کہ محمد و عون نام داشتند و خواہر زادہ ہای حقیقی
حضرت امام بودند و مادر ایشان حضرت زینب کہ دختر حضرت امیر المومنین علی علیہ السلام از بطن حضرت
بتول بودند خواہر حقیقی حضرت امام بودند و با عبداللہ بن جعفر طیار نکاح شدہ بود و حضرت امام زین العابدین
و عمر بن الحسن و محمد پسر عمر بن علی و دیگر صاحبزادہ صغیر السن در بندیان رفتند و حضرت زینب خواہر
حقیقی حضرت امام و شہربانو زوجہ حضرت امام و حضرت سکینہ دختر حضرت امام و دیگر زنان اہل البیت
ہمراہ بودند در بلاد شام رفتند فقط

والتولی من یدالکافر اذا علم انه لا سبیل له الی اقامة الحق سیاسة الا باستظهاره الخلق انتہت آنچه تعلق بشریعت
دارد واما آنچه تعلق بطریقت دارد پس ترک وتجرید واختیار فقر وترک مکاسب در طریقت ہم بر
میشود که باختیار خود التزام این ترک کرده باشد وبدست شخصے عہد بسته تا وقتیکه التزام این فقر بعہد
برین از شخصے بتورع بنیامده باشد باوجود تعلق بعلایق قیام بخدمات مشغولی باطن وذکر وفکر ومراقبه ومشاہده
حاصل میشود بالجمله کسب وتعلق رخصت است از محرمات طریقت نیست والا قضاة ودیگر اہل مکاسب
را تلقین طریقت جائز نمے شد وحال آنکه بسے ازین فرقه اولیای کبار گشته اند بمرتبه کمال وتکمیل
رسیده چه جای کسے که ہنوز مبتدی باشد آرے ترک وتجرید درین طریقت عزیمت است واہم انشرط
ست یعنی عدم عیال یا عدم والدین که خدمت آنہا فرض باشد یا اقارب دیگر که واجب النفقه باشند
باز غور کرده شود که درین از ہیچ محذوری از صحبت کفار ومداہنت در حدود اسلام یا موافقت با آنہا در رسوم
کفر یا خوش آمد آنہا ومبالغه در کذب ودیگر مفاسد که مصاحبان اغنیا را ہم میرسد اصلا موجود نیست
پس در اباحت آن در شریعت وطریقت ہیچ شبہه نمانده ماننداین که خلفا واصحاب مختارین اولیا
را دیده وشنیده ایم که معلم گری وتعلیم اطفال پیشه میکردند ومبشر به بشارات عمده بودند چه جای
کسے که ہنوز درین وادی قدمے ننهاده وزمام اختیار خود را در دست ترک وتجرید نداده بنابر
این امور مرقومه تجویز کرده شد که مولوی عبدالحی صاحب از ینجا روند اگر مفاسد مظنونه وموہومه
نباشند نہها والا برخاسته بیایند چون این قدر معلوم شد خاطر شریف را بدرجه انزعاج نباید
داد واین قدر اجمالا ذہن نشین باید ساخت که اینجانب ہم عمرے درین مذکورات صرف کرده
دانا باواجداد ہمین وضع را دیده وشنیده یکایک نه بے حجت شرعی نه بے تجویز در باب طریقت
حرکتے ناملایم که درین ہر دو راه مستہجن ومستقبح باشد انشاء الله تعالے نه برای خود ونه غیر خود تجویز
خواہد کرد زیاده چه نویسد والسلام والاکرام رقعه شاه غلام علیصاحب موسومه مولانا
شاه عبدالعزیز صاحب ۔ حضرت سلامت معارج القدس چه کتاب است واز کیست چه بیان
مینماید باید فرستاد برای یکروز یا احوال اجمال مطالب آن تحریر فرمایند زیاده چه جواب از
مولانا صاحب ممدوح ۔ شاه صاحب عرفان مراتب سلمکم الله تعالے بعد از سلام مسنون مکشوف باد
معارج القدس تصنیف امام غزالی است رحمة الله علیه فی معرفة النفس وقواہا وتہذیب اخلاقہا

و اصلاح فساد ها لیکن بیان بطور حکمت مع شوب قلیل من قواعد التصوف والسلوک و کتاب
الطاف القدس فی معرفة النفس تصنیف ولی نعمت مرحوم علیه الرحمة در معرفت لطائف نفس بر قواعد
تصوف و سلوک است بحسن بالفعل این طریق ثانی انفع و اسهل است اگر مطالعه منظور باشد الطاف القدس
مطالعه باید فرمود و کتاب معارج القدس اخلاق غایت بسیار دارد و معهذا خورد و مطلب آن درین زمان صحیح تر
دارد و زیاده بجز دعای مراتب عرفان و کمال چه نویسد والسلام المرقوم ۲۰ رجب ۱۲۳۶ هجری قدسی
سوال انسان را بعد موت ادراک و شعور باقیمانده از ارآن خود را مے شناسد و سلام و کلام
ایشان را مے شنود یا نے ـ جواب انسان را بعد موت ادراک باقی میماند برین معنی شرع شریف
و قواعد فلسفی اجماع دارند اما در شرع شریف پس عذاب قبر و تنعیم القبر بتواتر ثابت است و تفصیل این
دفتر طویل میخواهد در کتاب شرح الصدور فی احوال الموتی والقبور که تصنیف شیخ جلال الدین سیوطی
است و دیگر کتب حدیث باید دید و در کتب کلامیه اثبات عذاب القبر مینمایند حتی که بعض
اهل کلام منکر آنرا کافر میدانند و عذاب و تنعیم بغیر ادراک و شعور نمیتواند شد و نیز در احادیث صحیحه
مشهوره در باب زیارت قبور و سلام بر موتی و همکلامی با آنها که انتم سلفنا و نحن بالاثر و انا ان
شاء الله بکم لاحقون ثابت است و در بخاری و مسلم موجود است که آنحضرت صلی الله تعالی
علیه و علی آله و سلم با شهداء بدر خطاب فرمودند بل وجدتم ما وعد ربکم حقا مردم عرض کردند یا رسول
الله اتکلم من احیاء و لیس فیها روح فرمودند ما انتم باسمع منهم ولکنهم لا یجیبون در قرآن مجید
ثابت است لا تقولوا لمن یقتل فی سبیل الله امواتا بل احیاء عند ربهم یرزقون فرحین بما آتهم الله
من فضله ـ بلکه از احوال پس آیندگان خود هم خوشی و بشارت ثابت است ـ و یستبشرون بالذین
لم یلحقوا بهم من خلفهم الا خوف علیهم ولاهم یحزنون بالجمله انکار شعور و ادراک اموات اگر کفر نباشد
در الحاد بودن او شبهه نیست و اما قواعد فلسفیه پس بقاء روحانی بعد از مفارقت و بقاء شعور و ادراک
و لذت روحانی مجمع علیه فلاسفه است الا جالینوس ولهذا او را در فلاسفه نشمرده اند پس ظاهر است
که بدن دائما در تحلل است و روح در شعور و ادراک دائما در ترقی است پس مفارقت بدن
در سلب ادراک و شعور او چه قسم تاثیر تواند کرد ـ سوال اگر ادراک و شعور میماند بقدر حیات میماند
یا زیاده و کم میشود ـ جواب ادراک و شعور اهل قبور بعد موت در بعض امور زیاده میشود و در بعضی کم

آنچه تعلق باموی غیب دارد ادراک آنها زیاده است وآنچه تعلق در امور دنیویه باشد ادراک آنها کم و سبب آنست که التفات
توجه ایشان در امور غیبیه زیاده است و در امور دنیویه کم باین جهت تفاوت واقع میشود والا اصل ادراک و شعور یکسان است
بلکه بکرتامل کرده شود در دنیا نیز بوجه التفات زیادتی و کمی در شعور و ادراک واقع شود چنانچه دقائق علمیه و کلامی
در بارکم مے فہمند ولذائذ طعام و محاسن نساء و کیفیت نغمات و اوتار را امیر زاده ها خوب ادراک میکنند
و علما و فضلا در ادراک آن چیزها بسیار قاصر اند این همه سبب قلت توجه و التفات دانند و کثرت آن
سوال از انبیا علیهم الصلوة والسلام و اولیاء کرام و شهدا و صلحای عالیمقام بعد موت شان استمداد
باینطور که یا فلان از حق تبارک و تعالے حاجت مرا بخواه و شفیع من شو و دعای من بخواه درست
است یا نه جواب استمداد از اموات خواه نزدیک قبور باشد یا غائبانه بلے شبه بدعة است در
زمان صحابه و تابعین نبود لیکن اختلاف است دران که بدعت سیئه است یا حسنه و نیز حکم مختلف
میشود باختلاف طرق استمداد اگر استمداد باین طریق است که در سوال مذکور است پس ظاهر جواز
است زیراکه درین صورت شرک نمے آید مانند استمداد از صلحا بدعا و التجا در حال حیات و اگر نوع
دیگر است پس حکم آن موافق آن خواهد بود و در حدیث برای روان شدن حاجت اینقدر آمده است
عن عثمان بن حنیف رضی الله تعالے عنه قال ان رجلا ضریر البصر اتی النبی صلے الله علیه
وسلم فقال ادع الله ان یعافینی فقال ان شئت دعوت وان شئت صبرت فهو خیر لک قال فادعه قال فامره ان یتوضا فیحسن الوضوء
ویدعوا بهذا الدعاء اللهم انی اسئلک واتوجه الیک بنبیک محمد نبی الرحمة انی توجهت بک الے
ربی لیقضی لی حاجتی هذه اللهم فشفعه فی رواه الترمذی وکذا فی المشکوة سوال کسے صاحب باطن
یا صاحب کشف بر قبور ایشان مراقب شده چیزے از باطن اخذ میتواند نمود یا نه جواب میتواند نمود
سوال برای زیارت ایشان روز تعین نمودن یا روز عرس ایشان که معین است کردن درست
است یا نه جواب برای زیارت قبور روز معین نمودن بدعة است واصل زیارت جائز و تعین
وقت در سلف نبود و این بدعت از ان قبیل است که اصلش جائز است و خصوصیة وقت بدعة مانند
مصافحه بعد العصر که در ملک توران وغیره رائج است و روز عرس برای یاد دانیدن وقت دعا
برای میت اگر باشد مضائقه ندارد لیکن التزام آن روز نیز بدعة است از همان قبیل که گذشت
سوال بر قبور آبپاشی کردن و گل و دیگر خوشبو نهادن درست است یا نه و انان سر و میت را

میرسد پس جواب آب پاشی کردن بر قبور بعد از دفن آمده است لیکن بعد از طول مدت نیامده
واما اگر قبر خام باشد برای استحکام آن یا پاک کردن قبر از نجاست جانوران چرنده و پرنده باشد
مضایقه ندارد والا بدعت است و نهادن گل و خوشبو بر قبر یا خواران ست که کفن میت را خوشبو و
کافور و دیگر چیزها از جنس مثل حنوط یعنی ارگجه آمده است و حال آنکه میت در قبر است اینچنین بار قبر
می نهند تا مشابهت به میت تازه بهم رسد محتمل است که ازین نهادن خوشبو سرور به میت میرسد زیرا که
درینحالت روح بسیار متلذذ باستعمال خوشبو میشود و روح باقیست هرچند آله وصول خوشبو بروح
در حالت زندگی که قوت شامه است مفقود است اما قیاساً بر لذات که میت را میرسد بعد موت
از روی شرع شریف ثابت یعنی لذتهای عالم که در احادیث صحیح آمده است که فیاتیه من روحها
وطیبها و در حق شهدا در قران مجید وارد است یرزقون فرحین اثبات میتواند نمود سوال نذر میت
بر خود واجب گردانیدن و قبر پوش گذرانیدن چه حکم دارد جواب حکم نذر برای موتے نمودن
تفصیلے دارد که در فتاوای عالمگیری در کتاب الصوم مذکور است چنانچه ترجمه عربی بعینه درینجا نوشته
میشود و آن اینست نذریکه واقع میشود از اکثر عوام باین صورت است که مے آیند بسوی قبر بعض صلحا و
بزرگان و برمیدارند پرده قبر از ایشان در حالیکه میگویند ای سید فلان اگر حاجت روائی من شود
پس برای شما از طرف من این قدر زر باشد مثلاً این چنین نذر باطل است بالاجماع آرے اگر
گفته شود یا الهی نذر کردم برای تو اگر شفا دهی مریض را یا مانند آن طعام خواهم داد فقرا را که بر دروازه
سید نفیس اند یا مانند آن یا خرید خواهم کرد بوریا های مسجد یا روغن زیت برائے روشنی آن مسجد
یا دراهم خواهم داد برای کسیکه شعائر مسجد میکنند از قسمیکه در ان نفع فقرا باشد و نذر برائے خدا و ذکر
نمودن شیخ جز این نیست که آن محل صرف نذر است برائے مستحقان نذر جائز است لیکن حلال
نیست صرف کردن مگر بسوی فقیران نه بسوی صاحب علم بسبب علمیت او و نه حاضرین شیخ مگر که باشد
از جنس فقرا و وقتیکه معلوم کرده شد این مقدمات پس چیزیکه گرفته میشود بسوی ایشان پس حرام است
باجماع مادامیکه قصد کرده نه شود صرف آنها بفقیران زنده و تحقیق مبتلا شده اند مردمان باین نذر
ممنوع انتهی و چادر پوشانیدن بر قبر حرکت لغو است نباید کرد مثل دیوارگیری و سقف بلند بلکه
ازین سود نه چراکه دیوارگیری بند شدن عنکبوت و دیگر حیوانات موذیه و همچنین در سقف بند شدن

بیخال گنجشکان و شپرکان و مانند آنها متوقع است و درینجا هیچ نیست مگر زینت و خوشنمائی بیجا و در حدیث
شریف وارد است که نهی رسول الله صلی الله تعالی علیه و علی آله وسلم ان تکسوا الحجارة والطین والله
تعالی اعلم **سوال** در مسئله وحدت وجود که مسلک صوفیه صافیه است و جمع علمای متکلمین را انکار است
پس اگر ما مردم تقلید صوفیه کرده اعتقاد خود را موافق مسلک ایشان درست کنیم که بعقیده ایشان حشر
کرده شویم و پیروی اہل حق کردن درست است یا نه و طالبیکه ہنوز بمرتبه صوفیه نرسیده و نه عالم
متکلم شده درینباب به تحقیق کدام فریق راحق داند و اگر مسئله وحدت الوجود حق است مجتهدین که
علما و عرفا بودند چرا تلقین و فهمانیدن آن بهر کس مسلمان نکردند و اجمالا در کتب کلام چرا بیان
نکردند و از عقیده حق چرا اغماض نمودند **جواب** وحدة الوجود حق و مطابق واقع است چرا که
دلائل عقلیه و نقلیه بران قائم است چنانچه در رساله ادلة التوحید شیخ علی مهایمی گجراتی مشروح
و مبسوط است علمای متکلمین را در انکار این مسئله همگی در دو وجه است اول آنکه برین مسئله بسبب
کمال دقت و باریکی شبهات عقلیه و نقلیه بسیار وارد میشوند و در نظر آنها حل آن شبهات میسر نشده
ناچار بانکارش آمدند اینست حال شطحیان از متکلمین دوم آنکه این مسئله از اسرار است شرایع
و ادیان موقوف بر دانستن این مسئله نیست بلکه عوام را تلقین این مسئله موجب انفتاح باب
الحاد است و اباحت و شر و فساد است و مداهنت در امتثال تکلیفات میگردد پس بیان این
مسئله در کتب عقائد بنابر باریکی و دقت آن ممنوع و محذور است و امساک لسان ازان واجب
دانند چنانچه در حدیث شریف است اذا ذکر القدر فامسکوا و اذا ذکر اصحابی فامسکوا و اذا ذکر النجوم
فامسکوا پس معلوم شد که تفصیل و تفتیش و تحقیق در امثال این مسئله دقیق منجر بضلال و اضلال
میگردد اینست حال محققان متکلمین و معهذا این جماعة اجمالا در تصانیف خود ها ایمای اجمالی این
مسئله داده اند کالغزالی والرازی وغیرهما من الائمة فی هذا الفن اگر تفصیلش منظور باشد
در کتاب تنبیه المحجوبین مطالعه باید کرد و بالجمله انکشاف این مسئله در ابتدا به دلائل و رسمیات
نبوده است بلکه محض موهبت و معرفت است و انکشاف این مسئله به تحصیل و کتب نیست بلکه
بر ورود حالات باید داشت آرے اگر کسے را لقا حسن ظن بر اولیاء الله که باین مسئله متکلم
شده اند منظور افتد خواهد که در جناب ایشان بد اعتقاد نشود در رسائل توحید نظر کند تا بر دلائل

تقلید للقلب حقوق یافته اعتقاد فاسد و شبابی باولیاء الله بهم نرساند مضائقه ندارد والاسلاف در باب
این مسئله نظر بر ذکر عقلی نیست و چنین گفته اند که بطور در امر شور العقل و نیز گفته اند فانه [illegible] گوید که
دامی هنوز باین مرتبه نرسیده است و نه عالم متکلم شده و مسکاه است بانکه اجمالا بداند که صوفیه صافیه
گرسنه حق است و فهم من بان نمیرسد مثل ایمان بمتشابهات قرآن مجید و نیز بداند که علماء متکلمین که
اعتماد بر قول آنها است انکار صریحش نکرده اند بلکه سکوت ورزیده اند و از بیان آن دم درکشیده اند
للوجه الذی ذکرناه آری مقلدان علماء متکلمین سکوت ایشان را انکار گمان کرده اند مثل
تفتازانی و قاضی عضد و دیگر متاخرین لیکن معلوم است که درین باب مقتدایان غزالی و
امام رازی و امثال آنها اند نه متاخرین سوال کسی کلام الله یا آیت کلام مجید را بر طعام خواند
چه حکم است [illegible] میگوید که کلام الله بر طعام خواندن اینچنان است که کسی در جای ضرور بخواند لغو یا بعض
سورها جواب باین طور گفتن روا نیست بلکه سوء ادبی است اگر اینچنین گفت که درینجا اینجا خواندن
سوره او بیست مضائقه ندارد و آنهم شتقتیی است که بطریق وعظ و پند نخواند و الا بطور وعظ و پند
[illegible] خواندن در هر جا روا است الا برای [illegible] گاه واجب میشود سوال اگر
کسی جانداری را منت بکسی سازد آن جانور حرام گردد یا نه طعام منت بزرگان و طعامیکه برای
اولیا و مردگان پخته میشود خوردن آن جائز است یا نه جواب جانور درین صورت حرام میشود
و دیگر اشیاء بیجان که بطور منت باشد خوردن آن قریب بحرام است بشرطیکه نیت نذر غیر الله باشد
مانند گلگلها که شیخ سدو و سمنی بوعلی قلندر و غیره و نان و حلوای مردگان بطور خیرات رسانیدن ثواب
بایشان میکنند و آنرا مانند دیگر طعام تبرک میدانند اگر محتاجان را دهند و احسان بر ایشان نهند در
درمیان برادری آنرا بطور بهاجی بجز تقسیم نکنند امید ثواب دارد و فقط و طعام فرستادن بخانه اهل
میت تا سه روز مباح است سوال شخصی برای مصارف قبور اولیاء الله اراضی مقرر کند لیس قلعه
ان اراضی خوردن بخدام آن قبر یا کسی دیگر جائز است یا نه و نیز مبلغ نقد که بر قبور جمع نهند خدام
را یا دیگر کسانرا خوردن میرسد یا نه جواب مصارف قبر هیچ معنی شرعی ندارد مگر همان وقت که
مرده دفن میشود اگر کسی اراضی از ملک خاص خود بنابر خادمان قبر وقف کند خادمان را خوردن
آن جائز است بشرطیکه شغل خدمت بجا آرند و آن شرط اینست که مردم را از طواف و سجده قبر

چیست و تفاوت او متفق علیہ است پس اہانت باقی چہ مضائقہ دارد و منع بعضے علما از جہت آں است
و بعضے در امینویسند کہ مجتہد نبود لہذا اگر شریک اجماع بر خلافت حضرت علی رض نشد ضرر ندارد پس
این قول منافی آنست کہ ابو رافع از ابن عباس رض حکایت کرد کہ در یک نماز وتر میخواند و آن
خلاف روایۃ حدیث صحیح است در جواب فرمودند انہ فقیہ کذا فی البخاری و نیز در مشکوۃ مذکور است
قال ابن عباس رض انہ فقیہ پس او را چگونہ مجتہد نباید گفت و توجیہ آن چیست جواب آنچہ در شرح
عقائد مرقوم است کہ صحابی را طعن نباید کرد درست است اما روایت حدیثے متضمن وجہی از وجوہ
طعن در بعضے صحابہ باشد باکے ندارد و بالجملہ غرض اصحاب متون باین لقب صحابہ است نہ آنکہ
صحابہ کلہم معصوم اند کہ وجہے از وجوہ طعن نداشتند چہ از بعضے صحابہ شرب خمر ثابت شدہ چنانچہ
در مشکوۃ است و بارہا آنحضرت صلے اللہ تعالے علیہ و علے آلہ وسلم اقامت حدود بر آنہا کردہ و
از حسان بن ثابت و مسطح بن اثاثہ قذف ثابت شدہ و بر آنہا حد نیز جاری گشتہ و از ماعز اسلمی
زنا صادر شدہ و مرجوم گردیدہ آری زلات و خطاہای این مردم من حیث الصحابیۃ واجب الاحترام
اند و از آن قبیل نیستند کہ امت زبان طعن دراز کنند تا وقتیکہ نفاق و ارتداد آنہا بالقطع معلوم نگردد
مثلاً در حق ابوذر غفاری رض در حدیث صحیح بخاری وارد شدہ انک امرء فیک جاہلیۃ حالا امردم را
نمیرسد کہ گوییم ابوذر رض مرد جاہل بود و ہمچنین در حق ابوجہم کہ از عمدہ صحابہ است در صحیح بخاری
وارد شدہ کہ لا یضع عصاہ عن عاتقہ کنایہ از آنست کہ او بسیار ضرب و سیاست میکند زنان خادمان
خود را حالا امردم را نمیرسد کہ گوییم ابوجہم مرد ظالم بود بلکہ اگر نظر فکر بالاتر اندازیم در یابیم کہ بعضے
انبیا علیہم الصلوۃ والسلام را از خدا تعالے در مقام عقاب الفاظ عتاب آمیز وارد شدہ است ما را
ہرگز جائز نیست کہ بمقتضای آن الفاظ در حق آنحضرات تکلم نمایند مثل عصی آدم ربہ فغوے
حال آنکہ حضرت آدم علے نبینا و علیہ الصلوۃ والسلام را عاصی و غاوی گفتن کفر است و مثل
لا الہ الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین و اذ ابق الی الفلک المشحون فالتقمہ الحوت وہو
ملیم کہ در حق یونس علیہ السلام علے نبینا و علیہ الصلوۃ والسلام آبق و ظالم و ملیم گفتن ہیچکس را
جائز نیست پس عبارت متون ہم درست است نظراً الی مراعات الادب الواجب علے الامۃ
و حدیث مذکور ہم صحیح المعنے نظراً الی الواقع و ہمین است صحیح عقاید اہل سنت شکر اللہ سعیہم و

آنچه در کتب اصولیه مرقوم است که الصحابة کلهم عدول پس مراد آنست که صحابه کلهم در روایة
حدیث از آنحضرت صلی الله تعالی علیه وسلم مأمون و معتبر اند هرگز از ایشان کذب در روایات
حدیث ثابت نشده چنانچه بتجربه و تحقیق رسیده که در مقدمات دیگر بسے از ینها دروغ گفته باشند آنکه
مصدر گناهی نشده اند چنانچه عنقریب گذشت که بعضے از ینها در حضور آنحضرت صلی الله علیه وسلم
بارتکاب کبائر محدود گشته از پی کبار صحابه از صدور گناهان عمداً محفوظ اند و بحث در اجتهاد و غیر اجتهاد
ایشان حالا اصلا مفید نیست زیرا که مجتهد بودند درین مسئله بالیقین خطا نمودند چه اجتهاد در مقابله نص
اصلا اعتبار ندارد و آمدیم بر تحقیق حال واقعی پس بعد از تفتیش و تفحص روایات معلوم میشود که ایشان
در آخر عمر رتبه اجتهاد بهم رسانیده بودند اما پایه علمی کم داشتند و عبور بر جمیع احادیث حاصل نبود بخلاف
کسانیکه بحضور آنجناب بپایه اجتهاد کامل رسیده بودند و آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم مجتهدات
ایشان را تصویب فرمودند و به فتوی و تعلیم اجازت فرموده بودند مثل حضرت عمر و علی رض و مثل
عبد الله بن مسعود و معاذ بن جبل و زید بن ثابت و امثالهم پس هر که اجتهاد ایشان را نفی کند درست
است زیرا که در حضور آنحضرت صلی الله علیه وسلم ایشانرا آن رتبه حاصل نبود آنحضرت صلی الله علیه
وآله وسلم در هیچ مسئله بر صحت اجتهاد معاویه حکم نفرموده اند تا اجتهاد ایشان معتبر و مفتی به تواند شد
و هر که ایشانرا مجتهد گفت نیز درست گفت زیرا که در اخیر عمر بسبب سماع احادیث کثیره از صحابه
دیگر در بعضے مسائل فقه دخل میکردند همین است معنی قول ابن عباس رض که انه فقیه و خروج ایشان
از بهر اجماعیکه بر خلافت حضرت علی رض منعقد شده باکے ندارد زیرا که در آنوقت اجتهاد ایشان آنقدر
رتبه نداشت که ایشانرا در اهل حل و عقد توان شمرد و علاوه آنکه خلافت حضرت علی رض عند المحققین
بنص ثابت است در مقابله نص اجتهاد را اصلا اعتبار نیست کذا فی حل المتعة المنسوب الی ابن
عباس رض و عدم ایجاب الغسل علی من جامع من غیر انزال المنسوب الی ابی ابن کعب وغیره من
الانصار سوال در بعض کتب مرقوم است که بعضے صحابه از عشره مبشره در نماز جمعه حاضر بودند
و مروان در خطبه سب حضرت علی رض کرد صحابه مذکور عقب آن نماز خواندند و حکم تکفیر او نکردند مگر از
سب حضرت علی رض البته شدت و تشنیع بر مروان کردند عجب است که اهانت علم و علما کفر است چنانچه
در اشباه و النظائر موجود است پس اینچنین اهانت صحابی اجل چرا کفر نباشد و توجیه آن چیست

ستون حقائد معتبره و شروح آن مینویسند که کفار مخلد در نار اند و مومنان در جنت خواه قبل ازان
یا بعد از خواهند آمد پس در ان مشرکین و اهل کتاب و اهل بدع که هوای آنها بکفر رسیده و تکفیر کنند
شیخین وغیره و منکر ضروریات دین داخل اند یا نه و در آیه ان الله لا یغفر ان یشرک به و یغفر ما
دون ذلک الآیه که احتمال دارد کفار غیر مشرکین محل مغفرت باشند و از حدیث معلوم میشود که همه
از نار خواهند بر آمد الا من حبسه القرآن و شیخ عبد الحق رح گفته که همه از دوزخ خواهند بر آمد الا کفار
و قید مشرکین ننوشته در مرتبه چهارم که رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم شفاعت تقیه جهنمیان
خواهند کرد حکم خواهد شد که به شفاعت تو نخواهم بخشید مگر آخر مغفور شوند آن کدام فریق اند مع
کفار غیر مشرکین اند یا مومنان که ذره ایمان در دل ایشان میباشد علی التفصیل مع ترجمه آیه
مذکوره که مراد از من یشرک کیست قلمی فرمایند جواب اجماع علما منعقد است برانکه خلود در نار
خاصه کفر است مطلقا خواه شرک باشد یا انکار نبوت یا انکار احکام قرآن صریح تفاوت نیست و از
آیه ان الله لا یغفر ان یشرک به و یغفر ما دون ذلک لمن یشاء مراد از لفظ ما دون ماسوی نیست
بلکه ادون و اسفل مراد است یعنی آنچه کمتر از شرک باشد و اقسام کفر کمتر از شرک نیستند بلکه مساوی
شرک اند بالجمله اجماع علما اهل سنت بر آنکه جمیع کفار در تخلید شریک مشرکین اند و اجماع دلیل
قطعی است بر صحت حکم نزد ما آمدیم بر آنکه سند این اجماع چه چیز است و این اجماع معارض اشاره
این آیه یعنی یغفر ما دون ذلک لمن یشاء میتواند شد یا نه پس تحقیق در کتب مبسوط علم کلام است
جمعی نوشته اند که جمیع انواع کفر راجع بشرک میشوند و مستلزم آن میگردند پس محل مغفرت
نباشند بنص این آیه مثلا اهل کتاب که انکار رسالت مینمودند پس گویا چنین معتقد میشدند که معجزات
پیغمبر آخر الزمان که فعل الهی تعالی برای تصدیق پیغامبر است فعل غیر او تعالی است پس اثبات
قدرت خلق معجزه مر غیر خدای تعالی را لازم شد چنانچه عقیده ایشان است و هو عین الشرک
و علی هذا القیاس در جمیع اقسام کفر تکلفات نموده اند لیکن نزد محققان دلیل این اجماع آیات کثیره
اند که زیاده از پنجاه آیه خواهند بود و همه دلالت دارند بر آنکه کفر بآیات الله تعالی مستلزم خلود نار است
خواه شرک باشد یا غیر آن قوله تعالی ان الذین کفروا بآیاتنا سوف نصلیهم نارا کلما نضجت جلودهم
بدلناهم جلودا غیرها لیذوقوا العذاب الی غیر ذلک من الآیات و در حدیث مقام محمود الا من

منع کنند واز فواحش انجا بپرهیزانند واز داشتن نذر ومنت از الله وغیر بر قبر منع کنند ودفع
سازند اگر شرط خدمت نه بجا آورده خورند وخورانند حرام است سوال رهن داشتن اراضی
واز محصولش منتفع شدن درست است یا نه واگر راهن محصول اراضی را بمرتهن هبه سازد جائز است
یا نه جواب رهن داشتن اراضی مملوکه درست است وقبضه خود داشتن بر آن ضرور ومحصول گرفتن
هم در قبضه کردن است اما باید که محصولش را نگاه دارد ودر مبلغ خود وصول شمرد وقتیکه مبلغ خود
بگیرد وانقدر وضع کرده دهد وهمچنین است حال کرایه حویلی وباغ ومکانات که در آن کرایه جاریست
کرایه داده در مبلغ خود وصول کند وهبه کردن راهن بمرتهن محصول اراضی وغیره را صحیح نیست
زیرا که در هبه قبض موهوب شرط است باقباض واهب که چیزی را از ملک خود دور کرده در ملک غیر انداخته
پس هرگاه که در ملک او نیامده است هبه الوقت چگونه صحیح شود اگر گویند که هبه در هر سال وماه میشود
باین معنی که اول در ملک مالک زمین محصول وغله میگردد من بعد از ملک او بیرون آمده در ملک مرتهن
می در آید پرسیده خواهد شد که از ملک مالک چگونه بیرون رفت اگر عقد اول برین کرده است
غلط است زیرا که در الوقت اقباض نیست واگر عقد هر ساله وهر ماهه بر باطل کنند آن عقد در کرده نم
نیست پس بهر حال محصول وکرایه اراضی ومکانات مرهونه همیشه در ملک مالک آنها داخل میشود
ومرتهن قابض آنها میشود نیابة از مالک پس تا وقتیکه در قبضه مرتهن است در قبضه راهن
است زیرا که مرتهن نائب او ست در تحصیل منافع مرهون باعتبار عرف زمانیان حال اگر
مرتهن آن منافع را براهن رساند او آنرا قبض کرده بمرتهن هبه کند بابت قبض نفع او در خواهد رسید
واین در حقیقت ربوا است پس اگر آن بیچاره بمرتهن نه دهد از وی مرتهن خوشنود نخواهد شد وبدین
معامله راضی نخواهد بود بلکه فسخ معامله خواهد کرد پس درینصورت آنچه اهل زمانه کنند حیله سودخواری
بر آورده اند لیکن این حیله هم هیچ قوت ندارد وباعتبار فقاهت مطلق ناروا است وداخل در عموم
شیطان دشمن انسان است بهر حیله که خواهد که او را بسوی دوزخ برد وطریق شیطان همان که بنظر عقل
ناقصان آن طریق مباح میدانند واگر مباح ندانند چگونه در رلقه شیطان در آیند سوال پختن طعام
در ایام ربیع الاول برای خدا ورسانیدن ثواب آن بروح پرفتوح حضرت سرور کائنات صلی الله
تعالی علیه وآله وسلم ویا حضرت امام حسین علیه السلام در ایام محرم ودیگر آل اطهار سید مختار

وسب شیخین پرکفر است وسب حضرت علی رضی الله عنه چرا کفر نباشد ترجیح بلا مرجح چیست حالانکه بزرگی و علو مرتبت در همه متواتر معنی است ونیز فضیلت ابی بکر رضه را بعضے قطعی میگویند وبعضے ظنی چنانچه امام رازی وآمدی وسید شریف وعلامہ تفتازانی وشاه عبدالحق رحمهم الله این خلاف چیست وعقیده بزرگان چیز دیگر داشت ودر لعن یزید توقف ودر سب بعضے منقول است پس تحقیق درین امر چیست جواب حضرت ختنین رضی الله عنه سب کنندگان خود را حکم بکفر نفرموده اند اما حضرت عثمان رضه پس در مشکوة موجود است کہ چون خارجیان ایشان را محصور کردند امامی از طرف خود در مسجد نبوی نصب کردند وآن ملعون سب حضرت عثمان رضی الله عنه مینمود مردم از حضرت پرسیدند که انک امام عامة وقد نزل بک ما نری ویصلی بنا امام فتنة ونتحرج فقال حضرت عثمان رضه فرمودند الصلوة احسن ما یعمل الناس فاذا احسن الناس فاحسن معهم فاذا اساءوا فاجتنب اساءتهم پس اجازت دادند همراه آن مبتدع نماز گذاردند واگر حکم بکفر میفرمودند نماز چگونه ادا میشد اما حضرت علی رضی الله عنه پس در دار قطنی ودیگر کتب حدیث مرویست که از حضرت علی رضه حال بغاوت شامیه پرسیده بودند امشرکون هم قال من الشرک فروا باز پرسیدند امنافقون هم فرمودند ان المنافقین لا یذکرون الله الا قلیلا باز پرسیدند که در حق اینها چه اعتقاد باید کرد وچه باید گفت فرمودند اخواننا بغوا علینا یعنی مسلمانان اند که مرتکب کبیره وبدعت شده اند لهذا اقتصار فرموده ختنین رضه قدما اما سنت سب ختنین را بدعت وفسق نوشته اند لیکن بدعت وفسق عظیم بخلاف سب شیخین که دران این قسم آثار وارد نشده اند پس حکم بکفر نمودن ساب ختنین از قبیل استحسان علمائے است که بخلاف قیاس بعمل آورده اند چنانچه در مسئله سور استعلاع وغیرہ بعمل آورده اند والا قیاس تقاضا میکند که سب بر همه اینها کفر باشد وهو اختیار متاخری المحققین زیرا که علو مرتبت وبزرگی هر همه متواتر المعنی است واز ضروریات دین واگر کسے را شبهه بخاطر رسد که ختنین چرا سابان خود را حکم بکفر نکردند باوجود قیاس وقیام ادله صحیحه بر وجود تنظیم اینها گوئیم وجهش آنست که حضرت ختنین رضه بنابر احتیاط ودر تکفیر مسلمانان شبهات آن ملاعین اعتبار نمودند ومعلوم فرمودند که تغیر سیرت شیخین رضه از حضرت عثمان رضه وتهمت قتل حضرت عثمان رضه بر حضرت علی رضه در نظر اینها التفات ورخ پیدا کرده که بر گز احادیث ومناقب وعلو درجات ما را در خاطر نمے آرند وباور آنها تمسک نمیکنند وبتمسک به بعضے آیات قرآنی اند وگویا از تعصب وپندار بی افراط در انکار بانیمانید انکار احکام قرآن

وضروریات دین دانسته نمیکنند گو این معنی لازم سب وطعن میباشد زیرا که لزوم کفر نیست
بلکه التزام کفر کفر است بنابراین اهانت علم وعلما علم وعلما را واهانت کفر است واگر علم را جهل و
علما را جهال دانسته باعتقاد فاسد خود اهانت نماید بکفر نمیشود وازینجاست که در حدیث شریف
وارد شده ادرؤا الحدود والقصاص بالشبهات یعنے دفع کنید حدود وقصاص را بشبهات
باین جهت در مقام شمار حکم بکفر آنها احتراز فرموده‌اند سبحان الله این مرتبه احتیاط در دین است
که از حضرت ختنین رض بوقوع آمده اما متاخرین اهل سنت چون دیدند که حالا آن شبهات بالکلیه
زائل گردیده وحق از باطل متمیز گشته وتهمتهای آن ملاعین بے اصل بر آمده وبعد از تتبع واحادیث
صحیحه یافته شده که جناب رسالتمآب صلے الله علیه وآله وسلم با منکران حضرات ختنین رض معامله
کفار فرموده‌اند اما در حق حضرت عثمان رض پس در جامع ترمذی موجود است که جنازه پیش آنحضرت
صلے الله علیه وآله وسلم آوردند تا بران نماز گذارند آنحضرت صلے الله علیه وسلم نه خود نماز گذارند
ونه دیگران را فرمودند که نماز بگذارند مردم ازین حال پرسیدند فرمودند که انه کان یبغض عثمان فابغضه
الله واما در حق منکران علی رض پس از ان جهت که در احادیث صحیحه وارد است که حب علی آیة الایمان
وبغض علی آیة النفاق ونیز وارد است لا یحبک الا مومن ولا یبغضک الا منافق ونیز وارد
است اللهم وال من والاه وعاد من عاداه ناچار حکم بتکفیر ساب ختنین نمودند وهو المذهب المنصور
المفتی به فی زماننا وفضیلت حضرت صدیق رض قطعی است وآنچه بعضے نوشته‌اند جناب امام
رازی وآمدی وغیرهما من علماء الکلام نیز صحیح ودرست است تفصیلش آنکه نظر بهر یک از ادله تفضیل
ظنی است زیرا که خبر احاد مفید ظن است وآنچه در کلام الله تعالے که متواتر است واقع شده مثل
لا یاتل اولو الفضل منکم وسیجنبها الاتقی الذی وغیر ذلک محتمل التاویل است فلا یفید القطع
اما چون مجموع ادله را من حیث المجموع ملاحظه کرده شود مفید قطع میگردد وبسا است که هر دلیل
مفید ظن گردد ومجموع دلائل مفید قطع میگردد کما فی الخبر المتواتر فان الاحاد یفید الظن و
مجموعها اذا بلغت حد التواتر یفید القطع کذا هذا در کتاب ازالة الخفا وقرة العینین بسط این مقام
بوجهے واقع شده که بعد از عبور بران هیچ شبهه در قطعیت نمیماند در لعن یزید توقف از انجهت است
که روایات متعارضه ومتخالفه از ان پلید در مقدمه شهادت امام علیه السلام وارد شده از بعضے

روایات رضا و استبشار دالّت اهل بیت و خاندان رسول الله صلی الله علیه وسلم مفهوم میگردد
و کسانیکه این روایات در نظر آنها مرجح واقع شده حکم بلعن او نمودند چنانچه احمد بن حنبل و کیا هراسی
از فقهای شافعیه و دیگر علمای کثیر و از بعضی روایات کراهت این امر و عتاب بر ابن زیاد و اعوان او
و ندامت برین کار که از دست نواب او بوقوع آمد معلوم میشود و کسانیکه این روایات نزد ایشان
مرجح شد از لعن او منع نمودند چنانچه امام حجة الاسلام امام غزالی رحمة الله علیه و دیگر علمای شافعیه و اکثر
علمای حنفیه و جماعة از علما که نزد آنها هر دو روایت متعارض شدند و ترجیح یکطرف بر دیگر حاصل نشد
بنابر احتیاط توقف نمودند همین است واجب بر علما عند التعارض و هو قول ابی حنیفة پس آرے
در لعن شمر و ابن زیاد که رضا و استبشار آنها باین فعل شنیع قطعی است من غیر التعارض هیچکس را در ان
توقف نیست **سوال** آنچه در جواب طعن بر عائشه رض در قصه افشای سر آنحضرت صلی الله علیه وسلم
و تحریم ماریه قبطیه مرقوم است که از عائشه رض هرگز افشای سر نشد پس معنی قوله تعالی وان تتوبا
الی الله فقد صغت قلوبکما بضمیر تثنیه که راجع است بسوی عائشه و حفصه رض چه معنی دارد **جواب**
عائشه رض هر چند افشای سر نکردند لیکن بشنیدن تحریم ماریه قبطیه رض شادان و مسرور شدند و حفصه را
از افشای سر منع نفرمودند بلکه تلقی به بشاشت و رضا نمودند و این همه ترک اولی و شوب نفسانیة است
و از قبیل حسنات الابرار سیئات المقربین محل توبه و استغفار گشت و در حدیث صحیح وارد است ایها
الناس توبوا الی الله فانی اتوب الی الله فی الیوم مائة مرة و نیز وارد است انه لیغان علی
قلبی وانی لاستغفر الله فی الیوم سبعین مرة **سوال** چون در قرآن است ما ننسخ من آیة الآیة
حاصلش اینست نسخ هر حکم مشروط است که حکم دیگر مثل آن یا بهتر از دی از جناب کبریا عز اسمه بیاید
پس حکم حل متعه که از قوله تعالی فما استمتعتم به منهن فاتوهن اجورهن الی آخر الآیة عند البعض مقرر است
کما فی البیضاوی نسخ آن از قوله تعالی فمن ابتغی وراء ذلک فاولئک هم العادون شد پس
بدل متعه کدام حکم نازل شد عند ذلک البعض **جواب** مراد از ما ننسخ من آیة او ننسها الآیة آنست حکم
که منسوخ میشود بلکه حکمی دیگر منسوخ میشود و آن حکم ناسخ بهتر از حکم دیگر که منسوخ است میباشد باعتبار
انفع در حق عباد و ثواب یا برابر حکم منسوخ میباشد در حق عباد بهمین اعتبار پس بدل حل تحریم
متعه آمد چنانچه حل حکمی است از احکام الهی تعالی همچنان تحریم حکمی است از احکام الهی تعالی

تاتش وتهافت واقع نشود ائمهٔ مذهب خاص امام اعظم وامام شافعی وامثالهما است بخلاف صاحبین وزفر
وامثالهم که اینها همان احادیث وآثار فقهاء تابعین راکه امام اعظم ماخذ ومابه الاجتهاد خود قرار داده اند مشرع
خود ساخته اند وقواعد استنباط نیز از امام اعظم اخذ نموده تا بقول امام اعظم نسخ میکنند گو در فروع مخالفت
کرده اند واین مخالفت مخالفت در مذهب نیست لیکن در ماده اجتهاد وطریق استنباط شریک اند مثلا امام
اعظم چنین قرار داده اند که العام قطعی کالخاص والخاص مبین فلا یحتمه البیان ولاعموم للمشترک فی معانیه
ولا یجمع الحقیقة والمجاز وخبر الواحد اذا خالف القیاس ترک ویعمل بالقیاس کحدیث المصراة ومابه الاجتهاد
احادیث وآثار حضرت عمر رض وحضرت علی وعبدالله بن مسعود وجابر وغیره که از فقهای کوفه که بایشان
رسیده قرار داده اند وهمین است بعینه مسلک صاحبین وزفر بلا تفاوت وامام شافعی را
درین قواعد استنباط اتباع امام اعظم نمیکنند ودر تقریر ماخذ اجتهاد واین را بمثالی واضح کنیم مثلا
در طب دو طریق سلوک است یونانی وهندی قواعد طب است مثلا لایصح التنقیة قبل النضج
ولا یجوز التحریک فی البحارین ولا یجوز استعمال الاقراص فی الحمی الا بعد الرابع عشر ولا یجوز
القوة بترک الغذاء مدة طویلة بل یجب حفظها مهما امکن ولو زاد الغذاء فی المرض. وماخذ معالجه
خود اقوال جالینوس وبقراط وامثالهما میسازند پس اطباء یونان قاطبة باوجود اختلاف آنها در طرق
معالجه مثل علویخان وواصل خان که باهم خیلی تفاوت دارند در یک مذهب یونانی شریک اند
وطریق هندی کمال مخالفت باین طریق دارد ودر اصول قواعد تفاوت بسیار است مذهب حنفی
وشافعی را باهم مثل طب یونانی وهندی قرار باید داد ومذهب صاحبین را باهم مذهب حنفی
طریق بقراط وطریق جالینوس باید فهمید بمنزلة الصنفین من نوع واحد وذلک نوعان متباینان
ولهذا المقام تفصیل طویل لغنی عنه ماحرر سیدنا وسندنا فی رسالة الانصاف فی بیان
الاختلاف وعقد الجید فی مسائل الاجتهاد والتقلید فلیرجع الیهما والله یقول الحق وهو یهدی
السبیل ومنه قال النبی صلی الله علیه وآله وسلم فیشفع یوم القیمة ثلثة الانبیاء ثم العلماء ثم
الشهداء. فی طریقة الایمان شرح الوصیة لما نزلت هذه الآیات لها سبعة ابواب لکل باب منهم
جزء مقسوم قال النبی صلی الله علیه وسلم لجبرئیل علیه السلام لمن هذه الابواب قال لاصحاب الکبائر
من امتک اذا ماتوا من غیر توبة فیعذبهم بقدر ذنوبهم یخرجهم منها بشفاعتک فبکی النبی صلی الله

علیه وسلم و دخل منزله ولم یخرج الی الصلوة ولم یتکلم مع احد الی ثلثة ایام ثم دعده الله تعالی
بالشفاعة تحم الحیوان والحشرات لمن شفاعة لمن یحصیهم واطعمهم وسقاهم وکذا کان الصدقات
وانواع الطاعات حتی ان المساجد وبساطها وترابها المکنوس کان من الشفیعین لاهلها انتهی ومن ان
امانتی روی عن ابی هریرة رض اذا مات المومن دار روحه حول داره شهرا فینظر الی خلفه من ماله
کیف یقسم ماله وکیف یودی دینه فاذا تم شهر رد الی حفرته فیدور حول قبره حولا وینظر روحه من
یدعوله ویحزن علیه فاذا تم سنة رفع الی حیث یجمع الخلائق الی یوم ینفخ فی الصور انتهی
بحر المذاهب ومنه در نماز تراویح فقهاء نماز تراویح را سنت رسول الله صلی الله علیه وسلم وبعضی
سنت عمر رض نوشته اند و در فتاوی فروع بسیار درین باب ذکر کرده اند وانچه از عمل آنحضرت
صلی الله علیه وسلم ثابت است همان نماز تهجد بود که یکدو بار بجماعت گذارد و در بخاری صحیح
است بانکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم در رمضان وغیر آن زیاده بر یازده رکعت نمیگذارد
مگر در حدیثی دیگر که آنرا بیهقی تضعیف کرده است در رمضان به بست رکعت نماز هم آمده واز خلفای
راشدین عمل بدان نماز معلوم نمیشود بلکه آنچه در حدیث آمده که حضرت عمر رض برآمدند و مردم را دیدند
در نماز گفتند نعمت البدعة هذه والتی تنامون عنها خیر من التی تقومون و حضرت علی رض چون
مردم را در نماز دیدند فرمودند که نور الله قبر عمر کما نور المساجد صریح است در انکه این هر دو امیر کبیر
خود نگذاردند واشعار است بانکه این نماز تهجد است اگر در آخر شب گذارند بهتر است ونیز در مشکوة
است که در عهد عمر رض مردم یازده رکعت میگذاردند پس قول بسنت وآنرا موکده دانستن وانهمه
تفریعات بران متفرع نمودن که اگر اینچنین کنند تراویح شود واگر چنان نشود تراویح نمیشود
از کجا است که اگر کسی اکتفا بیازده رکعت کند باید که تارک سنت نباشد واگر اصلا نخواند باید که آثم
نباشد ونیز ختم قرآن را درین نماز سنت میگویند این از کجا نعم در حدیث آمده که آنحضرت صلی الله
علیه وسلم در هر رمضان با جبرئیل علیه السلام مدارست قرآن میکرد و در رمضان اخیر دو بار کرد ازین
جا سنت ختم در رمضان ثابت میشود لیلا ونهارا خارج الصلوة وعجب تر از همه آنست که در بعضی از
کتب فقه مذکور است که اگر اهل قریه بر ترک تراویح اتفاق کنند امام را باید که با ایشان قتال کند امام
ابوحنیفه رحمة الله علیه تارک نماز فرض را مستوجب قتل نمیدانند واین قایل بترک تراویح اهل بلده را

بحکم تقبل میکنند ہمہ رفع سبابہ در نماز سنت است و از علماء حنفیہ ہم آمدہ است ملا علی قاری حنفی
دین باب رسالہ دارد مستوعب روایات چنانچہ عبارتش منقول میشود وہی ہذہ ولیس ان یکون
رفعہا الی القبلۃ لحدیث رواہ البیہقی وان ینوی برفعہا التوحید والاخلاص لحدیث فیہ رواہ البیہقی
وان لایجوز بصرہ اشارتہ للاتباع المروی وان تخصیص الرفع لقولہ الا الا اللہ لما فی روایۃ المسلم وان
یستمر علی الرفع الی آخر التشہد کما قالہ البعض واحترز بہ عن قول جمع بان الاولی عند الفراغ اعادتہا
والاول ہو المعمول لان الاعادۃ یحتاج روایتہ منہ موافق قواعد شرع شریف چیزیکہ مخصوص بکفار
باشد و مسلمانان آنرا استعمال کنند خواہ در لباس خواہ در اکل و شرب داخل تشبہ است و ممنوع
و آنچہ مخصوص بکفار نیست گو کہ کفار از ابیشتر استعمال میکنند و مسلمانان کمتر پس مضائقہ ندارد و ہمچنین
اگر بعضے از امور مخصوصہ کفار بنابر آرام و یا بنابر فائدہ در ردوا استعمال کنند بے آنکہ خود را متشبہ
آنہا سازند مضائقہ ندارد آرے تشبیہے کہ ممنوع است مطلقا آن است کہ خود را در اعداد آنہا داخل
کنند و استمالت قلوب بآنہا داشتہ باشند و ہمچنین تعلم لغت و خط ایشان بنابر تشبہ البتہ ممنوع اما
بنابر اطلاع بر مضامین ایشان یا خواندن خطوط ایشان اگر تعلم لغت کند مضائقہ ندارد و تشبہ
در عبادات و اعیاد مطلقا ممنوع است و احادیث و الہ برین بسیار اند غرض کہ تشبہ بآنہا
بہر چونکہ باشد داخل منع است و ہمچنین پوشیدن پوشاک ایشان بنابر فائدہ بدنی مضائقہ
ندارد انتہے **رقعہ** خانصاحب عالی مراتب مجمع خوبیہا و الطاف قدردان علماء سلامت
از فقیر عبد العزیز بعد سلام مسنون مشہود ضمیر ذکا تخمیر باد کہ عنایت نامہ سامی بار دیگر در مقدمہ
استفسار مرثیہ خوانی وغیرہ وصول نمودہ مہربانا من فقیر را طاقت استماع عبارت طویلہ نیست چہ جای
جواب مفصل و آنچہ مرقوم بود کہ مولوی رشید الدین خان و یا مولوی محمد اسحاق را باید گفت
کہ ایشان تحریر جواب پردازند این ہر دو صاحبان بسیار قلیل الفرصت اند بسبب درس
و دیگر امور اصلا یکدم فرصت ندارند معہذا بتدریج این ہر دو صاحبان را خواہد گفت لیکن بالفعل
آنچہ معمول این فقیر است منویسد از ہمین جا قیاس باید کرد در تمام سال دو مجلس در خانہ فقیر
منعقد میشوند مجلس ذکر وفات شریف و مجلس شہادت حسنین غرض اول کہ مردم روز عاشورا یا
یک دو روز پیش ازین قریب چہار صد کس یا پنجصد بلکہ ہزار فراہم می آیند و درود مے خوانند

فهو من البهایم لا من السباع این وقت کتاب صیدیه حاضر نبود که عبارت آنرا نقل کرده شود
اما مضمون عبارت بالیقین همین است که مرقوم شد و در کتاب حیوٰة الحیوان قول کمال الدین موسی
دمیری شافعی هم بر حرمت این جانور مذکور است کتاب مذکور هم این وقت میسر نشد که عبارت نقل کرده
شود و این محفوظ است که کرگدن را حمار هندی گویند و کرگدن هم گویند لیکن لفظ مشترک است
درمیان این جانور و جانور دیگر که خرد تر ازین میباشد و مشابهت دارد با گاومیش که در حق آن
جانور روایت صحیح است که حضرت مرتضی علی رضی در کوفه حلال بودن آن فرموده لهذا بعضے علما
سابقین را اشتباه رو داده و حکم بحلیت این جانور هم داده اند واللہ تعالی اعلم بحقیقة الحال و بر
ذهن ثاقب سامی پوشیده نخواهد بود که این جانور بسبب جانور مشابهت دارد بدن و پایها مانند فیل
میباشد و سطش مانند گاومیش و در دهن دندان دارد و شاخیکه بر سر دارد مشابهت با خوک پیدا
کنند در کتب مصرح است که هرگاه درمیان جانور حلال و حرام مشابهت پیدا میشود حکم آن
تابع صورت آن جانور است اگر مشابهت صورت با جانور حلال بیشتر دارد پس حلال است
و اگر با جانور حرام مشابهت بیشتر دارد حرام است چنانچه میان سگ و بز اگر بچه پیدا شود همین حکم
درو هم جاریست پس درینصورت که مشابهت خوک و فیل درین جانور موجود است حکم بحرمت اولی
و انسب است و من القواعد المقررة اذا اجتمع الحلال والحرام حکم بالحرمة انتهی کلامه فقیر بتوفیق
الٰهی تعالی میگوید که در فتاوی رحمانی مذکور است که فیل و کرگدن نزد امام اعظم و ابو یوسف حکم
حل دارد و نزد محمد حرمت و نقل از ذخیره کرده است و دلیل هر دو جانبین قایم کرده لیکن مخالف است
از هدایه که در باب بیع فاسد مرقوم است امام محمد فیل را نجس العین میگویند و بیع او جائز ندانند
کرگدن و امام همام اعظم و امام ابو یوسف میگویند که فیل از سباع است پس ازین معلوم شد
که فیل و کرگدن هر دو حرام اند خوردن نشاید اگرچه بیعش نزد امامین هر دو جائز است پس کسیکه
حکم بخوردنش میکنند جائز نیست فافهم واللہ تعالی اعلم سوال در فوائد الفواد ملفوظ سلطان المشائخ
چند جا مذکور است که آیندگان پیش ایشان سر بر زمین مے نهادند چون یکے ازین امر منع
نمود فرمودند مے خواهم مردم را منع کنم لیکن ازین جهت که پیش خواجه قطب الدین شیخ فرید الدین
قدس سرهما همچنین میکردند نے توانم منع نمود و دیگر بیا فرمودند چیزیکه فرض باشد چون فرضیت

آن منسوخ شود سنت باقیماند مثل صیام بیض و عاشورا و سجدهٔ آدم علی نبینا و علیه الصلوة والسلام
را مامور بود و اکنون که تاکید آن منسوخ شد اباحت باقی است تجویز سجده ازین بزرگان که مقتدایان
ظاهر و باطن بودند محل حیرت است و این استدلال چنانکه هست ظاهر است جواب در منتخب
فتح العزیز که شیخ عبدالله صید الاسلام آنرا بفارسی مینویسند و چند از آن نقل شده بخدمت سامی
رسیده و قصهٔ حضرت آدم علی نبینا و علیه الصلوة والسلام تحقیق سجده لغیر الله بوجه احسن مرقوم
شد اگر آن نسخه اینوقت بهم میرسد چند سطر از آن نوشته خواهم فرستاد آمدیم بر آنکه این بزرگان
تجویز سجده چرا میکردند غایت توجیه فعل این اکابر بعد از تفتیح و تفتیش بسیار چنین قرار یافته که سجده را
دو قسم دانستند سجدهٔ عبادت و سجدهٔ تحیه سجدهٔ عبادت را خود کفر دانستند و سجدهٔ تحیه را تجویز میفرمودند
و فرق درمیان سجدهٔ عبادت و سجدهٔ تحیه باوصف که تغایر نیست و تعظیم باطنی در هر یک بحسب ظاهر الامر
موجود آنست که اگر عند الملاقات والمحاضرة بطریق تعظیم و تکریم زائد بر تحیهٔ مسنونه واقع شود آن
سجدهٔ تحیه است و اگر بقصد تقرب الی رجال الغیب و تحصیل کیفیات نفسانیهٔ مطلوبه واقع شود
آن سجدهٔ عبادت است چنانچه سجدهٔ کفار بسوی اصنام و سجدهٔ ملائکه برای حضرت آدم علی نبینا و علیه
الصلوة والسلام از قسم تحیت بود چنانچه اکثر مفسرین برآنند و بعضی گفته اند سجده برای خدا بود
و آدم قبله بهرحال چون ملائکه در مقابله حق تعلیم اسما که از حضرت آدم علی نبینا و علیه الصلوة والسلام
نسبت بایشان واقع شده مامور باین نوع تحیه شدند دیگر متعلمان و مسترشدان بطریق اولی
نسبت بمعلمان و مرشدان خود مامور شوند قیاسا جلیا و چون در شریعت منسوخ است از فرضیت
بندب انتقال نمود لیکن در مقدمات این استدلال شبهه نوعی که متوجه میشود بر صاحب ظاهر
چنانچه خود قلمی فرموده اند و قوی تر ازین استدلال شبههٔ دیگر است که عبدالکریم بهره گجراتی در
تفسیر کلانی که بر وفق تصوف نوشته است آن را در تفسیر سورهٔ یوسف آورده است حاصلش
آنکه موافق قاعدهٔ اصول شرایع من قبلنا حجة است مالم یظهر لنا ناسخ فی شرعنا و سجدهٔ تحیه در شریعت
حضرت یعقوب علیه السلام بنص کتاب که خروا له سجدا جائز بود پس در شریعت ما نیز جائز باشد و ناسخ
این جواز در شریعت ما غیر از خبر واحد نیست و هو قوله لو کنت آمر احدا ان یسجد لاحد لامرت المراة
ان تسجد لزوجها و لکن لا ینبغی لبشر ان یسجد لغیر الله او کما قال و ناسخ نص کتاب را باید که خبر

متواتر باشد نه خبر واحد و معهذا این خبر واحد هم محتمل است که نظر باشتباه سجده تحیه با سجده عبادت
داده شده زیرا که مردم قریب العهد بالکفر بودند و بعبادت غیر الله معتاد و خوگر در آن وقت منع مطلق
فرمودند کالنهی عن الحنتم والنقیر وجواب این شبهه آنست که درین تقریر سراسر غفلت از اجماع
قطعی است بر تحریم سجده و ذهول عن ذکر الناسخ انتهی مسئله نواصب فرقه جدا است و رای خوارج
در مغرب و شام بسیار بوده اند و متوکل عباسی و وزیر او علی ابن جهم نیز از جمله نواصب است خوارج
جمیع مقاتلین را از صحابه همچو طلحه و زبیر و غیر امیر المومنین علی مرتضی و معاویه و عمرو بن العاص تکفیر
میکنند و نواصب محض عداوت امیر المومنین علی مرتضی کرم الله وجهه و ذریت طاهره او شعار خود
دارند و از متاخرین حافظ مغربی نیز ناصبی است مسئله در موالات کفار آنچه فقها نوشته اند تفصیلے
میخواهد حاصلش آنکه موالات بمعنے دوستی اگر من جهة الدین باشد بالاجماع کفر است و اگر علیحده آن
است همچو محبت فرزند کافر و زوجه کافره حرام نیست مگر آنکه در تذلیل آن مهما امکن باید کوشید
تطبیق آیات و احادیث وارده درین باب بتفصیل مذکور چندان تکلفے نیست مثل قوله تعالی
لا تجد قوما یومنون بالله والیوم الآخر یوادون من حاد الله و رسوله و مثل قوله لا یتخذ المومنون الکافرین
اولیاء من دون المومنین و مثل قوله و من یتولهم منکم فانه منهم الی غیر ذلک و اما حکم موالات
بمعنے معاونت و مناصرة پس مبنی است بر اصلی که مقرر شده و آن الاعانة علی الکفر و المعصیة معصیة
اتفاقا لقوله تعالی ولا تعاونوا علی الاثم والعدوان و این معاونت گاهے باجرت میباشد
و آنرا در عرف چاکری میگویند و گاهے بلا اجرت میباشد آنرا مدد و کمک میگویند و حکم هر دو قسم
واحد است یعنے اگر کفار خواهند که با مسلمانان قتال کنند یا ملکے و بلدے از اهل اسلام گرفته
نمایند نوکری آنها حرام و مدد و کمک نیز حرام بلکه کبیره است و اگر باهم کنند یا برای جمع مال
و بند و بست ملکے که از سابق در تصرف خود دارند مسلمانان را نوکر گیرند نظر بظاهر شرع اباحت است
قیاسا علی سائر الاجارات مثل الخیاطة والتجارة و غیرهما کیف و قد ثبت عن الاکابر انهم آجروا
انفسهم من المشرکین لیکن عند التعمق آنهم خالی از حرمت نباشد خصوصا درین زمان زیرا که
چاکری اینها بسیار دوستان را خیلے موجب مفاسد دینی میگردد و اقل مفاسد مداهنت است
در انکار بر افاعیل منکره ایشان و مناصحت و خیرخواهی ایشان و تکثیر سواد و تقویت شوکت و تعظیم

از بعضی ترقی کرده اند گفته اند که حد دار الحرب آنست که ان لایبقی فیه مسلم ولا ذمی امنا بالامان السابق سواء ترک بعض شعائر الاسلام اولا وسواء اعلن شعائر الکفر او لا ومیین قول ثالث را محققین ترجیح داده اند بر این تقدیر معموله انگریز و اشباه ایشان بلاشبهه دار الحرب است والله تعالی اعلم سوال بعضے از علماء امامیه پورب بجواز اخذ ربوا از انگریزان فتوی میدهند و بریک روایه مختلف برای جر نفع عمل کردن واز نصوص دیگر که در عدم جواز موالات کفار وارد است کناره کردن وبا ایشان مصاحبت وموافقت نمودن همان حکم دارد که اتؤمنون ببعض الکتاب وتکفرون ببعض مع هذا در فسخ این باب مسابه خواهد آمد و رفته رفته از کفار هند بل ما بین مسلمین هم در اخذ ربوا مضائقه نخواهد ماند جواب مفاسدیکه در اخذ ربوا از حربیان مرقوم شده بود واضح گشت اباحت اصلی این معامله بثبوت منهاست ومع هذا مفاسدیکه درین مرقوم شده اکثر ان مفاسد منقوض است بجهاد کفار که متضمن است قتل رجال ونهب اموال وسبی ذراری وتخریب عمارات واحراق اشجار وزراعات وظاهر است که این عمل با مسلمین در غائت قبیح است ومنجر بودن این معامله مفاسد دیگرا چیزے دیگر است کلام دران نیست بلکه بر فرض خلو ازین مفاسد است والاباحات ستمات ومندوبات بسبب مجاورة مفاسده کسوت حرمت میپوشند چه جای این مسئله که اباحت آن نیز متفق علیها نیست مخصوص بعلماء حنفیه است وتجویز علماء امامیه درین مقام اعتبار ندارد زیراکه نزد ایشان از ذمیان وسنیان نیز اخذ ربوا جائز است صرف در تجویز علماء حنفیه است وعمل نکردن اکثر اشخاص بر آیاتیکه دال بر تبری از کفار است البته موجب طعن در تدین آنها است لیکن ایمان ببعض الکتاب ولو بجر النفع ازان قبیل نمیتواند شد که کلام بحسب ظاهر متوجه بشود ولا تیولی حساب السرائر سوال سنن رواتب که آن در نماز پنجگانه معمول است در اذهان عوام چنان نشسته که مجموع این رکعتهای سنت وفرض ونوافل در اصل نماز است وحال آنکه اینقدر تاکید در غیر سنت فجر در احادیث یافته نمیشود وبسا مسلمانان از مرد وزن که از کثرت رکعات مواظبت بران دشوار میدارند واگر همین قدر رکعات فرض امر کرده شوند بآسانی مواظبت توانند کرد جواب درباب سنتها علماء ماوراء النهر غلو نموده در اذهان جهال عوام قریب فرض رسانیده اند واینقدر از احادیث ثابت نمیشود وهمین است مذهب حضرت والد مرحوم ما درین مسئله وهمین است موید باحادیث

اندر دیگر احادیث نیز ثابت است ودر جامع صغیر سیوطی از کتب متعدده در تتمه حدیث معراج منامی
آنحضرت نقل کرده که رایت رجلا اخوته الشیاطین عند الموت فجاءه غسله من الجنابة فنزعته
من ایدیهم الی آخر ما قال واز این حدیث نیز این عالم بشام میرسد وچون این ساطه از اسباب مسخ
اخروی شد پس خلاص از عذاب فاسق راجح الاثم آید بلکه این هم نوعی است از عذاب که وبال آن
گرفتار است مسلک علمای حنفیه ماتریدیه همین است ملا معین در شرح برزخ که از معتمدان علما ماوراء النهر
است میگوید الانسان قد یصیر جنباً فی عالم البرزخ بالمسخ وهذا التعذیب وغضب من الله تعالی
علی من شاء کمن کان یمسخ فی الامم السابقة والقرون الماضیة قردة وخنازیر الا انه رفع هذا
العذاب من هذه الامة المرحومة فی عالم الشهادة ببرکة النبی صلی الله علیه وآله وسلم الا ما هو من
علامات الساعة الکبری کخسف وغیره وفی الاحادیث الصحیحة ان یکون فی هذه الامة مسخ وخسف وقذف
عند القیامة ذلک مسخ الانسان فی البرزخ یکون غالباً فی الکفار والمومنین الظالمین المؤذین
والزانین والمغلین سیما اذا ماتوا وقتلوا علی جنابة کذا المرتدین غیر تائبین فلیس کل من کان کذلک
یکون ممسوخا بل من شاء الله مسخه وعذبه والمسخ لا یکون فی الصلحاء والاولیاء اصلا وان ماتوا
علی جنابة ویکون المسخ فی القیامة کثیرا کما ورد ان کلب اصحاب الکهف یجعل بلعما وبلعم یجعل کلبا
ویدخل ذلک فی الجنة ویلقی هذا فی النار ومن هذا القبیل جعل راس من رفع او وضع راسه فی
الصلوة قبل الامام راس حمار وکذا مسخ آخذ الرشوة وواضع الاحادیث وامثال ذلک کثیر انتهی
وجماعت دیگر میگویند که این نه از اسباب مسخ است بلکه نوعی است از تشبه در افعال وحرکات که
اصناف مختلفه را با هم بهم میرسد بمنزله آنکه در دوره روهیله جماعه از هندیان دستار کج بسته
وزلفین را آویخته چند لفظ پشتو آموخته خود را روهیله وضع کردند ومانند آنها خشونة در معاملات وضرب
وشاق هم بموجب بعمل می آوردند کذا هذا وبحکم من تشبه بقوم فهو منهم آن افراد انسان را که کار
جنیان میکنند در عرب خبیث میگویند وبهندی بهوت اسمی نامند بلی آنکه تغیری در حقیقت
آنها واقع شود همین است که اکثر علماء عراق وعرب این را مسلک مختار گفته اند وهو الاقوی والاصح
نظرا الی الدلیل والیه کان یمیل سیدی للوالد قدس سره فی اثناء البحث فی هذه المسئلة کما وقع
مرارا عدیدة سنه [illegible] هجری منه در مسئله برزخ وتناسخ آنچه از کتاب منقول نموده بودند

باین روح بهم میرسد وآن روح حکم روح الروح او پیدا کند و هر قدر وسعت و اطلاق زیاده تر شود این تصرف
زیاده تر بروز نماید حتی که در حقیقة الحقایق که روح جمیع ارواح است این معنی اتم واوفر تحقق می‌یابد
و از انجناب بر هر روح این تصرف فایض میتواند شد آری استعداد قابل شرط است انچه نیست
آنچه بر قواعد تصرف منطبق می‌تواند شد اما علما ظاهر این قسم را حمل میکنند بر تلبیسات شیاطین و جن زیرا که
این نوع تصرف مینمایند و گاهی نام یکی از بزرگان میگیرند تا مردم بانکار برنخیزند و بتعظیم پیش آیند
و کلام ایشان را باعتقاد بشنوند و دانستن مسائل تصوف و مضامین فصوص نزدیک جنیان اهل کار سهل است
آری بعضی از شیاطین باین نوع تصرف صریح اغوا قصد میکنند و نزد خواص تلبیس ایشان پیش نمیرود
و بعضی از ینها در پرده ارشاد و تعلیم خوگر کردن مردم رجوع بسوی خود قصد مینمایند و درین تلبیس خواص
نیز در رنگ عوام اشتباه پیدا میکنند و بنا بر همین نام یکی از بزرگان و اکابر میگیرند و در زمان
جاهلیت آمدن شیاطین بر بعضی اشخاص بهمین وضع مثل شق و سطیح و دیگر کاهنان آن وقت قریب
بتواتر انجامیده جای انکار نیست والله تعالی اعلم و دلیل علماء ظاهر درین دعوی آنست که اگر این
نوع تصرف از ارواح طیبه انبیا و اولیا یا ملائکه یا حضرت حق واقع ست حال آنکه بالقطع والیقین این
نوع تصرف از شیاطین و ارواح خبیثه واقع است تلبس عظیم لازم آید و اشتباه قوی رو دهد
و دجاجله را ممکن شود که بروز روحی مقدسه را در خود ادعا نمایند و اقوال و افعال آنها جای انکار
نشود و افحام اهل حق لازم آید بلکه دجال اکبر را که بروز حضرت حق بخود ادعا خواهد نمود اسکات و
الزام ممکن نشود و قصصی که از اولیا درین باب منقول است چنانچه در نفحات در ذکر اوحد الدین
کرمانی است و همچنین در فتوحات شیخ اکبر پس بر قصص اولیا در حیات است که بروح زنده دیگر تصرف
کرده او را معطل ساختند و بجای او نطق و تکلم کرده و انمعنی جای اشتباه نیست که در حالت حیات
اگر شخصی ادعاء بروز روحی از ارواح زندگان نماید و قولی و فعلی از و صادر شود بان زنده رجوع
کرده حل شبهه میتوان کرد بخلاف ارواحی که در برزخ اند یا ملائکه یا حضرت حق جل و علا و اهل
مشرب تصوف در تجویز بروز ارواح اولیا مطلقاً خواه زنده و خواه مرده مینمایند ازین دلیل
چنین جواب میگویند که اشتباه و تلبیس چون سریع الارتفاع باشد و قریب الزوال از ان باکی
نیست و این تلبیس و اشتباه از همین قبیل است که بادنی رجوع بدلائل کتاب و سنت

واحکام شرعیه مرتفع میشود اقوال وافعال آنکس را باید که بر معیار شریعت غرّا حمل نمایند اگر مطابق آن باشد
بروز روح پاک است واگر بخلاف آن باشد بروز روح خبیث است ونیز میگویند که این نوع
تلبیس واشتباه در خرقات ابلیسیه ومعرفت ملکه ذوق الٰہی وتمنی شیطانی والہام ملکی ووسوسه
شیطانی وتمثیل بشری که از ملک وجن وشیاطین میشود نیز واقع است وآنچه از طرق رفع این
تلبیس واشتباه در آنجا بکار برده میشود در ینجا ہم جاری خواہد شد ومعہذا باول قارورہ کسرت
بالجمله طریق اسلم ہمین است که امکان را بر قاعدہ تصوف انکار نباید نمود ووقوع را که محل اشتباه است
اسلم نباید داشت که دلیلے بر آن سوای این دو سه نقل بر وقوع قایم نیست وبروز کشوفے که
مجمع علیه صوفیه است ورای این نوع صور بسیار دارد که در کتب تصوف مشروح است اما از شواہد
این بروز در کتب حدیث قصه زید بن خارجه است وابوبکر بن ابی الدنیا فی کتاب من عاش
بعد الموت وقاضی ابوبکر بن فحله ودیگر محدثین روایت کرده اند که بعد از موت وقبل از دفن روح او
بابدن متعلق شده آوازے کرد مضمونش آنکه محمد رسول الله صلے الله تعالے علیه وعلے آله وسلم
النبی الامی خاتم النبیین لانبی بعده کان ذلک فے الکتاب الاول ثم قال القائل علی لسانه
صدق ثم قال ابوبکر خلیفة رسول الله الصدیق الامین الذی کان ضعیفا فی جسده قویا فی امر الله
کان ذلک فے الکتاب الاول ثم قال القائل علے لسانه صدق صدق ثم قال الاوسط اجلد
القوم الذی کان لایخاف فی الله لومة لائم الذی کان یمنع الناس ان یاکل قویهم ضعیفهم
عبد الله عمر امیر المومنین کان ذلک فے الکتاب الاول ثم قال القائل علے لسانه صدق صدق
ثم قال عثمان امیر المومنین وهو رحیم بالمومنین وهو یعاف الناس من ذنوب کثیرة خلت
لیلتان جعلت السنتان کلیلتین ولقی اربع سنین ولا نظام لهم وانتجت الاحمار ودنت الساعة
واکل الناس بعضهم بعضا ثم ارعوی المومنون لے آخر القصة الطویلة واز این قصه معلوم میشود که در آنجا
بروز دو روح شده بود یکے از انها روح زید بن خارجه که با بدن خود متعلق شده تکلم میکرد ودوم
روحے دیگر بود که بعد از ہر کلام او را تصدیق میکرد ہم بر زبان او پس بروز متنازع فیه ثابت
شده ودر کتب حدیث قصه دیگر نیز ہمین وتیره وارد است که الفاظ آن بیاد نیست والله تعالے
اعلم سوال نبیند قوما اتاهم من نذیر من قبلک صریح است در آنکه قوم آنحضرت صلے الله

تعالے علیٰ علے آلہ وسلم در زمان فترہ غافل از تکلیفات شرعیہ بودند این آیہ در سورۂ قصص واقع است و سیاق این آیہ صریح است در مدعا زیرا کہ میفرماید ولولا ان تصیبہم مصیبۃ بما قدمت ایدیہم فیقولوا ربنا لولا ارسلت الینا رسولا فنتبع آیاتک ونکون من المومنین اما آیہ لتنذر قوما ما انذر آباؤہم فہم غافلون پس درین معنے نص نیست زیرا کہ کلمہ ما سہ احتمال وارد الاول ان یکون نافیۃ والثانی ان یکون مصدریۃ والثالثۃ ان یکون موصولۃ و علے الاول یحصل نفی الانذار دون السابقین و در تفسیر نیشاپوری میگوید وقد یقال انما نافیۃ او موصولۃ او مصدریۃ ای ارسلت لتنذر انذار اباءہم او ما انذر اباءہم او ما انذرہ اباءہم فانہم فی غفلۃ فعلے ہذا کونہم غافلین بسبب باعث علے الانذار و علے الاول عدم الانذار سبب غفلتہم انتہے بالجملہ بانضمام این آیہ بآیہ سورۂ قصص یا آیہ وما کنا معذبین حتے نبعث رسولا نجات اہل زمان فترۃ ثابت میشود موافق قاعدہ اہل سنت و جماعت کہ قایل اند بحسن و قبح شرعی منکر وجوب عقلی اند اما کلام در نیست کہ انذار وراء بعث رسول است و زمان آن ست کہ در وی بعث رسول نباشد و از نبودن انذار در زمانے کہ آن زمان زمان فترہ است حکم نجات میشود پس فیما بین حضرت عیسے و آنحضرت علیہما الصلوٰۃ والسلام کہ مدت پنجصد و شصت سال است زمان فترہ نبود کہ اہل آن زمان حکم فترہ پیدا کنند یا نند مکلفین چون صبیان و مجانین معاقب نشوند زیرا کہ علم انبیاء ماتقدم خصوصا حضرت موسے و عیسے در ان بلاد موجود بود و حاملان آن کتب اگرچہ در امور بسیار تحریف کردہ بودند اما در توحید و اثبات نبوۃ و معاد کہ اصول ثلثہ دین است فے الجملہ قدمے میزدند و لہذا در تفسیر نیشاپوری در تحت آیہ سورۂ قصص میگوید من قبل کانت حجۃ الانبیاء قائمۃ علیہم ولکن ما بعث الیہم من تجدد تلک الحجۃ علیہم فبعث اللہ تعالے لتقریر التکالیف و ازالۃ لتلک الفترۃ پس نفی انذار نسبت بقوم آنحضرت و بعث رسول ہر دو متحقق شد و مراد از بعث رسول در آیہ وما کنا معذبین حتے نبعث رسولا آن نیست کہ رسول از ان قوم باشد بلکہ مراد آنست کہ در عالم رسولے بود کہ خبر آن رسول و احکام آوردہ او ولو احیانا بمکلفین برسد و مکلفین را علم آن رسول حاصل گردد کہ وراء مذہب ما در عالم مذہبے دیگر طریقہ ہست کہ آنرا حق و مطابق واقع مے انگارند زیرا کہ ہمین قدر بحث و تفتیش و سوال و تحقیق دین کفایت میکند آرے زمان فترہ در میان حضرت نوح و حضرت

وازین معلوم میشود که درمیان ایشان نیز دعوت عیسوی رسیده بود و ترجمه انجیل را میشنیدند
پس دربن حالت احکام زمان فترة چه قسم جاری میتواند شد و آنچه مرقوم بود که اگر زمان بعث
آنحضرت صلے الله علیه وسلم زمان فترة باشد پس وجه اختلاف درحال ابوین شریفین
چیست که در فقه اکبر کفر ایشان مصرح است و سیوطی و دیگر علماء در ایمان ایشان رسائل
نوشته اند جواب مهربان من چون معلوم شد که زمان بعث آنحضرت زمان فترة نبود بلکه زمان
جاهلیة بود پس اشکال زائل گشت و برتقدیر یکه زمان فترة هم باشد این اختلاف گنجایش دارد
که ایمان و کفر چیزے دیگر است و عذاب و نجات چیزے دیگر کافران زمان فترة را نهایة
کار انست که نجات یابند اما ایمان آنها خود البته ثابت نیست بحث در این است که در
زمان فترة آباء آنحضرت صلے الله تعالے علیه و علے آله وسلم مشرک و کافر بودند که بسبب
غفلت فترة معذب نشوند یا موحد بودند و منتظر بعث آنحضرت صلے الله تعالے علیه و علے
آله وسلم و عزم مصمم کرده بر اتباع آنجناب صلے الله تعالے علیه و علے آله وسلم پس آنچه در
فقه اکبر است که ابوین آنحضرت صلے الله تعالے علیه و علے آله وسلم ماتا علے الکفر با اثبات
نجات ایشان تناقضے ندارد آرے اگر توحید و براءة از شرک از انها ثابت شود البته منافی
آن خواهد بود و نهایت کار این مردم همین است که نجات ثابت میکنند تفصیل این اجمال آنکه
در اثبات نجات والدین آنحضرت صلے الله تعالے علیه و علے آله وسلم علماء را سه مسلک
است اول آنکه ایشان باوجود کفر و شرکیکه داشتند معذب نخواهند شد مثل صبیان و
مجانین بعلت آنکه در زمان فترة بودند و پیش از بعث پیغمبر بمقتضای آیه و ماکنا معذبین حتے
نبعث رسولا تعذیب قبل از بعث مستحق نیست و قد سبق فی هذا المسلک من المنافاة و برین
مسلک هم عبارت فقه اکبر صحیح است زیرا که مدلول او همین قدر است که ماتا علے الکفر تعرض
تعذیب آنها در ان عبارت واقع نیست مسلک دوم آنکه الله تعالی برای آنحضرت زنده ساخت
وایشان ایمان آوردند و این مسلک نیز باعتبار فقه اکبر منازعت ندارد و لهذا شمس الدین کردری
که از اجله علماء حنفیه ماوراء النهر است در فقه خود میگوید و یجوز لعن من مات علے الکفر الا والدی
رسول الله صلے الله تعالے علیه و علے آله وسلم لثبوت انه تعالے احیاهما له حتے امنا به

مسلک سوم اینکه اینها بعقل خود باستماع از ملت ابراہیمی قبح شرک را دریافته ترک آن گرفته
بودند و توحید را معتقد بودند و اصنام را تعظیم نمیکردند و کابراعن کابر بعثت آنحضرت را صلے اللہ
تعالے علیہ و علے آلہ وسلم شنیدہ منتظر قدوم ایشان و تولد ایشان بودند و بدل عزم مصمم
داشتند کہ ہرگاہ آن مسعود بر منصہ ظہور جلوہ گر شود ما ازدل و جان متابعت او اختیار کنیم چنانچہ
قصہ نوری کہ در جبین عبد اللہ والد شریف آنحضرت صلے اللہ تعالے علیہ و علے آلہ وسلم بود
و از بزرگان خود موروث داشت شاہد این مدعا است بیشتر مختار سیوطی در رسالہ خود ہمین مسلک
است پس درین صورت ہم نجات ایشان ثابت میشود و ہم ایمان ایشان زیرا کہ در الوقت
ہمین قدر ایمان اجمالی متحقق میتوانست شد چنانچہ در حق ورقہ بن نوفل نیز ہمین قدر ثابت
است اما برین مسلک ہم عبارت فقہ اکبر از دست نمیرود زیرا کہ شاید عدم ایمان تفصیلے را
و عدم وقوع ایمان معروض علیہ را تعبیر بکفر کردہ باشند اما ابی و ابوک فی النار و لم یوذن
لی بالشفاعۃ فیہما کہ در حق مادر شریف ارشاد شدہ ازین ہر سہ مسلک ابا کلی و منافرت تمام
دارند فالاولی فی ہذہ المسائل السکوت منہ در باب تراویح چنانچہ این حدیث صحیح واقع شدہ کہ
ما کان یزید فی رمضان و لا فی غیرہ علی احد عشرۃ رکعۃ ہمچنان این احادیث ہم صحیحہ وارد شدہ
اند کہ قالت عائشۃ رض کان رسول اللہ صلے اللہ تعالے علیہ و علے آلہ وسلم یجتہد فی رمضان ما لا
یجتہد فی غیرہ رواہ مسلم و عنہا رض کان اذا دخل العشرۃ الاخرۃ من رمضان احیا اللیلۃ و ایقظ اہلہ
و جد و شد المیزر رواہ البخاری و مسلم و ابو داود و نسائی و عن النعمان بن بشیر قال قمنا مع رسول اللہ
صلے اللہ تعالے علیہ و علے آلہ وسلم فی شہر رمضان لیلۃ ثلث و عشرین الی ثلث اللیل الاول
ثم قمنا معہ لیلۃ خمس و عشرین الی نصف اللیل ثم قمنا معہ لیلۃ سبع و عشرین حتے ظننا ان لا
ندرک الفلاح ای السحور پس وجہ تطبیق درمیان این روایات کہ صریح دلالت بر زیادتی و
کیفی و کمی نماز آنحضرت در رمضان بر غیر آن مے کنند و دران روایت کہ نفی زیادت میکنند
ہمین است کہ آن روایت محمول بر نماز تہجد است کہ در رمضان و غیر رمضان یکسان بود
غالبا تعداد یازدہ رکعت مع الوتر میرسید و دلیل برین محمل آنست کہ راوی این حدیث ابو سلمہ است
در تتمہ این روایت میگوید کہ قالت عائشۃ رض فقلت یا رسول اللہ صلے اللہ تعالے علیہ و علے

آله وسلم اتنام قبل ان توتر قال یا عائشة ان عینی تنامان ولا ینام قلبی رواه البخاری ومسلم
ظاہر است که نوم قبل از وتر و در نماز تہجد متصور میشود نه در غیر آن و روایات زیاده محمول بر نماز
تراویح است که در عرف آن وقت بقیام رمضان معبر بود آمدیم بر آنکه قیام رمضان بچند رکعت ادا
میفرمودند در روایات صحیحه مرقومه تعیین عدد ننیامده لیکن از الفاظ مذکوره در جد و اجتهاد آنحضرت
علیه الصلوة والسلام معلوم میشود که عددش بسیار بود و در مصنف ابن ابی شیبه و سنن بیهقی
بروایت ابن عباس رضی وارد شده که کان رسول الله صلی الله تعالی علیه وعلی آله وسلم یصلی
فی رمضان فی غیر جماعة بعشرین رکعة ویوتر اما بیهقی این روایت را تضعیف نموده بآنکه راوی این
حدیث جد ابوبکر ابن ابی شیبه است حال آنکه ابوشیبه جد ابوبکر بن ابی شیبه آنقدر ضعف ندارد که
روایت او بطرح مطلق ساخته شود آری اگر معارض او حدیث صحیح میشد البته ساقط میگشت
وقد سبق ان توهم معارضة الذی اعنی حدیث ابی سلمة عن عائشة المتقدم ذکره لیس معارضا بالحقیقة
فبقی سالما کیف وقد تاید بفعل الصحابة رض کما رواه البیهقی فی سننه باسناد صحیح عن الثابت بن زید رض
قال کانوا یقومون علی عهد عمر بن الخطاب رض فی شهر رمضان بعشرین رکعة وروی المالک فی
الموطا عن یزید بن رومان قال کان الناس یقومون فی زمن عمر رض بثلاثة وعشرین وفی روایة
باحدی عشرة و بیهقی درین هر دو روایت جمع نموده است بااین طریق که اول صحابه کرام عدد زیاده
را که عدد مشهور تہجد آنحضرت بود درین نماز هم اختیار فرموده بودند للعلة المشترکة بینهما وهو ان کلاهما
صلوة اللیل و چون نزد ایشان ثابت شد که آنحضرت درین ماه درین قیام زیاده ازان عدد میفرمودند
و به عشرین میرسانیدند من بعد عدد بیست و سه را اختیار کردند و درین عدد اجماع شده بود و بعد از تحقق
اجماع مراعات این عدد هم از ضروریات گشت در حق قرون متاخره ازین جهت است که فقها درین
امر تشدد میکنند و چیزهای بسیار است که بعد از تحقق اجماع تاکید شدید پیدا کرده اند و قبل ازین چندان
تاکید نداشتند خصوصا چون آن امر مجمع علیه شعار اهل حق گردد و ما به الامتیاز از اهل بدعت شود
و بسبب آن بحقوقی نیز تاکید یکه بعد از قرن صحابه بهم رسیده سابق ازان نبود کما یظهر من تتبع الروایات
فی ذلک و در اختیار این عدد وجوه دیگر هم موجب ترجیح بهم رسیده از انجمله آنکه در غیر رمضان
صلوة اللیل که عبارت از تہجد است بعد و یازده وارد شده آنرا در رمضان که وقت جد و تشمیر است

منہا فی الصحیحین بیع اللحم بالدراہم واتبع بالدراہم جنیبا فانہ صریح فی مفاصلۃ الربویات بتوسط غیر الجنس الی غیر ذلک آرے نزد شافعیہ ومالکیہ وحنابلہ استعمال حیل عند الضرورت جائز است یعنے برائے تخلص از مضیق ودفع ضرر از خود ونزد اکثر حنفیہ برای جلب نفع نیز بے ضرورت کہ معتد بہا است نیز جائز است مالم یکن فیہا اتلاف حق واجب للہ تعالے اولاحد من العباد ومتاخرین ایشان درین تعمق بسیار کردہ اند واستعمال حیل را برای منع وجوب حق نیز جائز داشتہ اند وحرمت را مخصوص گردانیدہ اند بابطال حق واجب شدہ وفیہ بعد لایخفی منہ استعانت بارواح دریں امت بسیار بوقوع آمدہ آنچہ جہال وعوام اینہا میکنند ایشان را در ہر عمل مستقل دانستہ اند بلاشبہ شرک جلی است ونذر اولیا کہ برای قضاء حوائج معمول ومرسوم است اکثر فقہا بحقیقۃ آنہا بے نبردہ اند وآنرا بر نذر خدا قیاس کردہ حکم بردہ بر آوردہ اند کہ اگر نذر بالاستقلال برای آن ولی است باطل واگر برای خدا است وذکر ولی برای بیان مصرف است صحیح است لیکن حقیقت این نذر آنست کہ اہدار ثواب طعام وانفاق وبذل مال بروح میت کہ امری است مسنون وازروی احادیث صحیحہ ثابت است مثل ماوردہ فی الصحیحین من حال ام سعد وغیرہ این نذر مستلزم میشود پس حاصل این نذر آنست کہ ان نسیت مثلا اہدار ثواب ہذا القدر لے روح فلان وذکر ولی برائے تعین عمل منذور است نہ برای مصرف ومصرف این نذر نزد ایشان متوسلان آن ولی میباشند از اقارب وخدمہ وہم طریقان وامثال ذلک وہمین است مقصود نذر کنندگان بلا شبہ وحکمہ انہ صحیح یجب الوفاء لانہ قربۃ معتبرۃ فی الشرع آرے اگر آن ولی را حلال مشکلات بالاستقلال یا شفیع غالب اعتقاد میکنند این عقیدہ او منجر بشرک وفساد میگردد لیکن این عقیدہ چیزے دیگر است ونذر چیزے دیگر منہ رسالہ در لبس احمر دساجیل یکے از علمای روم تصنیف کردہ بود وحضرت شیخ ابوطاہر کردی رح حضرت ولی نعمت ما را فرمودند کہ آنرا مطالعہ نمایند وبر آن چیزی بنویسند ایشان بعد مطالعہ بطریق حاشیہ چیزے بران رسالہ نوشتہ اند ہمین حاشیہ در فہرست مولفات ایشان داخل است ودرین باب مختار آنست کہ ہر احمر حرام نیست بلکہ معصفر فقط وآن ہمچو مورد ومفرح واحمر قانی باشد ومر انبکہ دون ہور واند مثل شنجرفی وپیازی وغیر ذلک مباح اند وبانات سرخ کہ آنرا عربان جوخ احمر گویند بالاجماع جائز است وہمچنین کہاروہ واز ہمین جا

معلوم میشود که مدار بر شوخی رنگ است نه بر حمرة منه فرق در لزوم کفر و انکار آنست که نصیکه در
متعدد وارد شده ان نص را کسے تاویل دور از کار که باعتبار قواعد عربیه و اصول راست نیاید نمود
مدلول ظاهر از انکار نماید پس لزوم کفر متحقق نشد لیکن التزام وقتے متحقق میشود که مدلول نص را
مدلول نص اعتقاد کرده نسبے تاویل انکارش نماید و گوید که هر چند نص وارد شده است اما من این معنی
را قبول ندارم پس لزوم کفر نظر بواقع و نفس الامر است و التزام باعتبار اعتقاد منکر و معنی لزوم کفر
آنست که این عقیده که در حقیقت کفر است وجود لازم مے آید بر قائل آن نداند که جحود و کفر است
منه لولاک لما خلقت الافلاک در هیچ کتاب بنظر نیامده منه از احادیث حرمت سود گرفتن
و دادن مطلقا معلوم میشود الا عند الضرورة التی تکون مخمصة و امثالها فانها مستثناة بالنص
القرآنی الوارد فے حرمة المیتة وغیره و عموم بلوی را مخصص این حرمت ساختن چنانچه در ملک
هندوستان واقع است جراة نمیشود عموم بلوی در طهارت و نجاست البته تاثیر میکند لا فی
الحل و الحرمة منه قاعده اجاره آنست که بر شئے واجب و مندوب منعقد نمیشود و تعلیم قرآن
فرض بالکفایه است و مندوب علی العین پس محل اجاره نیست آرے در خانه کسے رفتن و از صبح
تا شام نشستن و اطفال او را شاغل کردن فعلے است وراء تعلیم که بران اجاره منعقد میتواند شد
در قیه بالقرآن مباح است فینعقد علیها الاجارة رقیه را بر تعلیم قیاس نباید کرد و بذلک یندفع
التعارض و آنچه در ترجمه مرقوم است که نگرفتن اجرت عزیمت و گرفتن رخصت باین معنی است
که اگر وقت تعلیم شرط نکرده بود و بعد از تعلیم بمکافات آن نعمت چیزے قصد کنند قبول آن چنین
رخصت است که بظاهر اجرت نیست و نگرفتن آن عزیمت که موضع طمع و نقصان اجر است
احتیاط مقتضی آنست و گرفتن اجرت بر رقی در عراکیم بالاجماع جائز است لا باس به و تعلیم قرآن را
متاخرین جائز داشته اند که باجرت توان کرد اما مراد ایشان همین تعلیم است که در دیگر افعال دیگر
وراء تعلیم مشروط باشند تا محل اجاره توانند شد بمحض تعلیم مثلا شخصے پیش شخصے بیاید
که مرا فلان آیت تعلیم کن و این از وے مزدوری خواهد که این اجرت بالاجماع بین المتقدمین
و المتاخرین حرام است منه در حق اصحاب کهف مذهب مشهور و جمهور علیه همین است که ایشان
احیا اند و همراه امام مهدی خواهند برخاست و در نصرت ایشان مشغول خواهند بود و بعد از ان

خواہند مرد ولیکن ادلۂ صحیحۃ المأخذ قویۃ الدلالۃ برین امر از روی روایات یافتہ نمیشود و در تفسیر
در منثور و دیگر تفاسیر روایات ضعیفہ بوی ازین دعوی بمشام میرسانند و در نظم قرآنی ہم
اشارہ باین معنی است و قصہ فرستادن حضرت علی کرم اللہ وجہہ برای دعوت ایشان بانیکس
دیگر موضوع است یاد دارم کہ صاحب تنزیہ الشریعۃ و دیگر محدثین حکم بوضع آن کردہ اند
اما در بعضے طرق ضعیفہ وارد است کہ شب اسرا آنحضرت بران جماعت گذشتہ دعوت فرمودند
و ایشان اجابت کردہ باز بخواب رفتہ اند واللہ تعالیٰ اعلم مسئلہ لفظ حدیث در مسلم و ترمذی
اینست کہ معاویۃ بن ابی سفیان سعد ابن ابی وقاص را گفت ما منعک ان تسب ابا تراب
یعنے جانب داران معاویہ بن ابی سفیان این لفظ را تاویل میکنند و گویند مرادش این بود
کہ چرا با حضرت علی مرتضیٰ رض درشتی در کلام نمے کنی و نمے فہمانی کہ دست از حمایت قاتلان
عثمان بردار و در مقام قصاص بما سپار ولیکن درین توجیہ خدشہ بخاطر میگذرد اول آنکہ
برین تقدیر میباید کہ این گفت و شنید در ایام حیات امیر المومنین علی رض بودہ باشد و از روی
تاریخ ملاقات سعد با معاویہ درست نیست زیرا کہ سعد از ابتدای فتنہ در موضع عقیق کہ بیرون
مدینہ است منزوی شدہ بود بان ایام آمدن معاویہ در مدینہ منورہ اتفاق نیفتاد بلکہ بعد از
صلح از امام حسن رض برای حج آمدہ و با اہل مدینہ ملاقات نمودہ دوم آنکہ جواب سعد اما ما ذکرت
فلانا الی آخرہ ازین توجیہ ابا صریح دارد چہ کثرت فضائل شخص مانع از نصیحت و پند گوئی نمیشود
بلکہ بہتر ہمین است کہ این لفظ را بظاہرش جاری باید داشت نہایت کار آنکہ ارتکاب این
فعل شنیع یعنے سب یا امر سب از معاویہ بن ابی سفیان لازم خواہد آمد و لیس ہذا باول قارورۃ
کسرت فے الاسلام چہ مرتبہ سب کمتر از قتل و قتال است لما روی فی الحدیث الصحیح سباب المومن
فسوق و قتالہ کفر و ہرگاہ قتال و امر بالقتال یقینی الصدور است ازان گزیر نیست بالجملہ اصلح
ہمین است کہ وی را مرتکب کبیرہ باید دانست و زبان از طعن و لعن بند باید نمود والا یقال فی من زنی
و من شرب من الصحابۃ رضی اللہ تعالیٰ عنہم اجمعین و ہر جا ہی خطای اجتہادی را دخل دادن
خالی از سماحت نیست **جواب سوال** حافظ صدر الدین حیدر آبادی در استفسار مسئلہ وحدۃ
الوجود و وحدۃ الشہود از مولانا شاہ عبد العزیز دہلوی قدس سرہ العزیز **اول** معنی این دو کلمہ

مقام کشف وکرامات است یک مقام است درینجا طریق دو یک معتبر و یک غیر معتبر ودر هر دو
طریق اکثر اولیاء کمل شده اند چنانچه جناب حضرت شیخ احمد سرهندی رح بطرف شهود رفته اند و
مقلدان حضرت موصوف بران طریق قایم غرض اینست که هرچه احوال شیخ موصوف انجناب
دریافته باشند ارقام فرمایند که طمانینت ازان حاصل آید لتہبے جواب از مولانا صاحب. صاف توحید
وجودی مجمع علیه صوفیه است الاحضرت شیخ علاؤ الدوله سمنانی از متقدمین و حضرت شیخ احمد سرهندی
مجدد الف ثانی از متاخرین بتوحید شهودی رفته اند و تحقیق آنست که وحدة وجود در مرتبه ذات و مرتبه
اطلاق حق مبین است و توحید شهودی که خبر از غیریت میدهد در مراتب تعینات واجب القبول
است پس هر دو امر در واقع تحقیق دارند حکمت الهی در ابتداء نشو و نما کمال امت محمدیه علے صاحبها
الصلوة والسلام والتحیة القاء علوم توحید فرموده تا مردم از معنی قرب و معیت و حضور و همراهی جناب
حضرت حق عزوعلا متلذذ شوند و در زهد و مجاهده غایب بازمی نمایند و لنعم ما قیل ع حضاره قلندر
سزوار بمن نمائی ؂ که دراز و دور دیدم ره و رسم پارسائی چو هر گاه این معرفت پخته شد رفته
رفته در فهم کلمات عارفان طریقت مردم کج فهم راه الحاد پیمودند و این معرفت را دستاویز و وسیله
ابطال شرایع و تکلیفات نمودند و مذهب شیخ محب الله اله آبادی که ظاهرش قدم در وادی
الحاد میزند شیوع تمام و رواج مالاکلام یافت عنایت خداوندی حضرت شیخ احمد سرهندی را برروی
کار آورد و او علوم غریبه را بر ایشان القا فرمودند من قبیل تعدیل الحار بالبارد و الرطب بالیابس
حتے که اعتدال کامل تمرد از ان مردم جاہی کرده بالکل ممزوج بحق ارتفاع و انتفا پذیرفت آمین ست
مصداق مضنے مجددیه والله تعالے اعلم و علمه اتم و احکم

بسم الله الرحمن الرحیم

سوال از مرزا حسن علی صاحب بخدمت مولانا شاه عبد العزیز صاحب قدس سره العزیز
در مذهب اهل حق قول بالبداء باطل است چنانچه تفصیل تمام دلائل عقلیه و براهین نقلیه در کتب
احادیث و تفاسیر و کلام مصرح است و آنچه در کلام حضرت فخر المحدثین امام المتصوفین جناب شاه
ولی الله صاحب قدس سره ثبوت بداء در کتاب همعات مذکور شده بکدام معنے باید فهمید و بکدام محل

صحیح حمل باید نمود تا مخالف کتاب و سنت نباشد عبارت ہمعات اینست و اراده و قضای حوادث از آن تجلی فواره صفت جوش میزند و مبدا اوست حوادث همان اراده است و آن اراده را نیز اسباب دیگر اند بعضی مستتر مثل قوای کواکب و افلاک و طبقه کلیه که مدبر شخص اکبر است و بعضی ظاهر مثل ادعیه طلاب علی و حوادث از اسفل مرتفع میشود درین موطن محو و اثبات و مبدا نسخ واقع میشود و همین تجلی است که مرقی بنی آدم خواهد شد در صعود الی اخرہ قال و امام بغوی در تفسیر معالم التنزیل در بحث آیه یمحو الله ما یشاء و یثبت و عنده ام الکتاب نقل فرموده مراد از محو و اثبات که موہم بداست چه خواهد شد و ہذہ عبارته عن عمر و ابن مسعود رضی انهما قالا یمحو السعادة و الشقاوة ایضاً فیمحو الرزق و الاجل و یثبت ما یشاء عن عمر رضی الله عنه انه کان یطوف بالبیت و هو یبکی و یقول اللهم ان کنت کتبتنی فی اہل السعادة فاثبتنی فیها و ان کنت کتبت علی الشقاوة فامحنی و اثبتنی فی اہل السعادة و المغفرة فانک تمحو ما تشاء و تثبت و عندک ام الکتاب و مثله عن ابن مسعود و فی بعض الآثار ان الرجل یکون قد بقی له من عمره ثلثون سنة فیقطع رحمه فیرد الی ثلثة ایام و الرجل قد یکون بقی من عمره ثلثة ایام فیصل رحمه فیرد الی ثلثین سنة انتهی پس مراد از محو و اثبات که موہم بداست چه در احادیث اول و زیادت بنا بر صلهٔ رحمی و کوتاهی بنا بر قطع رحم در حدیث آخر چیست و اگر بر قضای معلق و مبرم حمل کنند خالی از تکلف نیست جواب از مولانا شاه عبد العزیز صاحب محدث دهلوی — بدا در کتاب ہمعات بمعنی تجدد اراده واقع است که منشأ بداست و در بخاری در حدیث اعمی و اقرع و ابرص که بدا الله عز و جل ان یبتلیهم واقع شده نیز همین معنی است و بدا بمعنی تجدد اراده مخالف مذهب حق نیست زیرا که اہل سنت قاطبة اراده را از صفات قدیمه ازلیه حضرت باری میدانند و تعلقات آنرا حادث میدانند و حضرت ایشان در کتاب ہمعات و در کتب دیگر اراده را در مرتبه ذات صفت قدیمه ازلیه میدانند و در مرتبه تجلی اعظم اراده را حادث اثبات میفرمایند پس قدم اراده در مرتبه ذات است و حدوث آن در مرتبه متاخر از مرتبه ذات که مرتبه تجلی اعظم است و هرگاه حدوث و قدم در دو مرتبه واقع شد تخالف برخاست از مرتبه تجلی اعظم را که مدبر شخص اکبر است و علمای ظاهر نمیدانند و اثبات نمیکنند پس نزد آنها حدوث اراده در هیچ مرتبه گنجایش نماند بلکه تعلق همان اراده قدیمه را حادث انگاشتند و هذا قریب من النزاع اللفظی و در آیه کریمه نیز اشارتی باختلاف مراتب معلوم میشود زیرا که فرمودند یمحو الله ما یشاء و یثبت

باز فرمودہ اند وعندہ ام الکتاب صریح دلالت دارد برآنکہ محو و اثبات در جائے و ام الکتاب در مرتبہ دیگر است
معہٰذا بحوالہ اثر حضرت عمر و ابن مسعود رضی اللہ عنہما نیز رفع تخالف باختلاف مرتبتین توان فہمید علمائے ظاہر
بتقاضائے مقام و بسبب عدم رفع تخالف میفرمایند و لا باس بذلک لانہم لا یثبتون مرتبۃ سوی الذات
المقدسۃ اما الصوفیۃ فلما اثبتوا التجلیات و مرتبۃ التجلیات متاخرۃ عن مرتبۃ الذات امکن لہم القول
بحدوث الارادۃ فی تلک المرتبۃ من غیر لزوم محذور و در کتاب ہمعات و دیگر تصانیف ایشان اثبات
حدوث ارادہ و قدیمہ درین مرتبہ مفصل مذکور است چنانچہ بعد از تامل واضح خواہد شد **سوال** اگر [illegible]
نزد اہل حق یعنے اہل سنت و جماعت صحیح و ثابت شدہ بہ براہین نقلیہ و عقلیہ کہ ماسوائے انبیا و رسل
و ملائکہ علیہم السلام عصمت واحدے ثابت نیست حتے کہ اگر کسے را معصوم گویند درست نیست
و لہٰذا متکلمین و فقہا رحمہم اللہ اطلاق عصمت بہ غیر انبیاء و ملائکہ روا ندارند پس آنچہ جناب فخر المحدثین
حضرت شاہ ولی اللہ صاحب قدس سرہ در تفہیمات الٰہیہ وغیرہ صفات اربعہ کہ عصمت و حکمت و وجاہت
و قطبیت بالذات است برائے حضرات ائمہ اثنا عشر علیہم السلام ثابت کردہ اند و آن ہدایت مآب نیز این
مراتب را در رسالہ کہ در بیان اعتقادات بحضرت ایشان تالیف فرمودہ اند رقم نمودہ اند آنرا بکدام محل صحیح حمل
باید نمود و دلیلے از کتاب و سنت و اجماع امت بران کدام است و جواب تخالف این قول کہ بہ نسبت
مذہب اہل سنت نمایان شدہ چہ خواہد شد و مع ذلک منافی تفضیل خلفائے ثلثہ رضی اللہ عنہم خصوصا
حضرات شیخین خواہد بود حال آنکہ این مسئلہ تفضیل مجمع علیہ اہل سنت است عند من یعتمد بہ و علاوہ
آن خود جناب افادت مآب ہدایت انتساب حضرت شاہ ولی اللہ صاحب بہزار ضبط و بسط و طمطراق
تمام این مسئلہ را یعنے تفضیل خلفائے ثلثہ سیما شیخین را رضی اللہ عنہم بدلائل نقلیہ و عقلیہ کشفیہ
وجدانیہ بتقریر وافی و مثال شافی و ترتیب کافی تحریر فرمودہ اند پس جواب تخالف و تعارض
این مسئلہ ممہدہ ثابتہ متفق علیہا بآن مسئلہ غریبہ غیر ثابتہ عند اہل حق یعنے اہل سنت
و جماعت چہ خواہد شد بینوا توجروا **جواب** از مولانائے ممدوح عصمت و حکمت و وجاہت نزد
صوفیہ معانی اصطلاحیہ دارند خصوصا در کتب مصنفہ حضرت والد ماجد قدس اللہ سرہ مفصل مذکور اند
این وقت بسبب شدت بیماری امکان نیست کہ تمہید مقدمات نوشتہ آید اگر کتب مصنفہ ایشان
موجود باشند مطالعہ باید نمود واضح خواہد شد و شرح این مقام از تصانیف شاہ محمد عاشق پھلتی ہم

فی المہد وکہلا الی آخرہ وامثال آن در حق اکثر اولیا بہ ثبوت پیوستہ اول در حق ابوبکر صدیق رضی
اللہ عنہ کہ ان اللہ یکرہ فوق السموات السبع ان یخطا ابوبکر فی الارض دوم در حق علی مرتضے
رضی اللہ عنہ کہ دعا کردند اللہم ادر الحق حیث دار وگفتند ادرہ حیث دار الحق و معنے قطبیت باطنیہ آنست
کہ حق تعالے بعضے بندگان خود را مخصوص سازد کہ مہبط فیض الٰہی اولاً بالذات ایشان باشند و از ایشان
بدیگران منتقل شود گو بظاہر کسے تلمذ و اکتساب از ایشان نکردہ باشد مانند آنکہ شعاع آفتاب از راہ روزنے
در خانہ بیفتد پس اولاً آن روزن روشن شدہ و بواسطہ آن تمام اشیای خانہ روشن شود و این را قطب
ارشاد نیز نامند بخلاف قطب مدار بالجملہ اثبات این صفات اربعہ عند التحقیق نہ مخالف مذہب اہل سنت
است گو ظاہر بینان از اطلاق این الفاظ تحاشی نمایند و نہ مخالف تفضیل شیخین کہ مجمع علیہ جمیع
اہل حق است زیرا کہ مدار آن تفضیل بر اکثریت ثواب است عند المتکلمین و جائز است کہ خدای تعالی
بعضے بندگان خود را مخصوص بزیادت ثواب گرداند ہر چند فضائل و دیگر صفات کمال در غیر آنہا
بیشتر باشد و مصنف کتاب ہمعات قدس اللہ سرہ مدار تفضیل شیخین بر تشبہ انبیا داشتہ است در
است و رفع شبہات و ترویج دین و نگاہداشتن مردم از بدعت و اجرای جہاد و امر بالمعروف و نہی
عن المنکر و ظاہر است کہ زیادتی شیخین در این امور اوضح کالشمس و ابین من الامس است و لہذا
قال اکثر المتکلمین التفضیل عندنا بالتوفیق لا بالفضائل فقط **سوال** از مرزا حسن علیصاحب ـ کتاب
صواعق موبقہ در رد مذہب روافض خذلہم اللہ تعالے کہ تالیف نصر اللہ کابلی است بملاحظہ شریف
در آمدہ باشد و بعد ازانکہ ملحوظ نظر فیض اثر شدہ باشد فرقے در تصنیف آن و تصنیف جناب افادت
مآب کہ تحفہ اثنا عشریہ است چیست و معاندان این دیار خصوصاً روافض خذلہم اللہ بطریق
ژاژخائی و بیہودہ گوئی خیلے شور و شغب میکنند کہ کتاب مستطاب تحفہ اثنا عشریہ ترجمہ صواعق
موبقہ است ہر چند سوال این معنی با مخلصان و فدویان را لاطائل و بیہودہ مینماید و از جملہ بدیہی
البطلان است و ہر کس کہ از مایہ علم الٰہی بہرہ داشتہ باشد این خبر را از محکے عنہ مخالف خواہد انگاشت
لیکن بعضے کسان این ناکس را بسیار تنگ کردند لہذا این امر نامرضی را موجب سمع خراشی
جناب عالی انگاشتہ شد **جواب** از شاہ صاحب ممدوح ـ در وقت تصنیف تحفہ اثنا عشریہ از کتابہای
اہل سنت کہ در رد مذہب شیعہ و کتب شیعہ کہ در رد مذہب اہل سنت تالیف شدہ سہ قسم بہم رسیدہ

مبلین این کتاب وبدان اعتقاد سست شوند یا ترک نمایند الحمد لله که این معنی حاصل شد ونیز اگر تأمل کنند
روافض راهرگز جای نیست زیراکه این کتاب اگرچه بمواقع است آخر اثبات مذهب اهل سنت
میکند ورد مذهب روافض مے نماید اینها را چه کار از آنکه تفتیش کنند که گویند که کیست جواب باید نوشت
واین طعن جواب نمیتوانند شد آرے بعض اهل سنت که آنها را الشهرت این کتاب نسبت باین فقیر
عرق حسد بجوش آمده میخواهند که نسبت باین فقیر درمیان نماند جواب سخن ایشان گذشت که فقیر
دعوی این کتاب نمیکند وفخر خود نے خواهد منظور فقیر غرض ازین مقدمات سلوک این طریق جدید
برادران اولے الالباب وطالبان راه صواب بود والحمد لله که حاصل شد سوال از شیخ ذوالفقار طیبجان
مبعوث شدن رسول الثقلین جهت هدایت عالم ودعوت اسلام است ونازل شدن قرآن بزبان
عربی برای سهولت فهم وادراک غوامض آن باهل عرب پس این قرآن جهت سهولت دریافت
اهل عجم وفرنگ وهند وسند وبنگاله وغیره اقالیم وجزائر وبنادر که السنه متغایره ولغات مختلفه دارند
کافی نیست بلکه اصلا فهم آنها بعبارت ومعانی آن نرسیده اند زبان اکثری از اقوام اطراف وجبال
باوصف سعی وکوشش تعلم تلفظ کلام الله بصحت ادا نمیگردد ودعوت اسلام هم درروقت پیغمبر خدا
وخلفای برحق او باکثر از ساکنان اقالیم واطراف عالم مثل پیگو ونیپال وغیره نرسیده وبعد ازان
نیز سلسله جنبانی دعوت اسلام بآنها نگردیده پس اتمام حجت بطور ساکنان دیار عرب براین اقوام بافته
نمیشود وخدای تعالے برهمه بندگان خود رحیم ومنصف است واحدے را زیاده از طاقت او تکلیف نمیدهد
درخصوص این قوم که دعوت رسول وخلفای برحق برایشان نرسیده وکتاب احکامے جهت سهولت
فهم آنها معاد نگردیده در مواخذه چنانکه مروی است داخل باشند یانه اگر باشند شبها تیکه برین لازم
مے آید مخفی نیست جواب هرچند آنحضرت صلے الله علیه وسلم مبعوث شدند برای ارشاد وهدایت
همه ساکنان جمیع اقطار وبلدان وجزائر وجبال لیکن بعثت اولے آنحضرت بسوی جن وانس عرب
بود وبواسطه عرب بدیگران یعنے فارس وروم وبواسطه آنها به سند وهند وعلم جرا الے الجزائر
والجبال پس نازل کردن قرآن اولا بزبان ولغت واسلوب کلام عرب واعجاز آنها از معارضه
اش اختیار فرمودن ضرور افتاد تاعرب بخوبی دقایق این کلام را ومعانی او را باساکنان عراق وعجم
وخراسان رسانند وآنها به سند وهند وترکستان رسانند بهذا واگر رعایت هرقوم کرده قرآن را

دعوی ہدایت خلق اللہ فرمود آن ہدایت واضح شد پس حاجت اثبات نبوت نماند کہ معنی
نبوت ہمین است و لیس بعد العیان بیان و این ہر دو طریق نزد ساکنان جزائر و جبال و بیابان
و دنبال متحقق است اگر بالفرض کسے از انہا ازین ہر دو طریق محروم ماند حکم او حکم اہل فترت خواہد بود
علی اختلاف المذاہب چنانچہ در کتب اصول مثل مسلم و عضدی شرح و مبسوط است سوال
اخبار و تواتر و آثار بجز یقین ثابت است کہ در ہند از تاریخ کثیرہ کہ قوم ہنود آنہا را خالق و بعضے را نقدراً ای
خود را دانند گذشتہ و در اجہای با شوکت و قوت و طاقت بسیار بودہ اند از جملہ انہا ہیچ کدام پیغمبر
قوم ہم مبعوث شدہ و کدام کتاب برای ہدایت آنہا بلغت ہند یا دیگر نازل گردیدہ است یا نہ و وجہ
عدم آن کیست جیست جواب مفاد آیہ قرآنی و ان من امۃ الا خلا فیہا نذیر آنست کہ در ہر امتے
ترسانندہ گذشتہ است کہ از ارتکاب قبائح و اتلاف حقوق بترساند عام از انکہ آن ترسانندہ
از انبیا باشد یا از علما و عاظ یا از اولیا و عرفا و اگر از احوال مختلفہ مثل روم و حبش و ترکستان و ختا
و ختن تفتیش کردہ شود ہرگز نشان پیغمبری نمی دہند کہ در آنہا گذشتہ باشد بلکہ مفہوم نبی را ہم نی
شناسند اعتقاد عظمت و بزرگی عبادت و زہاد و تارکان دنیا و خلوت نشینان در طبائع آنہا مستحکم
است و معاملہ حضرت حق با ہر فرقہ مختلف است باختلاف استعدادات آنہا و باختلاف طور تمدن
آنہا در دیار عرب از زمین تا شام و مصر بیک رنگ ہدایت الہی ظہور فرمود انبیا و رسل را مبعوث
فرمود و معجزات بر دست آنہا آفرید و کتابہای نازل فرمود زیرا کہ این بلاد آماجگاہ غلبہ [illegible] اگرچہ
از بعضے بشر بہ بعضے بشر باشد بسبب بعد مکانے یا بعد زمانے ہمین طریق می دانستند کہ
بیاید و پیغام زبانی برساند یا خطے ہمراہ خود بیارد و آرے نشان راستی آن قاصد لزوم طلب می شد
چنانچہ در امرا و ملوک و سلاطین حالا ہم ہمین مروج است کہ فرمانے یا رقعہ بدست معتبرے خود
میفرستند و برای تصدیق او بعض چیزہای مخصوص از ملکی و خیل و فوج ہمراہ او میدہند لیکن
اہل این بلاد را کہ دیار عرب است طریق ہدایت ہمین طور مقرر شدہ و ہنود را چون این طور
معتمد علیہ نبود بلکہ ظہور حضرت حق را در بعض چیزہا و تکلم بزبان حق با صدور افعالے کہ مخصوص
بمرتبہ الوہیت است از خوارق عادات و حکمرانی در مخلوقات نیابت حق میدانستند لہذا بایشان
ہمین وضع معاملہ واضح شد و ہنود تا نوبسانیدند تا مدت دراز قیام ہدایت ایشان ہمین اسلوب

ما نا چنانچه از کتاب جوگ باسشت و رامایَن و بھاگوت معلوم میشود تا آنکه بیاس نام شخصے پیدا شد و باغوای شیطانی تمام مذهب آنها را برباد داد و شرک و بت پرستی رائج کرد بعد ازان همه هنود مشرک شدند و صورت پرستی پیش نهادند آری اختلاف شرائع باختلاف اقوام مثل کاینت کبهری و مهاجن از قدیم درانها بود و این معنی هم در شرائع قدیمه ما اصلے دارد چه در سبط از اسباط بنے اسرائیل مخصوص باحکامے چند بودند بلکه در شریعت ما نیز بنی هاشم به مصرفیت خمس و حرمت زکوة و حرمت تنفیل مخصوص اند و تمام قریش باستحقاق خلافت ممتاز و مشرکین عرب را بخریه نیست لا نقبل منهم الا الاسلام او السیف بالجمله اوتار هنود مظاهر حق گذشته باشند خواه از افراد بشر باشند خواه از شیر ماهی مثل عصای حضرت موسے و ناقه حضرت صالح لیکن عوام این فرقه بسبب قصور فهم درمیان ظاهر و مظهر فرق نکرده همه را معبود ساختند و در ضلالت افتادند و همین است حال فرقهای بسیار از مسلمین مثل تعزیه سازان و مجاوران قبور و جلالیان و مداریان والله اعلم بحقیقة الحال فقط

سوال از غلام علی شاه صاحب - حضرت سلامت - السلام علیکم و رحمة الله نماز بطرف قبر و تصویر اگرچه از انبیا باشد حرام است پس استقبال جدر کعبه و حجر اسود و مقام ابراهیم علیه السلام که مشابهت باطراف قبور دارند چرا واجب کرده اند و حجر اسود که جای تقبیل انبیا است علیهم السلام نسبت بایشان دارد و مقام ابراهیم که مناسبتے با ابراهیم علیه السلام پیدا کرده مے تواند که از انوار خلت حضرت ابراهیم علیه السلام حظے گذاشته باشد جدر کعبه مطاف انبیا و ملائکه علیهم السلام است و محل ورود برکات مسجود یعنی حضرت حق سبحانه پس باین وجوه استقبال آنها واجب کرده اند لیکن خدشه ما باقی است غیر حق پیش کسے سجده چرا باشد بنوا توجروا

جواب اصل حقیقت اینست که تمام کعبه قبله مسجود است بنا بر آنکه بیت الله منسوب بجناب الٰهی است ملاحظه انبیا سابقین و باقی هیچ نیست و لهذا اگر جدر آن منهدم شوند نعوذ بالله منه چنانچه در وقت حجاج بوقوع آمد و یا حجر اسود دور شود چنانچه در عهد قرامطه بوقوع آمده یا مقام ابراهیم را کسے دور سازد فضای کعبه قبله است قبله بودن بر خشت و چوب و سنگ موقوف نیست پس درین صورت هرگز ملاحظه معنی که در نفس ماتشم و مطاف فلان نبی یا ولی یا ملک است اصلا درمیان نیست با نیز چه شرک دران جاری نیشود بخلاف قبور انبیا و اولیا و تصاویر بزرگان که درانها نسبت بآن بزرگان صریح است و تخمین است

انہارا مستقبل و مسجود الیہ میدانند پس فرق واضح شد و جای اشکال نماند و در مقام ابراہیم چیزے دیگر بجز امامت ابراہیم علیہ السلام اصلاً ملاحظہ نیست امام بودن چیزے دیگر است و مسجود لہ بودن چیزے دیگر و آنہم بنابر استحباب نہ بنابر وجوب حتے لو صلے فی ای مقام شاء من المسجد الحرام اجزأتہ الصلوٰۃ وہو المذہب الاصح چنانچہ در حق کعبہ آمدہ است کہ بیت اللہ است ہمچنین در حق حجر اسود بالخصوص آمدہ است کہ الحجر الاسود یمین اللہ فی الارض لو سیمان او دست بوس خداست و عظمت او ہمین جہت است چون منسوب بخدا شد ہر کعبہ وجہ مسجود الیہ شدن ہم باشند آرے این نسبت را نص صریح متواتر مے باید و آن در غیر کعبہ و بیت المقدس مفقود است و بہمین وجہ گفتہ بودند بنی اسرائیل اجعل لنا الٰہا کما لہم الہۃ و حالا ہیچ چیزے در عالم منسوب بحضرت حق نیست بلا واسطہ الا فضای کعبہ یا فضائے حجر معلق و آن منسوخ است و این ثابت ہر چہ از منسوبات دیگر مسجود الیہ واقع میشود از قبیل تصاویر یا معابد اسلاف ہمہ منسوب بغیر خداست بالجملہ فرق بسیار است باندک تامل ظاہر میشود در تفسیر فتح العزیز در آخر سیپارہ الم در تفسیر آیت و عہدنا الی ابراہیم و اسمٰعیل ان طہرا بیتی للطائفین و در اول سیپارہ سیقول در تفسیر قل للہ المشرق والمغرب یہدی من یشاء الی صراط مستقیم الی آخر الآیات ملاحظہ باید نمود اسرار عجیبہ ظاہر خواہد شد و این قدر تامل در رفع این اشکال کافی و شافی است کہ ہرگاہ انبیا بطرف این خانہ سجدہ کردہ اند و این حجر را تقبیل نمودہ اند پس نزد آنہا عظمت این ہر دو چیز بجہہ وجہ بود اگر سبب آن بود کہ ہر نبی لاحق تقبیل و سجدہ نبی سابق را ملاحظہ مے نمود پس تسلسل در انبیا و قدیم بودن آن مکان لازم آید و اگر سبب این نبود محض نسبت بخدا بود و حالا ہم ہمین علت موجود است اگر انبیا سابقین میکردند یا سجدہ بالسنت مے نمودند آنہم شریک بودند یا امتثال بدین امر پس امتثال را نیز ملاحظہ این معنی در میان نیست والسلام و الاکرام سوال ہدوا قصہ باغ فدک ۔ روی مسلم عن عائشۃ ان فاطمۃ بنت رسول اللہ صلے اللہ علیہ وسلم ارسلت الی ابی بکر تسال میراثہا من رسول اللہ صلے اللہ علیہ وسلم الی آخر الحدیث در بخاری است فغضبت فاطمۃ و خرجت عنہ ولم تتکلمہ حتے ماتت و نیز در بخاری است من اغضبہا فقد اغضبنی روی مسلم عن عمر انہ قال لعلی و عباس فی حدیث طویل فرایتماہ یعنے ابا بکر کاذبا و اثما

وغادرا خائنا قال عمر والله یعلم انه لصادق بار راشد تابع للحق ثم توفی ابوبکر وانا ولی رسول الله
صلی الله علیه وسلم وولی ابوبکر فرأیتمانی کاذبا آثما غادرا خائنا والله یعلم انی لصادق بار راشد
تابع للحق ودر مدارج النبوة است این روایت وقف محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبد مناف
هذه القریة المعلومة بحدودها علی فاطمة علیها السلام وقفا محرما علی غیرها موبدا علیها من بعدها علی
ذریتها فمن بدله بعد ما سمعه فانما اثمه علی الذین یبدلونه ان الله سمیع علیم جواب روایت اول
در صحیح مسلم است واز این روایت هیچ تقصیر ابوبکر رضی الله عنه ثابت نمیشود زیراکه ایشان خبر از
روایت حدیث که خود از آنحضرت شنیده بودند و حضرت علی و حضرت عباس و حضرت عمر و حضرت
عثمان ودیگر عشره مبشره نیز شنیده بودند چنانچه از روایت آینده صریح معلوم میشود هیچ نکرد
و بیان مسئله شرعی قباحتی ندارد واز الفاظ خشونت و خصومت و بی ادبی از این روایت
مفهوم نیست و به خشم آمدن حضرت خاتون رضی الله عنها و ترک کلام و ملاقات تا چندروز نیز تقصیر
حضرت ابوبکر ثابت نمیشود زیراکه حضرات معصومین در بعضی اوقات بی تقصیر هم بخشم می آیند
چنانچه حضرت موسی علیه السلام بر حضرت هارون علیه السلام در مقدمه گوساله پرستان خیلی
بخشم آمدند چنانچه در کلام الله منصوص است بر همین قیاس خشم حضرت خاتون بر حضرت صدیق
باید فهمید علاوه آنکه روایت هر چند مشکل حتی توفیت واقع شده ودر دیگر روایات اهل سنت و
امامیه رضامندی حضرت خاتون از حضرت صدیق ثابت شده وقاعده اصول است که المثبت
مقدم علی النافی اما روایات اهل سنت پس در مدارج النبوة و کتاب الوفا بیهقی و شرح
مشکوة موجود است بلکه در شرح مشکوة شیخ عبدالحق نوشته که ابوبکر صدیق بعد این قصه بخانه
فاطمه رفت ودر گرمی آفتاب بر در بایستاد و عذرخواهی کرد و حضرت زهرا از وی راضی شد ودر ریاض
النضرة نیز این قصه بتفصیل مروی است ودر فصل الخطاب بروایت بیهقی از شعبی نیز همین قصه
مرویست که ابن السمان در کتاب الموافقة از اوزاعی روایت کرده که گفت بیرون آمد
ابوبکر بر در فاطمه در روز گرم و گفت نمیروم از اینجا تا راضی نگردد از من بنت پیغمبر خدا صلی الله علیه
وسلم در آمد بر وی علی پس سوگند داد بر فاطمه که راضی شو پس راضی شد فاطمه اما روایت امامیه پس
صاحب محاج السالکین وغیر او از علمای ایشان روایت کرده اند ان ابابکر لما رای فاطمة

انقبضت عنه ہجرته ولم تكلم بعد ذلك في امر فدك كبر ذلك عنده فاراد استرضاءها فاتاها فقال لها
صدقت يا ابنة رسول الله فيما ادعيت ولكني رايت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقسمها فيعطي
الفقراء والمساكين وابن السبيل بعد ان يؤتي قوتكم وللصانعين فقالت افعل فيها كما كان ابي
رسول الله صلى الله عليه وسلم يفعل فيها فقال ذلك والله على ان افعل فيها ما كان يفعل
ابوك فقالت والله لافعلن ذلك فقال اللهم اشهد فرضيت بذلك واخذت العهد عليه وكان
ابو بكر يعطيهم منها قوتهم ويقسم الباقي فيعطي الفقراء والمساكين وابن السبيل انتهى عبارت مرويه
در محجاج السالكين وديگر كتب معتبره اماميه وحديث من اغضبها فقد اغضبني نيز صحيح است
ليكن ہر كه از لغت عرب في الجمله وقوف دارد ميداند كه اغضاب در لغت عرب آنست كه شخصے
بقول يا بالفعل در غضب آوردن شخصے قصد نمايد پر ظاہر است كه حضرت صديق ہرگز قصد ايذاء
حضرت فاطمه نداشت بلكه بروايت حديثے كه ہمه بشنو وبشرو آنرا از جناب رسول الله صلى الله عليه وسلم
شنيده بودند بيان مسئله شرعي كه ازان مفہوم بود نمود پس مدلول من اغضبها بر وے صادق
نيامد ووعيد فقد اغضبني نيز در حق او متحقق نباشد كه از افات الشرطيات المشروط روايت دوم نيز
در صحيح مسلم است ليكن قصه كه در صحيح مسلم وديگر كتب صحيحه كه مذكور است اينست كه متروكه آنحضرت
صلى الله عليه وسلم در دست حضرت صديق بود وازان حضرت خاتون وازواج مطہرات را خوراك
وپوشاك وحوايج ضروريه ميدادند بعد ازان محتاج بني ہاشم را ہرگاه حضرت عمر خليفه شدند حضرت
علي وحضرت عباس نزد ايشان آمدند ومتفق اللفظ والمعني درخواست كردند كه متروكه آنحضرت را
بدست ما حواله كنيد كه موافق عمل آنحضرت وعمل حضرت ابو بكر وعمل شما دران عمل نمائيم حضرت
عمر ہمين شروط با ايشان دادند وگفتند كه اين را تقسيم ننمائيد وميراث دران جاري نكنيد بعد
چندے حضرت عباس را منظور افتاد كه اين را تقسيم بايد كنانيد حضرت علي ازين امر ابا نمودند ومنازعت
بسيار شد تا آنكه حضرت علي حضرت عباس را با بيد خلل ساختند حضرت عباس حضرت علي را براے
فيصل اين منازعت ونالش آنجنابي پيش حضرت عمر آوردند وگفتند كه اقض بيني من هذا الآثم الكاذب
الغادر الخائن يعني خلاص كن مرا از دست اين ظالم غدار خيانت كننده دروغگو وہمين لفظ
در صدر اين روايت در صحيح مسلم موجود است حضرت عمر چون چنين ديدند براے حمايت

حضرت علی بحضرت عباس گفتند و هر چند خطاب بهر دو کس است لیکن منظور شنوانیدن حضرت
عباس است که اگر حضرت علی درین مقدمه یعنی منع از تقسیم که موهم اجراء میراث است ظالم و
خائن و غادر و دروغگو باشند پس حضرت ابوبکر نیز باعتقاد شما دروغگو و ظالم و خاین و غدار
باشند و خدا میداند ایشان صادق و بار و راشد و تابع حق بودند و همچنین من نیز باعتقاد شما ظالم
و غدار و خاین و دروغگو باشم زیراکه ما همه یعنی حضرت علی و حضرت ابوبکر و من در منع از تقسیم و اجراء
میراث شریکیم و بحدیثے که شما همه میدانید متمسکیم و آن حدیث قابل تاویل و تحریف نیست والا حضرت
خاتون چرا تاویل آن نمے فرمودند پس معلوم شد که این کلام حضرت عمر محض برای شنوانیدن
حضرت عباس بود تا از حضرت علی نالش نمایند و منازعت نکنند چنانچه همین واقع شد که من
بعد آن متروکه همه در دست حضرت علی ماند و حضرت عباس را در ان دخل نشد تا آنکه مروان
برای خود اقطاع نمود و در لغت عرب بسا اوقات دو کس را در کارے شریک میکنند و منظور
یک کس مے باشد در کلام الله واقع است یا معشر الجن والانس الم یاتکم رسل منکم حال آنکه
رسولان از جن نیامده بلکه از انس آمده اند فقط و نیز در کلام الله واقع است یخرج منهما اللؤلؤ
والمرجان حال آنکه مروارید و مرجان از دریای شور مے برآیند نه از دریای شیرین و در روایت سوم
که در معارج النبوة است منسوب به کتاب معتبر نیست والفاظ او نیز خلاف لغت قدیمه اند و بر تقدیر
روایت آن صحیح باشد مخالف مذهب امامیه است چه ازان روایت صریح معلوم مے شود که
آن قریه نه میراث بود نه هبه بلکه وقف بود و همین است مذهب اهل سنت که نزد ایشان متروکه
آنحضرت همه وقف بود و وقف کننده هرگاه وفات نماید و از طرف خود کسے را از اولاد یا عصبات
متولی وقف نسازد تولیت وقف بوالی آفاق تعلق میگیرد نه به موقوف علیه چنانچه در فتاوی عالمگیری
مذکور است و ان کان الواقف میتا فوصیه اولی من القاضی فان لم یکن اوصی الی احد فالرای
فی ذلک الی القاضی انتهی پس این روایت که در معارج است موید مذهب اهل سنت است
و مخالف مذهب امامیه فرق این قدر است که نزد اهل سنت بر جمیع اهل بیت وقف بود و حضرت خاتون
و ازواج مطهرات و محتاجان بنی هاشم همه درین داخل بودند اگر از مصارف ایشان باقی مے ماند
بر دیگر فقرا و مساکین مقسوم مے شد چنانچه در جمیع اوقات همین حال است و ازین روایت خصوصیت

وقف بر حضرت خاتون و ذریت ایشان معلوم مے شود علی ای حال هرگاه وقف شد متولی آن
حضرت ابوبکر خواهد بود بحکم ولایة الامر چنانچه همین معنے را حضرت عمر خود ذکر موده اند که انا ولی رسول الله
صلے الله علیه وسلم و ولی ابی بکر اهلبیت نبوی علیهم السلام مصارف این وقف شده اند
نه متولی فقط سوال کُنشی عاشق علی ملازم حکیم مهدی اللکهنوی که بالفعل بسبب عتاب حاکم اینجا
در فرخ آباد در سایه حمایت صاحبان عالی شان سکونت ورزیده است اختلاف در مسائل اصول
دین فیمابین مجتهدین اربعه مذهب اهل سنت وجماعت در کدام کدام مسائل است با توجیهات
هر یک ارشاد فرمایند اختلاف در اصول دین هرگاه مجتهد اربعه را با خودها در میان است پس چرا
یکے مر دیگرے را از خودها بیگانه نمیدانند بلکه در هر چهار مذهب حق دائر میفرمایند هرگاه اختلاف در
مجتهدان اهل سنت وجماعت روا باشد هر چند کمتر مسائل یافته میشود لیکن چون وجود اختلاف
موجود شد پس اعتراض اختلاف اصول دین که بر مذهب امامیه وارد میشود مرتفع گردید گو در اینجا
بسیار اختلاف واقع باشد لیکن شیعه اثنا عشریه زمان ما از اختلاف در اصول دین فیمابین مجتهدان
اثنا عشریه منکر بحت اند و همین عدم اختلاف اصول دین را دلیل بر حقیت مذهب خود مے آرند
و مذاهب دیگر را از خود بیگانه میدانند و در مذهب خود مشمول نمیسازند جواب که بهمان مجلس مرقوم
گردیده و بمعاینه تحریر جواب سائل متحیر گشته مقر ایمعنی شد که مثل مولانا صاحب کسے عالم دین
زمانه نیست علمای اهل سنت وجماعت در اصول ثلثه دین اختلافے ندارند مگر در بعض متفرعات
اختلاف لفظی فیمابین اینها واقع است و باین اختلاف سه فرقه شد ۰ اشعریه ماتریدیه و حنابله
و اصل اینست که علمای اهل سنت را حق تعالے دو چیز عطا فرموده یکے ذهن رسا که بسبب آن
بغور سخن میرسند و منجمد بر الفاظ نمیشوند دوم انصاف و قلت حسد که بسبب آن کلام هر قائل
را بر محل نیک حمل مے نمایند و حتے المقدور تکفیر و تضلیل نمیکنند مثلاً ماتریدیه قائل شده اند بصفت
نامیه که آنرا تکوین میگویند و آن صفت قدیم مے انگارند و اشعریه صفت تکوین را اعتباری دانسته
و مے گویند که از تعلقات قدرت و اراده این صفت حادث میشود چنانچه تعلقات هر صفات
حادث اند اینهم حادث است پس کلام ماتریدیه را که قائل بقدم ان صفت اند حمل میکنند
بر قدم مبدء آن که قدرت و اراده اند و تضلیل و تکفیر نمے نمایند و همچنین است حال خلافیات

نفی غیر پس طعن و تشنیع مخالفان باثبات قدما رتعدد ه میشود باین جهت نفی عینیت و غیریت کردند
وجمهور متکلمین نفهمیدند که مراد از نفی غیریت مستقلا است چنانچه ما میگوئیم نه انکار آن صفات ولهذا نفی
عینیت هم کردند حالانکه نفی عینیت نفی حقیقت ست و نفی حقیقت چیزے را از چیزے سفسطه ظاهر است
و همچنین علمائے ماتریدیه میگویند السعید قد یشقی والشقی قد یسعد و اشعریه میگویند السعید من سعد فی بطن امه
والشقی من شقی فی بطن امه هر دو فریق غرض فریق دیگر نفهمیده بتکفیر و تضلیل زبان دراز ساخته اند زیراکه
یک فرقه انجام را نظر کرده و فرقه دیگر وسط را نیز اعتبار کرده به تبدیل شقاوت و سعادت قائل
شده و همچنین است حال اختلافے که در ایمان واقع است الایمان هو التصدیق فقط والاقرار
کاشف عن التصدیق او هو التصدیق والاقرار والعمل بمعنے ان العمل من مکملاته جمهور محدثین
از شافعیه و مالکیه و حنابله قائل باخیر شده اند و حنفیه قائل باول ولهذا این فرق جزم نمیکنند بایمان
خود و میگویند که انا مؤمن ان شاء الله و حنفیه میگویند انا مؤمن حقا زیراکه در کمال ایمان که عمل است
شبهه است که هست یا نیست و در نفس ایمان که تصدیق است هیچ شبهه نیست و علے هذا القیاس
و آنچه اثنا عشریه میگویند که در فرقه ما اختلافے نیست در اصول دین همچنین است و حال ماتریدیه
و حال اشعریه که فیما بین خود ها اختلاف ندارند پس جای قبح نیست معهذا فیما بین اثنا عشریه
نیز در بعض اصول اختلاف است و منه القول بالبدا والمراجعة حتے انکره بعضهم و قول بحذف
بسیارے از کلام الله که جمهور اثنا عشریه بآن قائل اند و در کتاب اعتقادات صدوق ابن بابویه را
انکار برین قول بسیار است و بشدت نفی آن نموده و مثل قول بحجیت قیاس که بعضے ائمه اثنا عشریه
بآن قائل است و دیگران انکار آن مے نمایند و همین جهت او را ائمت عشریه لقب داده اند
تاهم بسبب این اختلافات تکفیر و تضلیل نمیکنند چه ابن بابویه را بکمال تعظیم پیش آیند و ملقب
به صدوق نموده اند فما هو جوابکم فهو جوابنا فقط سوالات مطر و فیحه که چهار سوال بجواب حضرت ممدوح
فرستاده و بدر خط خود نوشته بود که جواب این سوالات موافق قرآن شریف ارقام سازند
سوال نکاح دختر صغیره کرده دادن مادر و پدر را جائز هست یا نه جواب این مسئله از چند آیات
کلام الله مستخرج میشود در آیه اول وانکحوا الایامی منکم والصالحین من عبادکم وامائکم طریق
استخراجش اینکه لفظ ایامی جمع ایم است در لغت عام صغیر و کبیر و مرد و زن را گویند و معنیش

کسی است که جفت نداشته باشد اگر مرد است زن ندارد و اگر زن است شوهر ندارد پس معنی
کلام الله چنین شد مردان بی زن را و زنان بی شوهر را از زمره خود فقط ایم عام شد و دختر
صغیره نابالغ نیز دران داخل گشت و این طریق را موافق اصول [illegible] فی العموم میگویند آیه دوم
و یسئلونک عن الیتامی قل اصلاح لهم خیر یعنی سوال میکنند ترا از حال یتیمان که صغیر السن و
بی پدر باشند و یتیم در آدمیان همان است که صغیر السن بی پدر باشد چنانچه در جانوران
آنست که صغیر السن بی مادر باشد و صغیر السن دران معتبر است والا هر فرد نیز یتیم باشد بعد ازان
می فرمایند قل اصلاح لهم خیر یعنی بگو که اصلاح کار ایشان بهتر است پس معلوم شد که در
آنچه مصلحت یتیم باشد بعمل باید آورد و اکثر اوقات نکاح کرده دادن یتیم در صغر سن موافق
مصلحت می باشد خصوصا نسبت یتیمه که بعد از نکاح نان و نفقه او بر ذمه شوهر لازم میگردد و مهر
برای او مقرر میشود سراسر منفعت است چون در یتیم جواز نکاح کرده دادن ثابت شد باوجود
آنکه قرابت قریبه ندارد پس در حق دختر که نهایت قرابت قریبه دارد و اصلاح حال مهم تر مینماید
البته نکاح کرده دادن جائز خواهد بود و این طریق را موافق اصول قیاس بالاولی و دلالة النص
گویند مسئله دوم اگر دختر خواهد که از غیر کفو نکاح خود نماید امتناع پدر و مادر او را میرسد یا نه
جواب این مسئله از چند آیات کلام الله مستنبط میشود آیه اول در جاهای بسیار در قرآن مجید
واقع شده و بالوالدین احسانا یعنی با پدر و مادر خود نیکی کنید و قاعده عقل مقرر است که الامر
بالشئ نهی عن ضده یعنی چون حاکم امر فرماید بکردن چیزی پس ضد آن چیز ممنوع میشود
زیرا که اجتماع ضدین محال است پس ازین آیت معلوم شد که والدین را ایذا نباید داد
زیرا که ایذا ضد احسان است در صورتیکه دختر با غیر کفو نکاح خود نماید والدین را ایذای کلی بهم
میرسد و عار شدید لاحق میشود پس حرام شد آیه دوم در سیپاره پانزدهم واقع است وقضی
ربک الا تعبدوا الا ایاه و بالوالدین احسانا اما یبلغن عندک الکبر احدهما او کلاهما فلا تقل لهما
اف ولا تنهرهما وقل لهما قولا کریما یعنی حکم کرده است پروردگار تو که عبادت نکنید مگر او را
و با مادر و پدر نیکی کنید اگر برسد بحد پیری یکی از ایشان یا هر دو ایشان پس تنگدل شده
با ایشان کلمه اف نگوئید و باواز بلند ایشان را زجر مکنید و بگوئید برای ایشان سخنی که ذرده

عزت واکرام آنہا باشد ازین آیت معلوم شد کہ اہانت شان و عار لاحق کردن و ذلیل ساختن
حرام است و ہرگاہ دختر با غیر کفو نکاح خود کند ایشان را ایذا و ذلت با والدین میرسد پس حرام باشد
و والدین را ممانعت ازین عمل جائز باشد فقط **مسئلہ سوم** اگر شخصے پیش از نکاح بہ پدر و مادر زن
شرط نمود کہ من در خانہ شما خواہم ماند دختر خود را بمن نکاح کردہ دہید بعد ازان در خانہ پدر و مادر زن
آن شخص نماند نکاح باطل میشود یا نہ **جواب** نکاح باطل نمیشود زیرا کہ مدار نکاح بر دو شخص است زن
و شوہر کہ علاقہ زن و شوہری ہم میرسانند پس مساکنت زن با شوہر و شوہر با زن ضرور است پدر و مادر
زن بعد نکاح کردہ دادن دختر از نکاح بے علاقہ میشوند در خانہ آنہا ماندن چہ ضرور است در کلام اللہ
در اول سیپارہ پنجم کہ والمحصنات است واقع شد بعد از بیان محرمات احل لکم ما وراء ذلکم ان
تبتغوا باموالکم محصنین غیر مسافحین یعنے حلال کردہ شد برائے شما کہ طلب نکاح کنید ما ورای این
محرمات را بخرج کردن مال ہای خود در مہر و نان نفقہ لیکن دران حالت کہ آنہا را در قید خود آرید
و در خانہ خود نگاہ دارید تا سوای شما دیگرے را بران دسترس نباشد محض شہوت رانی قصد
نکنید کہ نخفیہ میشود بلکہ با اعلان و حاضر کردن شاہدان نکاح کنید پس معلوم شد کہ مدار نکاح برین
چیزہا است شرطہای دیگر کہ در فلان خانہ باشد یا بروے نکاح دیگر نبندد یا حرم نگیرد لغو است
و معتبر نیست آری اگر این شخص با پدر و مادر زن بخوشی خود شرط کردہ است کہ من دختر شما را
از خانہ شما نخواہم برآورد و خود ہم در خانہ شما خواہم ماند برین معاملہ عہد شدہ و وفا العہد حتی المقدور
لازم است اگر نے عمداً ازین عہد با نقض نماید عند اللہ گنہگار میشود اما در نکاح خلل نمی آید
در سیپارہ دوم از کلام اللہ واقع است والموفون بعہدہم اذا عاہدوا یعنے مردمان کسانی ہستند
کہ وفا میکنند بعہد خود چون عہدے می بندند و قطع نظر ازین آیت در جاہائے بسیار از کلام اللہ حکم مؤکد
بوفاء عہد آمدہ قال اللہ تعالی واوفوا بالعہد ان العہد کان مسئولا حکم صریح است **مسئلہ چہارم** جائیکہ قطب برسمت
باشد و گردش فلک رحوی باشد و روز و شب شش ماہہ یا کم ازان باشد در انجا احکام صوم و صلوۃ چیست
جواب حکم این مسئلہ بالتخصیص در ہیچ کتاب از کتب فقہ مذکور نیست و وجہ ذلک بظاہر اعلم است این
بجہت اینکہ این موضع یعنے عرض تسعین مسکن حیوانات نمیتواند شد چہ جای انسان زیرا کہ
بسبب کمال بعد آفتاب ازانجا استیلاء برودت بحدے میباشد کہ تعیش حیوانات کہ موجود

عدد السنین والحساب یعنے حق تعالے آن ذات پاک است کہ گردانیدہ است آفتاب را
درخشندہ ومہتاب را روشن ومقدر کرد برائے مہتاب منازل را یعنی منازل بست وہشتگانہ تا بدانید
شماشمار سالہا را وحساب ماہا ودیگر آنچہ متفرع برین دانستن است مثل صوم وصلوٰۃ وحصول دین
ووجوب ماہیانہ وغیر ذلک ودر سیپارہ بست وہفتم درسورہ الرحمن فرمودہ الشمس والقمر بحسبان
یعنے آفتاب ومہتاب بحساب مقرر قطع بروج ومنازل مے نمایند اگر کسے را شبہ بخاطر رسد کہ
اوقات نماز بساعات روز وشب مقرر است روز وشب ہر چونکہ باشد دراز یا کوتاہ پس در شش ما
سہ نماز ادا باید کرد ودر ششماہ دو نماز وہمچنین صوم در شرع بطول ماہ از اول ماہ مقرر است ہرگاہ
کہ مہتاب بر شکل تحت القطب بحرکت خاصہ خود طلوع کند روزہ بگیرند وہر گاہ طرف جنوب بیاید افطار
نمایند گوئیم این وضع بچند جہت خلاف مقصود وخلاف آیات کلام اللہ است اول آنکہ اوقات
بر ساعات شب وروز است کہ بحرکت اولے کہ اسرع حرکات است تعلق دارد نہ بحرکت خاصہ
آفتاب کہ بحرکت خاصہ او تعلق دارد وآیہ قرآنی در سیپارہ نوزدہم واقع است وہو الذی جعل
اللیل والنہار خلفۃ لمن اراد ان یذکر او اراد شکورا یعنے او تعالے آن خدائیست کہ گردانیدہ
است شب وروز را آیندہ وروندہ برائے کسے کہ ارادہ یاد خدا دارد یعنے بزبان یا بدل یا ارادہ
شکر دارد یعنے بجسد وجوارح پس معلوم شد کہ برای ذکر وشکر خدا ہمین روز وشب کہ تعلق بحرکت
اولے دارند وآمد ورفت مینمایند مقرر است وصوم نیز در شکر داخل است زیرا کہ صایم بدن
خود را بترک غذا برای خدا مے کاہد وصرف میکند وجہ دوم آنکہ در تمام مدت ششماہ سہ نماز
فرض میشد ودر مدت ششماہ دیگر دو نماز ہرگز مقصود از فرضیت نماز حاصل نمیگشت زیرا کہ فرضیت
نماز برای آنست کہ بندہ بفاصلہ قلیل ساعت بساعت متوجہ بخالق خود شود وعبادت کند تا زنگ
توجہ وعبادت بر روح ونفس او مستولی شود وزنگ غفلت وکدورت دور گردد واگر در مدت یکسال
پنج بار این قصہ اتفاق افتد اصلا اثرے بنفس وروح نمیرساند بلکہ یاد ہم نمیماند واگر در صوم
تا ششماہ روزہ وتا ششماہ افطار مقرر مے شد در حق سکان آن موضع تکلیف مالا یطاق
لازم مے آمد زیرا کہ در مجرے عادات امتناع از اکل وشرب تا این مدت دراز مہلک است
وآیہ قرآنی نفی این تکلیف ناطق است در سیپارہ سوم ودر جاہاے دیگر ہم واقع است

وماہتاب را براے یادداشت حساب ماہ ہا و سال ہا و در سیپارہ ہشتم میفرماید ومن رحمتہ جعل لکم اللیل والنہار لتسکنوا فیہ ولتبتغوا من فضلہ ۔ یعنی از رحمت ولطف خود گردانیدہ براے شما شب و روز براے سکون واستراحت وبراے تلاش معاش ودرین عبارت لف ونشر است یعنے شب را براے سکون وروز را براے کسب وتلاش معاش ازین آیت ہم معلوم میشود کہ شب درحقیقت وقت استراحت است ہرچونکہ باشد وروز وقت تلاش وتردد است ہرچونکہ باشد موقوف برطلوع وغروب آفتاب وماہتاب نیست فقط سوالات مولوی جمیل علی ۔ ماہی راکہ صیاد کافر صید کردہ باشد دراکل آن چہ حکم است جواب ۔ حلال است درکتب فقہ مسطور است لاباس باکل السمک الذی یصیدہ المجوسی وحاصل آنکہ گرفتن ماہی در جمیع احکام حکم ذبح ندارد تا آنرا ذبیحہ کافر گمان کردہ شود سوال وضوئیکہ براے نماز جنازہ کردہ باشند یکے از نماز پنجگانہ بدان وضو گزاردن رواست یانہ جواب رواست زیرا کہ در وضو نیت شرط نیست بہرنیت کہ کند گزاردن نماز بآن جائز است ودر تیمم کہ نیت شرط است نیز رواست فے العالمگیریۃ تو تیمم لصلوۃ الجنازۃ وسجدۃ التلاوۃ اجزاہ ان صلے بہ مکتوبۃ بلا خلاف کذا فے المحیط فقط سوال نماز گزاردن برفرش گلیم ونمد وسجدۂ تلاوت رواست یانہ جواب رواست بشرطیکہ پیشانی بران قرار گیرد سوال زید بمرض تحلل ریح چنان گرفتار است کہ یک رکعت ہم بضبط ریح ادا نتواند نمود پس بنا بر ہر نماز وضو تازہ کند وبعد اداے نماز آنچہ معمول او باشد از منزل کلام اللہ وتلاوت حدیث شریف وصلوۃ طیبات بدان وضو بخواند یا بتجدید وضو بخواند وبعد اداے نوافل مثل تہجد وچاشت واشراق وغیرہا نیز براے اوراد معمولہ وضو تازہ نماید جواب حاجت تجدید وضو نیست اگر ناقضے دیگر تحقق نشدہ باشد ہمان وضو کفایت میکند سوال در فوائد محیط آوردہ کہ شخصے بجناب حضرت رسالت پناہ صلے اللہ علیہ وسلم عرض نمود کہ زید در سفر است وگور مادر وپدر در وطن بمسافت بعیدہ یا در موضع غیر معلوم است واو زیارت را مشتاق است چہ کند آن سرور صلے اللہ علیہ وسلم فرمودند کہ خطے کشیدہ بخیال مادر وپدر زیارت آن خط بکند پس درینصورت ساختن تعزیہ تمسک باین روایت اغلب کہ حکم جواز دارد جواب این روایت در کفایہ شعبے است چندان معتبر نیست معہذا دران روایت ذکر سفر وبعد مسافت نیست فقط

صورت مجهول بودن موضع قبور پدر و مادر مذکور است معلوم را بر مجهول قیاس روا نیست زیراکه
اگر قبله مجهول باشد تحری جائز است چون موضع قبور پرنور حضرت امامین معلوم است زیارت تابوت
مصنوع جائز نباشد ذالا این نوع زیارت قبر پیغمبر و حج گزاردن برای کعبه مصنوعه و عرفات مصنوع
نیز جائز باشد فقط **سوال** زیارت تابوت تعزیه و فاتحه خواندن بران و مرثیه خواندن و گفتن و شنیدن
آن و فریاد و نوحه کردن و سینه کوبی نمودن و جرح خوردن بماتم حضرت امام حسین چه حکم دارد
جواب این چیزها همه ناروا است در کتاب سراج السراج بروایت خطیب آورده لعن الله من زار بلا
فزار و لعن الله من زار شبها بلا روح و مرثیه گفتن و خواندن و شنیدن آن اشعار طبیکه متضمن تحقیر و
اهانت اهل بیت یا نسبت ظلم و ستم بجناب الٰهی نباشد بخانه خود باکسے ندارد و فاتحه و درود و صدقه
نیز بخانه خود مستحسن است و فریاد و نوحه کردن و سینه کوبی نمودن و جرح خوردن همه حرام است در
حدیث است لیس منا من حلق و سلق و خرق ترجمه یعنی نیست از ما شخصیکه جرح خورد و گریه با واز
نوحه کند و گریبان درد و نیز در حدیث است لیس منا من ضرب الخدود و شق الجیوب و دعا بدعوی
الجاهلیة این هر دو حدیث در مشکوة المصابیح است فقط **جواب سوال** مولوی محمد زاهد خان
شاهجهان پوری ـ حدیثیکه مرقوم شده بود بملاحظه در آمد در کتب صحیحه حدیث موجود نیست
اما در تفاسیر محدثین مثل ابن جریر و ابن مردویه بروایت ضعیف موجود است و معنی حدیث
بر مذهب اهل سنت کم کسے میداند بموجب فرموده سامی نوشته میشود اول یک مقدمه را
خاطر نشین باید ساخت بعد ازان معنے حدیث خود بخود فهمیده خواهد شد مقدمه اینست که
حق دو قسم میباشد حق دایر و حق متعین مثلا دین و اسلام حق متعین است و مذهب حنفی
یا شافعی مثلا حق دائر است حاصل آنکه حق دائر آنست که خود هم حق باشد و غیر او نیز حق باشد
مثل صوم و افطار در حق مسافر که هر دو حق اند و قیام و قعود در نماز نفل و جهر و اخفاء در نماز منفرد
و علی هذا القیاس و حق متعین آنست که غیر او حق نباشد مثل اصل نماز فرض چون این مقدمه معلوم شد
پس باید دانست که مراد از حق در سوال مرتضی علی کرم الله وجهه که بالحق مراد حق متعین بود نه حق
دایر و لهذا آنحضرت صلی الله علیه وسلم در جوابش قرآن و اسلام را ذکر فرمودند که هر دو متعین اند
کتب دیگر و ادیان دیگر منسوخ شده اند و خلافت حضرت علی و ذکر فرمودند و مقید ساختند بقوله

اذا انتهت الیک یعنی چون خلافت بتو رسد حق متعین گردد زیراکه در آن وقت از خلفای اثنین
غیر از ذات ایشان موجود نبود بخلاف خلافت خلفای ثلثه چون وقتیکه خلافت بحضرت صدیق
رسید دایر بود درمیان چهار کس زیراکه امامت مفضول باوجود فاضل جائز است اگر در آن وقت
با حضرت علی یا حضرت عثمان بیعت میکردند جائز بود همچنین وقتیکه بحضرت عمر رسید دایر بود درمیان
دو کس و هرگاه که بحضرت علی رسید دیگر محتمل خلافت موجود نبود و لهذا ایشان را خاتم الخلفا گویند
و این معنی از لفظ اذا انتهت الیک مفهوم میشود زیراکه ولا اتباب نگفتند الا مفهوم میشد که ولایت
غیر تو مطلقا حق نیست و ازین لفظ مفهوم میشود که مطلق ولایت چون بتو رسید منتهی شود و تمام
گردد درین لفظ نیک غور باید کرد و نیز مقدمه دیگر باید دانست که حق دائر را لازم نیست که
همه شقوق او متساوی و برابر باشند بلکه جائز است که یک شق او افضل باشد از شق دیگر و در اصل
حقیقت مشترک باشد چنانچه در کفاره یمین که حق دائر است درمیان اعتاق و اطعام و کسوت
حال آنکه اعتاق بلاشک افضل است از اطعام و کسوت و کسوت افضل است از اطعام کذا
هذا والله اعلم بالصواب **سوالات** منشی نجم الحق ـ نماز حنفی المذهب باقتدا ائمه ثلثه
یعنی شافعی و مالک و احمد حنبل رحمهم الله جائز است یا نه **جواب** نماز حنفی المذهب در پس
شافعی المذهب و مالکی و حنبلی همه را جائز است چراکه در اصول ایمان اختلاف نیست و از کتب
احادیث صحیحه و فقه صحیحه ثابت است لیکن فی زماننا هذا بعض علماء ماوراء النهر بسبب قصور فهمی
تعصب شدید گفتگو میسازند قول ایشان مردود است و خلاف فقه و حدیث مجتهد خود است
هرگز قابل سماعت و اعتبار نیست در حرم کعبه الله الی الآن نیز همین طور جاری است و الا در
مذهب اهل سنن و فرقه فلا فیه چه فرق معلوم میشد نزد اهل سنن و جمیع فقها محققین در هر چهار
مذهب حق دایر است و این مسئله را از کتب اصول معتبره دیده باید گرفت تا که اطمینان کلی حاصل شد
کتبه فقیر عبد العزیز عفا عنه و کفر عن سیئاته **سوال** دیگر غنی را نان وقف خوردن چه حکم
دارد **جواب** جائز است **سوال** کسیکه حلال را حرام و حرام را حلال داند عند الشرع حکم او
چیست **جواب** اگر آن شخص میداند که فلان چیز در شرع حرام است باز بمحض اتباع نفس او را
حلال میگوید یا بالعکس پس آن شخص کافر میگردد و اگر نمیداند پس کافر نمیشود **سوال** دیگر

جائز است که سنت پیغمبر صلی الله علیه وسلم را مسلمان رد کنند و پیروی آن نکنند لهذا عرض میدارم که
قبول کردن دعوت این چنین کس و یا مانند آن که او ازین حیله سازی قصد مرید شدن یا تعویذ و
عملیات آموختن دارد در شریعت چه حکم است **جواب** اگر آن کار دنیوی بر شخص مدعو واجب باشد
خواه بایجاب خدا مثل تحقیق مسائل فقه یا تخلیص مظلوم از ظالم مع القدرة و مانند این خواه بایجاب عبد
یعنی سلطان و حاکم مثل فیصل خصومات در حق قاضی و خواندن عرضی یا در حق منشی و نوشتن شقه و پروانه
و فیصل معاملات دیوانی و فوجداری در حق اہل کاران متعلق باین خدمات پس اجابت دعوت نباید
کرد که بظاهر دعوت است و در باطن رشوت حرام است قال رسول الله صلی الله علیه وسلم هدایا
العمال غلول و اگر آن کار دنیوی یا دینی بر ذمه این شخص مدعو واجب نباشد نه بایجاب خدا
و نه بایجاب عبد مثل حاکم و سلطان مثل مرید کردن و تلقین اشغال و اذکار کردن و دم کردن
بر مریض و تعویذ نوشتن و نوکر کنانیدن در سرکار امیرے که آشنای این مدعو است و اگر
این مدعو از طرف آن امیر مقرر باشد برین کار چنانچه بخشی و جماعت دار و رساله دار میباشد
بلکه بمجرد آشنائی و دوستی و مصاحبت توان کرد و مانند رسانیدن حاجت حاجتمندان و
دلانیدن صدقات و خیرات و مانند این چیزها پس هیچ باک نیست مدعو را در اجابت و خوردن
طعام جائز است لقوله علیه السلام فی حق الرقیة بفاتحة الکتاب ان احق ما اخذتم علیه اجرا
کتاب الله هذا هو المطابق لقواعد کتب الفقه والله اعلم **سوال** شخصے در حالت نوم و بیخبری
بوقت شب بر بستر خود مے خسپید و هم در آنجا زن او هم بر بستر علیحده در خواب بود قضارا
بدون آگاهی آن شخص مادر زن او هم در آنجا همراه دختر خود آمده همخواب گردید و در هر گزر دن
حالت وقوف نداشت در حالت مستی و شهوت از جای خود بر خاسته دست بر بستر زن خود
بطلب برد و پا را گرفت آن پای خوشدامن او بود که همراه دختر خود مے خسپید آن شخص
نادانسته زن خود فهمیده بود بمجرد احساس پای و هم آواز آن زن فوراً شناخت که آن
پای مادر زن خود است دست بر داشته پاپیش نگذاشت بر بستر خود باز گردید حالا مے
اندیشد که زن او برو حرام گردید شخصے افلاس زده محتاج و محض زنے مقدور بقصد خرابی
زنے بدست آورده خانه خود را آباد ساخته بود حالا چنین حرکت ناگهانی بدون اختیار که

وازشدا آن مطلب را برائے خود بخواہد واگر در قرآن تعلیم دعا می یاذکرے فرمودہ اند توقف کند وآن
دعا وآن ذکر را از دل یکبار بر زبان راند مقصود ازین چیز تدبر وفہم است وبدون رعایت
این چیز ہا مثل شعر خوانی میشود ہمیشہ فکر بکنند کہ آخر سورہ کے خواہد رسید تا زود تمام کند خط بنام
امام شاہ خانصاحب گرامی منش امام شاہ جیو سلمہ اللہ تعالے از فقیر عبد العزیز وفقیر رفیع الدین
بعد از سلام مسنون الاسلام واضح باد رقیمہ کریمہ رسید مطالب چند مرقوم بود اجوبہ آن نوشتہ
مے شود یکے آنکہ پیش فقہای حنفیہ مسح ربع لحیہ فرض است ودر حدیث شریف است کہ حضرت
صلے اللہ علیہ وسلم زیر زنخ را تر کردند اگر ربع لحیہ را مسح فرض شد زیر زنخ را تر کردن چہ احتیاج است
جواب مسح ربع لحیہ فرض است وتر کردن زیر زنخ سنت است کہ رتبہ او از مرتبہ اکتفا بر فرض
بزرگتر است زیر زنخ از وجہ خارج است شستن آن بالضرورۃ از فرض خارج است وہمچنین کث اللحیہ
را غسل جلد مختفی سنت است پس از فرضیت مسح ربع لحیہ وشستن زیر زنخ تعارض نیست سوال دوم
روز قیامت کہ لقای حضرت باری جل شانہ خواہد شد چہ طور خواہد شد در تجلی ذات یا صفات
جواب این تقریر در رسالہ دراز بہ تفصیل مستوفی درین باب نوشتہ است کہ اظہار آن درین مقام
طولے دارد اما سخن مختصر اینست کہ متفق علیہ اہل سنت وجماعت است کہ دیدار الٰہی در جنت
بلے کیف خواہد بود یعنے بغیر لون وشکل وبعد وجہت تصویر این مقام محققان اہل عقل وکشف بچند
وجہ بیان فرمودہ اند حکیم ابونصر فارابی در کتاب فصوص خود میگوید کہ انکشاف شئی گاہی بر وجہ
جزئی تشخصے مے باشد وگاہے بوجوہ کلیہ کہ عنوان یک شخص یا اشخاص کثیرہ شود اول را دیہ
وثانی را معرفت وثالث را علم گویند حاصل در وقت تعلق بدن از حق تعالے شانہ قسم ثانی است
وبعد خلع بدن این معرفت ترقی نمودہ بدرجہ اول خواہد رسید این را تعبیر برویت نمودہ میشود
بقدرت الٰہی جلشانہ بہ نسبت آن ذات مقدسہ ہمچنان جرم ولذات در مبصر وبصر پیدا خواہد شد
واین را بحجز الابصار در رویت تعبیر نتوان کرد کہ عبارت دیگر مشعر بر کمال انکشاف نیست ودرین
نقل ہم اندک تغیرے واصلاح کردہ شد یعنے در کلام شریف ایشان حصول جرم ولذات
در باصرہ نبود واتفاق علما است کہ نام رویت ہمان ادراک است کہ بتوسط حاسہ باشد نہ مجرد
ادراک قلبی والا این قول موافق تاویل اہل اعتزال میشود بنابران دو سہ حرف درین

والبصار اقتدارے این رویة درحق خواص وعوام بسبب وجه مختلف میشود یکے بحسب قرب وبعد و
دیگر بحسب قلت وکثرت حجب ودیگر بسبب زیادتی معرفت وصفات وکمی آن که در وارد دنیا کسب
شده وتائید آنست که شبهه نیست که بدن ارضی را بنسبت روح حیوانی در وجدان جمال ذات
مقدسه حجاب زیاده تراست وروح حیوانی همچنین بنسبت عالم مثال سفلی که مقام جن وشیاطین
است وعالم مثال سفلی را بنسبت عالم مثال علوی که مقام ملائکه مقربین است چون بعالم مثال ترقی
نماید صورت همان عالم اکتساب کند وبدن او حکم ارواح علویه پیدا کند آنچه دراینجا غیب است
آنجا شهادة گردد واشرقت الارض بنور ربها وحقایق اعمال وهیاکل ملائک واحوال جنت
ونار معائنه شود لاجرم اعظم تجلیات الهی را که کارخانه تدبیر وفیضان قضا وقدر ونزول شرائع بر انبیا
وصدور امر ونهی ملائکه ازانجا است بحسب مراتب اتصال نفس آشکارا گردد ومتجلی شود وچون در حدیث تعبیت
قوای روح مطلقه آن واردات گردد یقین است حالت معائنه بصری حاصل خواهد گردد والله اعلم بالصواب
سوال سوم آنچه نوشته اند که ذات حق الآن کما کان است ودر اکثر ادعیه مے آید سبحان من لا
بذاته ولا بصفاته بحدوث الاکوان وحق تعالے بانقدر ظهور مخلوقات در ذاتش وصفاتش تغیر
نیاید در فهم نمے آید جواب مثال ظهور کائنات از حق سبحانه وتعالے وله المثل الاعلی من کل
مالفهم ویدی ظهور صور در آئینه است آئینه را ذاتے است که جرم معین است وصفاتے است
خارجه لازمه از قدر وشکل ورنگ وشفافی ونشیب وفرازی در سطح ومانند آن وصفاتے است
خارجیه عارضیه مانند برگشتن روی او از غرب بشرق واز زمین به فلک پس تغیر دو قسم صفات
در طرف حصول جوهر آئینه حاصل است واما صورت منتشر آئینه در آن مطلقا در انطرف
حاصل نیست بلکه بظهور وخفای آنها در ذات وصفات آئینه تغیرے مے افتد اگرچه هزاران
هزار صورت نیک وبد وپاک وناپاک در روے نمودار گردد والله اعلم سوال چهارم کافران
نزد خود بر ملک تصرف یافتند ومدت مدید ملک مذکور در تصرف آنها ماند پس ملک مذکور را
در کدام وقت وعرصه مالک میشوند کدام شرائط است که دادن ایشان از آن ملک وهبه
کردن از آن ملک در حق کسے حلال شود واگر همین صورت مسلمانان متصرف شوند
وکسے بد منهد گرفتن آن روا باشد یانه سوال پنجم اگر کفار بر اشیاء منقوله متصرف شوند

و یکے بدہند گرفتن آن روا باشد یا نہ جواب اگر کفار بر اشیا یا منقوله متصرف شوند چون بدار خود ببرند مالک میشوند اما چون بر ملک متسلط میشوند پس آنکه این ملک دار الحرب کے میشود اختلاف است بعضے میگویند که دار الاسلام هیچگاه دار الحرب نمیشود اگر بدار الحرب متصل گردد دار الحرب میشود و بعضے میگویند که مادام که یک شعار از شعائر اسلام بوجه اعلان ظاهر باشد دار الحرب نمیگردد و چون شعائر اسلام موقوف گردد دار الحرب میگردد و بعضے میگویند که اگر یکے را از شعائر اسلام موقوف سازند دار الحرب میشود اما اصح و ارجح آنست که مادام که حرب قایم است و مسلمانان از استخلاص آن ملک عاجز گردیده منقاد گشته اند و استیلاء کفار بحدے نشده که هر چیز را از شعائر اسلام که خواهند موقوف سازند و مسلمانان بلے استیمان ایشان اقامت دارند و بر املاک خود بے اذن ایشان متصرف اند آن ملک دار الاسلام است و دار الحرب نشده و تصرفات عارضی ایشان معتبر نیست و لعد تسلط اسلام آن تصرفات هبا نداند و چون مسلمانان از جنگ برگردند و منقاد شوند گو که فکر جمع اسباب در دل داشته باشند اما از منقاد درمانند و اقامت مسلمانان باستیمان ایشان گردد و تصرف بر املاک خود باذن ایشان کنند و جریان شعائر اسلام از راه بے تعصبی ایشان باشد نه از روی قوت مسلمانان آن ملک دار الحرب میگردد و تصرفات ایشان جائز است و هبه ایشان جاری و اما غلبه و تسلط مسلمانان بر بلاد کفار پس تصرفات ایشان دران ملک جائز است در امور یکه موافق شریعت اند و در غصب اموال مسلمین نیست والله اعلم بالصواب سوال ششم صلوة الوسطے کدام است و فرضا اگر یکے وسطے میشود چهار نماز باقی مے مانند و تصدیق کمال از انها بر میخیزد جواب در صلوة الوسطے هفت قول است تعین هر یکے از پنج نماز و مجموع نماز تا مگر قول ششم و مبهم بودن بدستور ساعت جمعه و لیلة القدر و اسم اعظم قول هفتم اصح و ارجح همین است که صلوة وسطے صلوة عصر است و چهار نماز باقی کمال تقید از انها بر نمیخیزد زیرا که تقید صلوة وسطے در نفس او نیست بلکه در محافظت او با یده است چون وقت مستحب و جماعت و مسجد و اسباغ وضو و مسواک و اذان و اقامت و مزید طمانینت و کثرت اذکار و مزیت تاکید درین امور از قبیل مزیت افضل بر فاضل است نه فاضل بر ناقص و در ثبوت اینقدر تفاوت خود شبهه نیست والله اعلم سوال هفتم شریعت معلوم است که احکام ظاهری را گویند و بدان مامور هستند و طریقت و حقیقت و معرفت که ذکر آن در رسائل مے آید در فهمید نمے آید

کہ چہ چیز است **جواب** لفظ شریعت دو معنی دارد عام و خاص معنے اول ما جاء عن رسول اللہ
صلے اللہ علیہ وسلم فی امور الدین من اعتقاد و عمل و خلق و حال و نیۃ و رخصۃ و عزیمۃ و امر و نہی
معنے دوم آنچہ تعلق بعمل جوارح دارد از عبادات مالی و بدنی و معاملات مالی و بدنی و بیان آن
عہدہ فقہ است و در کتب فقہ مذکور میشود ہمین را مقابل طریقت و اخوات آن میگنند پس آنچہ تعلق
باخلاق دنیات و آداب عبادات بر وجہ عزیمت دارد طریقت است و آنچہ تعلق باخلاص و عین الیقین
و تحصیل مشاہدہ و استغراق در آن دارد حقیقت است و آنچہ تعلق بمکاشفہ اسرار اعتقادات دارد
از کیفیت توحید و معیت و قربیت و اسرار محبت و ولا و مراتب ولایت و اولیا و مانند آن ـ آنرا
معرفت گویند و اینہمہ در معنی اول شریعت داخل اند آرے در ہر فنے کاملان آن فن غیر منصوص
را استنباط نمودہ بامنصوص ملحق ساختہ شرح و بسطے دیگر دادہ علم جداگانہ استخراج کردہ اند و ہمین
اسماء نمودہ اند **سوال** ہشتم معرفت کمال ہر شئے بچہ طور میشود زیرا کہ از دیدن و شنیدن و خوردن
معرفت کامل حاصل نمیشود **جواب** حقایق اشیاء ظلال صفات الٰہی اند و ظہور آنہا در خارج
مربوط بعلل اربعہ است فاعلی و غائی و مادی و صوری و ظہور کمال این حقایق بہ ترتیب آثار
مختص آنہا است و حصول ثمرات خاصہ بآنہا پس معرفت کمال ہر چیز بالاجمال بہ تجلی ذات
حق است بر سالک در ضمن آن شئے کہ این تجلی بعد مشاہدہ کثرت در وحدت در مقام سیر
باللہ فی الاشیاء حاصل میشود و بالتفصیل باحاطہ مبادی و خواص اوست از قوانین حکمیہ
مع تشخیص مبدء تعین و مراتب تنزل آن از قوانین کشفیہ و اگر از محسوسات باشد ادراک
بحواس نیز در تتمیم معرفت حقیقت او داخل است واللہ اعلم **سوال** نہم قصہ ابلیس کہ در کلام اللہ
وارد است معلوم نیست کہ سوال و جواب او بچہ طور گردیدہ بطور الہام یا بطور دیگر **جواب** طور
این کلام در نقلیات ہیچ وارد نشدہ اما وجدان چنان دریافت میکند کہ از راہ تالف بود
یعنے این شقی ندائے مے شنید و میدانست کہ این ندای حق است و در نفس الامر یکے از
ملائکہ مظاہر قہر کلام الٰہی را ادا مے ساخت کہ این او را نمیدید و نمے شناخت لیکن بدین نسبت
کہ کفر این ملعون کفر جہل و احتجاب نیست بلکہ کفر جحود و عناد است پیش از لعنت قوت ملکیہ
کہ بہم رسانیدہ بود و تلقی از غیب میکرد زائل نکردہ اند و سلب نمودہ تا از الم قبض و فرط تعطش

بیقرار نگردد و قدم در راه توبه نه نهد بلکه همین را در [illegible] بسخط و عتاب نموده در کسوت امانت
طرد بر یاد داشته اند اما در بلاهر روح او رقیقهٔ مظلم افگنده اند که گاهی خود را مستحق حبس و گاهی
در لباس استغنا و مایوسی گمان کرده بقوت طاعات و اسمای مکتسبه در شیاطین و مردم تصرف
میکنند و ان رقیقه مظلم را باقرایت ان موه ساخته خلق را بضلال و جهل و قسوت و تکثیر امانی
باطله رنگین مینماید نعوذ بالله منه والله اعلم سوال نهم مشهور است سجده ارواح و از کلام الله همین
قدر معلوم گردیده که الست بربکم قالوا بلی و تعبیر معلوم نیست که بچه وجه بود و ساجد بیک سجده و دو
سجده و تارک آن و مثل امرین مذکورین کدام کس شدند جواب سجده درین موقف مروی نیست
مومنین که خاتمه ایشان برایمان میشود جواب اقرار نسبی توقف دادند و کافران بتوقف اما
بعض فقها میگویند که انبیا و سجده کرده اند و عوام مومنین یک سجده و کافران نکرده سند این
سخن معلوم نیست آری در احادیث و آیات گرفتن چهار میثاق معلوم میشود اول از جمیع
اولو العزم دوم از سائر انبیا سوم از علما چهارم از عامه قال تعالی و اذ اخذنا من النبیین میثاقهم
و منک و من نوح و ابراهیم و موسی و عیسی ابن مریم و اخذنا منهم میثاقا غلیظا و جای دیگر فرموده
اند و اذ اخذ الله میثاق النبیین لما آتیتکم من کتاب و حکمة ثم جاءکم رسول مصدق لما معکم لتؤمنن
به و لتنصرنه و جای ارشاد شد و اذ اخذ الله میثاق الذین اوتوا الکتاب لتبیننه للناس و لاتکتمونه
و جای دیگر فرموده و اذ اخذ ربک من بنی آدم من ظهورهم ذریتهم و اشهدهم علی انفسهم الست
بربکم قالوا بلی والله اعلم سوال یازدهم. در حالت برهنگی کلام حرام است و چون زن و شوهر
فراهم آیند ذکر الله ضرور است این ادوامر فیمابین منافات دارند جواب در حالت برهنگی کلام
حرام نیست بلکه مکروه است و این مکروه هم بالکیه نگر است نه مجرد تلفظ بزبان و ذکر الله در جای
نتن و نجاست منع است و در شغل جماع نه و معهذا علما نوشته اند که ما ذکر الله در بیت الخلاء هم
در وقت جماع پیش از در آمدن و کشف عورت کردن پس مسنون است میان و منافات
نیست والله اعلم سوال دوازدهم. دیدن جناب پیغمبر صلی الله علیه وسلم در حالت منام فرقه
سنیه و شیعه هر دو را میسر میشود و هر یک الطاف آنجناب بیان میکنند و احکام موافق خود
نقل مینمایند اغلب که هر دو کسانرا افراط کردن در آن جناب خوش نمی آید و خطرات

شیطانی را آنجا دخل نیست این را چه تصور توان کرد جواب مضمون حدیث من رآنی فی المنام
فقد رآنی را اکثر علما تخصیص بصورت مدفونه در روضه منوره نموده اند و بعضے تعمیم کرده بجمیع صورتها
که آنجناب از ابتدای نبوت تا وفات در جوانی و کلان سالی و سفر و حضر و صحت و مرض بران
بوده اند توارد سنی و شیعی بران صورت احتمال مبین نیست و وقوع آن ثابت نشده والقطع بالرفعت
اما تحقیق انیست که دیدن آنحضرت صلے الله علیه وسلم در خواب بر چهار قسم متصور میشود یکے رویای الهی
که اتصال تعین با آنجناب است و ملکے علے التحقیق که دیدن متعلقات آنجناب است از دین ایشان
و سنت ایشان و ورثه ایشان و نسب مطهر ایشان و درجه سالک در متابعت و محبت ایشان مانند
آن بصورت آنجناب مقدس در پرده مناسبات که در فن تعبیر معتبر اند و رویای نفسانی که لهو صورت
اعتقاد دیده خود است که بر لوح خیال منقوش است مثل انتقاش صورت بر کاغذے این هر سه قسم در
حق آنجناب جایز است و قسم چهارم که شیطانی است یعنے تمثل شیطان بصورت آنجناب همین منتفی
و ممتنع است اما در قسم سوم شیطان گاهے آوازے و کلامے تلبیس میکند و وسوسه مے اندازد
چون بشهادة بعض روایات که در وقت قرأت سوره نجم وقت سکوت آنجناب شیطان حرف
وسیه گفته بعض سامعین مشرکین را شبه ساخت در عین حیات این معنی ممکن باشد در خواب چرا
ممکن نیست لهذا در شریعت غرا احکام خواب را صحت نمیشمارند و در احادیث مشهوره نمے شمارند
احیاناً اگر از اهل بدعت دیدن آنجناب بصحت رسد از قبیل خواهد بود و اسد اعلم همواره از ما
محفوظ کرده باشند والسلام

جواب شبهات مشرکین در باب مشیت الهی

قوله تعالے
سیقول الذین اشرکوا لو شاء الله ما اشرکنا و قوله تعالے ولا یرد باسه عن القوم المجرمین از انعام
شبهه مشرکین اینست ما حاصلش آنکه رد عذاب از قوم مجرمین مستحقین عذاب میتواند شد یا نشد اگر
مسلمانان میگویند که هر چیز به مشیت الهی است پس شرک که اعلے اقسام کفر است و تحریم حلال
که ادنے اقسام کفر است همه به مشیت الهی است زیرا که اگر مشیت او تعالے متعلق بخلاف آن
میشد البته بهمان قسم واقع میشد ما و پدران ما چه قسم شرک و چه تحریم حلال چیزے توانستیم کرد
والا مشیت ما غالب بر مشیت خدا میشد و چون شرک و تحریم حلال بمشیت او تعالے شد عذاب بر آن
چه قسم متصور شود که خلاف آن مقدور خلق نیست حق تعالے ازین شبهه بسه طریق جواب فرمود

موافق ترتیب مناظره اول النقض و دوم حل سوم قول بالموجب نقض اینست که حق تعالی باجماع مسلمانان
و کافران مشلطے امم سابقه را بر شرک و تحریم حلال عذاب فرموده است اگر این عذر واقعی می بود اینها
چرا معذب میشدند مثل عاد و ثمود و قوم مدین و فرعون و هامان که کفار آن زمان احوال این امم را
بتواتر شنیده بودند بلکه آثار عذاب را دیده و حل اینست که مشیت دفع عذاب نمیکند چیزها است که بمشیت
الهی واقع میشوند مثل زنا و سرقه و لواطت و قتل و ظلم و بران عذاب شده و میشود زیرا که این مشیت
تابع اراده و مشیت بندگان است تا هر چه اراده کنند موافق آن حق تعالی پیدا میکند آرے مشیت
قاهره که خلاف اراده و مشیت بنده باشد دافع عذاب است زیرا که بنده دران مشیت مثل جماد لا یعقل
میشود و فرق چون ظاهر است درمیان کسیکه خود را از بالاے بام اندازد یا در چاه بر آید و کسیکه بے
اختیار بلغزش پاے از بالاے بام بیفتد یا در چاه فرو رود براے همین فرمودند که هل عندکم من علم
فتخرجوه لنا الخ و قول بالموجب آنست که مسلم داشتیم که شرک کافران و پدران ایشان بمشیت الهی
است لیکن تعذیب ایشان نیز بمشیت الهی است پس دفع آن نمیتواند شد چنانچه دفع کفر ایشان
نمیتوانند شد پس بگفته خود الزام خوردند و همین است معنی قول بالموجب در اصطلاح اهل مناظره
که دعوے خصم را مسلم دارند و بگفته او او را الزام دهند و همین است معنی قل فلله الحجة البالغة الخ
اما قوله قل هلم شهداءکم الذین یشهدون ان الله حرم هذا پس در جواب یهودیان واقع است
متعلق بقوله تعالی ذلک جزیناهم ببغیهم و قوله تعالی یوم یحشرهم جمیعا یا معشر الجن قد
استکثرتم من الانس سابق مذکور رفته است که و کذلک جعلنا فی کل قریة اکابر مجرمیها لیمکروا فیها
و ما یمکرون الا بانفسهم و ما یشعرون بعد ازان قدرے از مکر اینها مذکور شده قوله تعالی و اذا جاءتهم
آیة قالوا لن نؤمن الخ و وعید واقع شده ماکرین را بذلت و رسوائی و قتل و اسر در دنیا حالا مذکور
میفرمایند که روز قیامت همه مکر کنندگان را اینجا حاضر کنند و فرقه جن را که اصل الاصول مکر اند خطاب
فرمایند قد استکثرتم من الانس یعنی بسیار گرفتید شما از فرقه انس یعنی بسیارے از آدمیان
بمکر خود تابع و عابد و مطیع و فرمانبردار خود ساختید تا آنکه در شهوات غرق ماندند و اصلا بجنا
توجه نکردند فکر آخرت در خاطر ایشان خطور نکرد و چون آدمیان ازین خطاب بوی عتاب خواهند
شمید عذر خود در تابع شدن جنیان بیان کردن آغاز خواهند نهاد و حاصل عذر اینست

که با بکر جن و شیاطین ازان جهت فریب خورده‌ایم که ما را تنبیه قریب و مواخذه عاجله بر شرک و معاصی
از طرف شما واقع نشد بلکه مهلت و باز داده‌اید و باعث اتباع بهره‌مندی لهود جنیان نیز از انس که نذور
و قربان از طرف آدمیان بایشان میرسید و انجاح مطالب جزئیه مثل دادن فرزند و مال و چیزهای
دور رسانیدن و از احوال غایبان اطلاع دادن و دفع اعدا نمودن و حاضر شدن در وقت ندا و غیره
از طرف جنیان بآدمیان میرسید و سرعت مواخذه واقع نشد تا آنکه در همین کار و بار عمر را تمام کردیم
و باجل خود رسیدیم و اگر فی الفور بر هر شرک و بر هر گناه تنبیه و تعذیب میشد یا متنبه شده از اتباع
جن دست بردار میشدیم و توبه میکردیم و ندامت میکشیدیم حق تعالی خواهد فرمود النار مثوکم خالدین
فیها یعنی چون شما دنیای خود را در اتباع جنیان و قبول وساوس شیاطین گذرانیدید در آخرت
هم آتش که اصل ماده جن و شیاطین است مقام شما است الا ما شاء الله یعنی چنانچه در بعض
اوقات در دنیا هم خالی از اتباع جن و شیاطین می‌بودید درینجا هم بعض اوقات خالی از
اتباع جن از آتش بطبقه زمهریر خواهید رسید و هرگاه جزا بکمال موافقت با عمل پیدا کرد ثابت شد
که ان ربک حکیم علیم و این امر مخصوص بفرقه جن و انس نیست بلکه کذلک نولی بعض الظالمین بعضا
یعنی همچنین مسلط خواهیم کرد و والی خواهیم نمود بعض ظالمین را بر بعض اگرچه از یک جنس باشند مثل
آدمیان مضل باهم همین قسم جزا خواهند یافت و گمراه شوندگان از انها بیزار خواهند شد و همچنین بعض جن
از بعض بلکه بعض عرب به بعض عرب و بعض هنود به بعض هنود جواب مسئله مس مصحف مسئله مس مصحف
محدث و جنب و حائض و نفسا را مختلف فیه است و اصحاب مذاهب مختلفه حنفیه و شافعیه و بخاری از
انها حاجت اعاده نیست لیکن عدم جواز گرفتن مهار شتر که بران مصحف محمول باشد نسبت بشافعیه کرده
اند در کتب شافعیه موجود نیست ظاهرا شخصی بطریق مبالغه گفته باشد آری حمل صندوق مصحف و خریطه
که دران مصحف باشد نزد ایشان درست نیست و مذهب بخاری که مرقوم نموده اند در کتاب خود بآن
تصریح ننموده مگر ذکر مذهب ابن عباس که قرات قرآن مر جنب را جائز داشته اند فنا بر آن میتوان
کرد که مس مصحف نیز او را جائز باشد و الاصل انهمه مذاهب باید فهمید انشاء الله تعالی عقده‌ها همه
حل خواهند شد و استبعادات همه مرتفع خواهند گشت حقیقت انیست که در احادیث صحیحه همین
وارد شده که لا یمس القرآن الا طاهر و در همین حدیث اصل است و در قرات این حدیث که

لا احل القرآن لحائض ولا جنب و در حمل هیچ حدیث وارد نشده و همچنین در کتابت هیچ حدیث
وارد نشده دیگر آنکه کتابت مستلزم مس است پس حکم کتابت حکم مس باشد یعنی حرمت بخلاف
نظر که مستلزم مس نیست و للملازم حکم اللازم بنا بر قاعده عقلیه حالا باید شنید که مراد از قرآن درین
عبارت لا یمس القرآن الا طاهر حقیقت قرآن که کلام نفسی است و دال بر آن که کلام لفظی است
مراد نیست اول لا یمکن مسها لان الاول من صفات الباری جل جلاله والثانی کیفیة قائمة بالهوا
پس مراد نیست مگر نقوش داله بر آن یعنی مکتوب بهمین معنے اشاره کرده اند مفسرین مثل کشاف
ومدارک جای که گفته اند المراد من المس المکتوب پس این عبارت توجیه است بیان مذهب کسے
نیست آمدیم بر آنکه اختلاف درمیان حنفی و شافعی چه قسم افتاد بیانش اینست که مراد از قرآن
درینجا مصحف است بالاجماع و مس مصحف بالنص حرام شد تفتیش باید کرد که مصحف چه چیز را میگویند
ظاهر است که مصحف بلکه جمیع اسمای کتب بر قدر مکتوب از آن کتب در عرف مخصوص نیست بلکه حواشی
آن کتاب ما بین السطور و جلد متصل و غلاف که بجلد متصل است همه را مصحف و کتاب مے نامند
پس مس این چیزها حرام شد و این چیزها را تبعاً حکم مکتوب دادند بنا بر للفرق بین المتصل والمنفصل
مقرر است که در بیع زمین آنچه متصل بآن زمین باشد داخل میشود بلا ذکر و آنچه در معرض انفصال
باشد داخل نمیشود مثل مفتاح و اوانی موضوعه و چارپایه ها بخلاف اشجار و عمارات که بلا اختلاف داخل
میشود پس مذهب حنفیه درست شد و مس غلاف متجافی خواه بعلاقه یا بغیر علاقه همچنین خریطه
که در و مصحف باشد بلا تکلف جائز شد که مس این چیزها مس آن چیز نیست لا عرفا ولا حقیقة و
شافعیه گفته اند که در عرف چون تعمق نموده شود و دقت نظر نموده آید و رعایت احتیاط منظور
باشد ظرف شے را گو منفصل باشد حکم شے میدهند پس حمل هم حرام شد لانه مستلزم لمس الظرف
وحکم الظرف حکم المظروف ولهذا در عرف مس آدمی که در و چیزے محترم باشد جائز نمیدانند
و مقام ادب بلندتر ازین مے فهمند بعد از آن قیاس مساوات درست مے کنیم و میگوییم که
ظرف الشیء وکذا ظرف ظرف الشیء له حکم بالتحتیة و قیاس مساوات درینجا صحیح است که مقدمه اجنبیه
صادق است لان ظرف الظرف ظرف لیکن درینجا مغالطه وارد میشود بر شافعیه اینکه می باید
که مس جدران خانه که در آن صندوق مصحف نهاده باشد محدث را جائز نباشد جواب این که ظرف شے

دو قسم میباشد الاول ما ینتقل بانتقال الشئ عرفا و هو الظرف المخصوص به والثانی ظرف لا ینتقل بانتقاله
کالبیت فانه یقال الدرة فی الحقة والحقة فی البیت والدرة فی البیت لکن البیت لا ینتقل
بانتقال الدرة بخلاف الحقة پس این قسم ظرف مختص بآن شے نشده و الاضافة للاختصاص فلا
یکون ظرفا مختصا بذلک الشئ فلا یحرم مسه لان الحرام مس الظرف المختص به و نیز باید دانست که
فرق است بالاجماع در میان آنچه الفاظ قرآن دران مکتوب باشند بروجه قرآنیت حتی که آنرا
مصحف یا بعض مصحف توان گفت پس مس او حرام است چنانچه یک پرچه کاغذ که بر وی یک آیت
قرآن مکتوب باشد یا تعویذیکه در وی آیت قرآن مکتوب باشد یا روپیه که بر وی آیت قرآنی منقوش کرده
باشد پس مس این چیزها همه حرام است نزد حنفیه ایضا کما عند الشافعیة زیرا که در انوار مرقوم است
ولا یحرم حمله فی الامتعة والعدل اذا لم یکن مقصودا بالحمل و ان علم بخلاف صندوق که در وی مصحف
نهاده باشد و منشاء این فرق همانست که ظرف الشئ ما یکون مختصا بذلک الشئ بخلاف ما
یشترک فیه ذلک الشئ وغیره و مذهب بخاری ازبسکه متروک العمل است حاجت توجیه ندارد و هنوز
چیزے منقح از کتاب او معلوم نمیشود آرے استدلال او بفرستادن کتاب بسوی قیصر که در وی آیة
قرآنی مکتوب بود بر جواز مس جنب یا محدث مصحف را درست نیست زیرا که نوشتن دو آیة در خطے
یا در کتابے بنابر قرآنیت نبود والا مس کتاب گلستان که در وی آیة اعملوا آل داود شکرا و قلیل
من عبادی الشکور و دیگر آیات قرآن است مس جائز نباشد و همچنین مس خطوط که در مقام تعزیت
انا لله وانا الیه راجعون مینویسند و در مقام شکر الحمد لله رب العالمین مے نگارند کسے را درست
نباشد و بنابر اینست که تفاسیر را بشرطیکه غالب دران قرآن نباشد مس جائز داشته اند اینست
توجیه مذاهب متنوعه والله اعلم بحقیقة الحال سوال رنگ نوروز چیست چه معنی دارد نوروز که عبارت از تحویل شمس است
ببرج حمل هر سال بجهان رنگے چه از میان مردم و چه از فلزات و نباتات و حیوانات و طعوم و ایام و ساعات
پس همچنین از رنگها سی برائے هر یکے تخصیص کرده اند و میگویند تصدیق آن اینست که هر گاه لون
جنسی را باین قاعده استخراج کنیم مطابق مے افتد پس باین مناسبت رنگ نوروز مقرر میکنند
نه آنکه فی نفسه داشته باشد و ثانیا آنکه وقت نوروز را برنگ صاحب ساعت و صاحب
طالع ترتیب داده بیان میکنند و این الوان دران کواکب حقیقی نیست اما نسبت کرده

القمریۃ دون الشمسیۃ الجواب لایخفی ان نظر التفضیل بین الاشیاء یختلف باختلاف المنح
فعند الامراء الفیل افضل من الفرس وعند الغزاۃ بالعکس وعند الزراع البعیر افضل منہما ولاہل التسلط
السمی فالطبۃ افضل منہا جمیعا اذا تمہد ہذا فنقول برکۃ رمضان فی ہذہ الآیۃ برکۃ عامۃ البتۃ الذی
انزل فیہ القرآن وفیہ تقام فریضۃ الصوم وفیہ لیلۃ القدر ببرکاتہا المعلومۃ وبرکۃ ربیع الاول
بمولد النبی صلی اللہ علیہ وسلم فیہ ابتداء وبنشر برکاتہ صلی اللہ علیہ وسلم علی الامۃ حسب ما
یبلغ علیہ من ہدایا الصلوات والاطعامات معاً وبرکۃ عامۃ نبویۃ والنبویۃ بعد الالہیۃ وبرکۃ رجب
برکۃ خاصۃ للہ وبرکۃ شعبان برکۃ خاصۃ نبویۃ لاہل المجاہدۃ وللملازمۃ النوافل اذ ہو شہر النبی صلی
اللہ علیہ وسلم والبرکات الخاصۃ بعد العامۃ وبرکۃ ذی الحجۃ برکۃ خاصۃ للہ فی مکان مخصوص
ولکنہا مقصودۃ وبرکۃ شوال وذی القعدۃ کذلک الا انہا وسیلۃ الی الحج المقصود ولکن یکون
فی شوال بقایا برکات رمضان دون ذی القعدۃ فلذلک قدم علی ذی القعدۃ وبرکۃ المحرم
اکثرہا کانت فی الامم السابقۃ وما اصاب منہا سید الشہداء من الارتفاع الی درجات الشہادۃ
کان فی صورۃ البلاء والمصیبۃ فلذلک اخرت فضیلتہ ولیس فی الشہور الباقیۃ مزید برکات و
اختصاصات واما برکۃ شعبان ثمن جہۃ لیلۃ البراۃ وما فیہا من تقدیر حوادث السنۃ وبرکۃ ذی الحجۃ
حسب ما دل علیہ قولہ صلی اللہ علیہ وسلم ما من ایام العمل الصالح فیہا احب الی اللہ من عشر ذی الحجۃ
یعدل فیہا صیام کل یوم منہا بصیام سنۃ وقیام کل لیلۃ بقیام لیلۃ القدر وبرکۃ یوم العرفۃ
ان صیامہ کفارۃ سنتین ماضیۃ وآتیۃ وفضل المحرم من حیث انہ فاتحۃ السنۃ فالشیخ لم یلتفت
الیہ ومع ہذا فالشیخ حیث بین ہذا الترتیب ہو بنفسہ لاحاجۃ لنا الی التعرض لہ الا انا اشرنا
الی مواضع الخلاف معہ فلیفہم بالتدبر واما تسمیتہ الحق سبحانہ برمضان فقول مجاہد عسی ان
یکون سمعہ من ثقۃ اذ اسماء اللہ تعالی توقیفیۃ ولعل سبب تسمیتہ ان ہذا اللفظ یشعر بالحر والحرقۃ
والاذابۃ وہی شان من شئون نور اللہ الخاص کما ورد فی الحدیث الصحیح حجابہ النور لو کشف
لاحرقت سبحات وجہہ ما انتہی الیہ بصرہ من خلقہ وحسب ما اشار الیہ جبرئیل علیہ السلام لو دنوت
انملۃ لاحترقت وحسب ان ما روی ان الطور احترقت من سطوۃ التجلی والحق سبحانہ یفعل انوارہ
آثار الحرارۃ فلعلہ یسمی بذلک رمضان ولکن المشہور المعروف انہ اسم الشہر فقط واما تعلیق الجواب

سلف مے نمود ہر یکے موافق استعداد خود چیزہا تفحص دید و مدارایشہ جہود در اثبات
مسئے میرسید کراستحا شریعت در عبادات و معاملات برہم نخوردہ و باب امر معروف و نہی
منکر مسدود مے شد چنانکہ تا رفتہ رفتہ مردم ہر چہار مذہب استوار گشتند و تقلید ایشان اختیار کردہ
بفتاد و چند فرق پیدا شد و بعد از ایشان تا ابعان ہم فرقہا باقی ماندند و مذاہب دیگر منقرض گشت
بنابرین مسلمست تا حصول شہادت عقل و نقل و وثاقت فہم و کثرت عبور و صلاح قلب و تقوی
باطن و بے طمعی و خلوص از ہوا و مزید تقوے چنانچہ ازین مجتہدین مروی گشتہ در خود نیافتند
و مع ذلک در جرح و تعدیل سوای نقل احوال ایشان مسلکے ندیدند و در سلیقہ فہم عربیہ موافق
لغت قدیم نیز خود را قاصر یافتند از امور بسیار کہ از قراین مجلس و دلائل مستنبط میشوند خود را
محروم دیدند بنابران راہ اجتہاد مسدود ساختند پس عذر ایشان پیش حضرت رب العزت
ہمین است کہ خداوندا در اختراع آرا خود مفسدہ ہا دیدیم و در اتباع سلف استحکام دین
و آثار قبول عند اللہ بیشتر یافتیم بنابران معرفت ناسخ و منسوخ و ظاہر و ماول و مطلق و مقید
بر ذمہ ایشان گذاشتیم کہ مثل ایشان دین امور قوت ندا شتیم و تبیین مصالح حالا مر ثابت
است لیکن با اینہمہ قائل شدن تحریم اجتہاد مذہب کسے نیست مگر از ہر فرقہ متعصبان نظر
لن نترک ما وجدنا علیہ آبائنا و رد زبان خود ساختہ اند و غیر ایشان چنانچہ از اکثر فقہای شافعی
استدراکات و تعقبات بر امام خود و فتوی بر مذہب از دیگرے مروی است لیکن حنفیہ
و حنابلہ زیادہ از دیگران راہ تعصب میروند چنانچہ صاحب اشباہ والنظایر گفتہ کہ اگر از ما پرسند
کہ مذہب شما چگونہ است و مذہب مخالف شما چگونہ حالانکہ در اصول میگویند المجتہد یخطی و
یصیب گوئیم مذہب ما صواب است محتمل خطا و مذہب مخالف ما خطا است محتمل صواب و اگر
در تحقیق باب اجتہاد کوشیدہ شود ہمان خوف موجود است کہ نوشتہ بار امر دمان حجت ساختہ
در استخراج مذاہب رکیکہ از تحلیل و تحریم در شریعت خلل ہا بیندازند و اما کسیکہ حق تعالی او را
قوت اجتہاد و راقمی دادہ بالضرورۃ الوجدانیہ پای بند تقلید نمے باشد لیکن ہمہ را دعوت بمذہب
خود نمیکنند چون بمذہب خود محل فتنہ میدانند باینکار نمے پردازد و بالجملہ اگر کسے اینوقت اجتہاد
چند چیز را بر خود لازم گیرد تا روبروی رب العالمین مالک یوم الدین شرمندہ نشود اول جودت فہم

[illegible] تدقیق در استنباط از کتب عربیت و قواعد منطق و ضوابط فهم و تکمیل تحصیل درین کتب
دوم مزاولت کتاب و سنت او بجهت ورود تدقیق سیوم تخلیه نفس از هوا و تعصب چهارم اتصال روحانی
پیدا کردن بجناب نبی صلی الله علیه وسلم پنجم تصفیه نفس از هیآت ظلمانیه و تحمل از [illegible]
کما ورد استفت قلبک ولو افتاک المفتون ششم اطلاع بر مذاهب فقها و نقض ابحاث [illegible]
مذهب رکیک بر کسے روشن نگردد تا با دلیل نه نماید اگر این همه شرط ها میسر باشد [illegible]
و حینئذ و الا آنکه باین پایه نرسیده اگر خواهد که فی الجمله از ربقه تقلید برآید و بر مذهب دیگر در بعض مسائل
عمل نماید گو که قوت اجتهاد نداشته باشد او را چند چیز لازم است و این را تتبع مذاهب [illegible] گویند
و این را چند صورت است اول آنکه از روی دلیل حقیقت قول بعضے ائمه باوجود عبور بر ادله خلاف
آن ترجیح یافته باشد برین تقدیر هیچ قیدی نیست در آن مسئله موافق حدیث صحیح غیر منسوخ
ظاهر الدلاله عمل نماید گو که در مسایل دیگر مقلد یک شخص باشد دوم آنکه عملے از اعمال باشد مثل وضو یا
نماز یا صوم یا بابے از معاملات بر طور شخصے کند و باقی بر طور دیگرے درین صورت اگر بعضے
شرط بعض است مانند مسائل حیض و نقض وضو برای صلوة پس احتیاط نماید در آنکه عمل مذکور
چنان نشود که پیش هیچ یک درست نباشد اگر بر هر مذهبے درست باشد این را اخذ بالاحتیاط گویند
و اگر بر یک مذهب درست باشد اخذ بالقول گویند سوم آنکه در باب دیگر تعلق ندارد مانند صلوة
و صوم و زکوة و مانند نکاح یا بیع درینجا مختار است اگر خواهد بعضے ابواب بر مذهب کسے بکند
و بعضے دیگر بر مذهب کسے چهارم آنکه مذاهب سهل موافق هوای نفس از هر مذهبے انتخاب نماید
این درست نیست زیرا که از قبیل اتباع هوا است نه اتباع امر خدا چنانکه نوشته اند اگر کسے
در ربا و مثل دیات بطور حنفی و در مطعومات بطور مالکی و در طهارت منی و نفی تحریم [illegible] بطور
شافعی عمل نماید از اشقیا مقرر باشد پنجم آنکه مذهبے که انتقال میکند روایت مرجوحه آن مذهب
که اکثر علمای آن مذهب آنرا متروک داشته اند این نیز درست نباشد و بعد ازین همه ظاهر
کلام آنکه اگر مسلمانی را بجز اولیت علوم عربیه فهم کتاب و سنت بسلیقه بے تکلف میسر شود و حدیث صحیح
بیابد که محققان فن حدیث حکم بصحت آن کرده اند و از جمله فقهای اهل سنت جمعی بر آن رفته
و هیچ از مخالفت اجماع بیرون آمده و از استادان نسبت شروح و حواشی دریافته باشد

استغفار نسخ آن را پس آن سلمان را حق و موکد تر همین است که از هر مذہبے که باشد دران مسئلہ اتباع
حدیث بکند و چیزیکہ این چنین نص یافتہ نشود هر کسیکہ حسن ظن داشتہ باشد تقلید او نماید و درین
قسم حکم واضع شارع را بتوہم آنکہ صاحب مذہب در ترک آن حجت داشتہ باشد نگذارد و باین قدر
مخالفت ہرگز از ان مذہب خارج نمیشود چنانچہ از ائمہ اربعہ بصراحت و تاکید ثابت شدہ است
کہ ہر کہ حدیث صحیح را بر خلاف قول ما دریابد عمل بحدیث بکند کہ فی الحقیقت مذہب ما ہمین است و گر
چنین نباشد در توہم خلاف آن نسبت سلب ایمان از اکابر لازم مے آید گویا دعوے رسالت
مقتدا ے خود میکنند و دیدہ و دانستہ مقتدا را مجوز مخالف امر رسول اللہ مے پندارند نعوذ باللہ من ذلک
و نیز شبہہ نیست کہ عصات ہر مذہب باوجود مخالفت صاحب مذہب از ان مذہب خارج نمیشوند
پس باقتدار قول پیغمبر چگونہ از ان مذہب خارج شوند و آیا تیکہ صاحب سوال در اقتداے پیغمبر
صلے اللہ علیہ وسلم ذکر کردہ بر ہمین محمول است و درین امر ہیچ کس را عذرے نیست و فی الحقیقت
اگر مقلدان مذہب تفحص کنند مے یابند کہ این بلا در تقلید ایشان بحدے کشیدہ کہ قول ہر یکے را
از احاد فقہا در مقابل حدیث مے آرند و ترجیح میدہند و این از ان قبیل است کہ علما را بمنزلۂ پیغمبری
رسانیدہ شود بلکہ بخدائی زیرا کہ در حدیث صحیح ترمذی آمدہ است کہ عدی ابن حاتم از جناب نبوت
صلے اللہ علیہ وسلم در تفسیر آیۃ اتخذوا احبارہم ورہبانہم اربابا من دون اللہ عرض کرد کہ یا رسول
اللہ آیا ایشان را بخدائی مے پرستیدند و خدا مے دانستند فرمودند کہ بگفتۂ ایشان حلال و حرام
میدانستند گفت آرے فرمودند ہمین است ارباب گرفتن و ظاہر است کہ منصب تکلیف
و نصب شریعت مخصوص بخداست و تا نص قاطع او کسے را این منصب دادن شرک محض است
نعوذ باللہ منہا و نص قاطع مثل اطیعوا اللہ و اطیعوا الرسول و من یطع الرسول فقد اطاع اللہ فاتبعونی
یحببکم اللہ در شان دیگرے وارد نیست و اطاعت اولی الامر محصور است در مباحات چنانچہ
فرمودہ فان تنازعتم فی شیء فردوہ الی اللہ والرسول لیکن عادت مبارک جناب نبوی
صلے اللہ علیہ وسلم چنانکہ در لا یصلین احدکم العصر الا فی بنی قریظہ و در اختلاف فتاویٰ خلفاے
اربعہ و در لفظ حیین و غیر آن معلوم شدہ است کہ آرا مجتہدین را در فروع تصویب فرمودند اگرچہ
یکے از دیگرے بصواب نزدیکتر مے بود و ہمچنین کسیکہ تصویب مذاہب میکند و این امر اتفاقے

واز خلفاء ایشان بودند پس محتمل است که ایشان را از اجداد خود اجازت این طریقه رسیده
بلکه موروث خاندان ایشان همین طریقه باشد و طریقه چشتیه و قادریه و نقشبندیه از مکتسبات ایشان
و والد ایشان باشد دیگر اعتذار بشغل همه اوست و تحقیق این آنست که مراد تحصیل حالتے است که
لازم اضطراری قلب شود و اختیار رفع آن نماند اگر کسے را اعتقاد حقیت وحدة وجود ثابت است
ملازمت این شغل باین حالت میکشد والا هرگز نمیکشد بلکه همیشه بالنفس حکم میکند که این خیال
من خلاف واقع است این شغل صاحب را هرگز نفع نخواهد داد و شبهه نیست که ظهور این معنی خود بخود
بتصفیه قلب اولی و اقوی است و از دخلیت تصنع و تکلف بعید تر است و خواجه خرد رحمة الله
علیه نوشته اند که مادام شخصیکه معتقد توحید وجودی نیست حصول فنا فی الله و وجود او را ممکن نیست
در حق منکر او همه فناها و حجب نورانیه است که غیر حق است و تجلیات و همه انوار لطائف وغیره
نه ظهورات حق تعالے و تحقیق توحید وجودی طولے میخواهد مجمل آنکه آیات کلام الله و احادیث رسول الله
صلے الله علیه وسلم معیت و قرب ذاتی صریحا اثبات میکنند و جواب آنکه همه مصروف از ظاهر اند
نلے امتناع او نمیتواند شد و اینهمه از خلاف عقل ماست نه از کتاب و سنت چه انصاف است
که منصوصات شرع را غیر شرعی و مخیلات عقل ناقص خود را شرعی نام کنیم در جامع ترمذی در حدیث
لو دلیتم بحبل الے الارض السابعة السفلی لهبط علے الله و در حدیث ان الله یقبل الصدقة من الطیب
همیشه صریح مے نویسد که مذهب سلف اجرای آن بر ظاهر است بلا کیف بالجمله نفی غیریت
محضه و اتحاد و وحدت فے الجملة منصوص است و آواز انی انا الله از آتش و کنت سمعه و بصره
دلیل واضح است و بشرط انصاف از کلام حضرت مجدد نفی وحدت وجود مطلقا ثابت نیست
بلکه نفی بعض اقسام آن اما آنچه در ذهن مستقر مے شود ازاله آن بزودی دشوار و دوام ذکر از جنبه
الطرفین دیگر حقیقت ذکر جهر و حق آنست که انکار آن سفاهت واضح است در تلاوت قرآن
جهر صریح است ما اذن الله لشئ اذنه لیغنی تغنی بالقرآن بجهریته و در تلبیه حج آمده افضل الحج
العج والثج ای رفع الصوت بالتلبیة و اراقة الدم و قرآن را فضیلت معروف است و کنا
نعرف انقضاء صلوة رسول الله صلے الله علیه وسلم بالذکر و فضل الذکر الذی لیسمعه الحفظة علے الذی لا یسمعه
الحفظة لسبعین ضعفا و بناء طریقه چشتیه و الیسیه و قادریه که همه پیران ما اند بر ذکر جهر است حکم با که

نفس حرام موجب قرب الٰہی نشود باطل ست بلکہ ذکر جہر موجب جمعیتے است کہ بالا تر ازان جمعیتے نیست چون خواجہ علاء الدین
غجدوانی بعد رفتن حضرت خواجہ نقشبند علیہ الرحمۃ بہ حج ذکر جہر اسماع کردند و بعد مراجعت عذر
آوردند تا کہ شما را بسبب قوت باطن حاجت این نبود ما را ازین نفع بسیار شد حضرت خواجہ نقشبند
انکار آن نکردہ و چون خود از روح حضرت خواجہ عبد الخالق غجدوانی ذکر خفیہ و عمل بر عزیمت گرفتہ
بودند خود نمیکردند و مثل شما را کہ در فقہیات تقدیم حدیث با اجتہادیات میکنید درین معنے تردد بیجا است
اگرچہ مذہب حنفیان باشد و دران روایت اگرچہ مشہور است لیکن فقیر را بعینہ آن کتاب یاد
کردن محتاج تفحص است یک دفعہ خواجہ سرای عالم بفقہیات از طرف بادشاہ روم امیر حج شدہ آمد
در مدینہ با شیخ ابراہیم کردی ملاقات نمود گفت کہ درین سفر بدعت عظیم ازین مردم دور کردم
نمودند کدام بدعت گفت ذکر جہر از مسجد و شہر بیت المقدس موقوف کنانیدم ایشان این آیہ خواندند
ومن اظلم ممن منع مساجد اللہ ان یذکر فیہا اسمہ وسعی فی خرابہا چند روایت کہ از فتاوی نوشتہ بود
پیش نمودند اگر کار بتقلید است شما مقلد دیگر و من مقلد دیگر و روایات شما بر من حجت نیست و اگر
کار بہ تحقیق است اینک گوی و میدان بعد ازین چند سالہ در اثبات ذکر جہر نوشتہ اند بعض ازین
رسائل پیش فقیر ہم موجود ست بالجملہ الحق احق بالاتباع والسلام فقط

مجموعہ رسائل حضرت شاہ عبد العزیز صاحب دہلوی

رسالہ فیض عام

بسم اللہ الرحمن الرحیم

بعد حمد رب العالمین و نعت سید المرسلین صلوات اللہ علیہ و آلہ الطیبین و اصحابہ التابعین واضح باد کہ عاصی گنہگار نالایق ساکن ضلع بردوان پرگنہ حویلی ڈھاکہ جلال پور در سنہ یکہزار و صد و بست و نہ ہجری از مرزا پور متعلق بنارس بدار الخلافت شاہجہان آباد بجناب ہدایت و ارشاد مآب قبلہ حق پرستان و کعبہ حق شناسان محقق حق و یقین مدقق مسائل دین متین امام العابدین رئیس العارفین پیشوای سالکین رہنمای طالبین سر خیل محدثین سر دفتر مفسرین افضل فضلای زمان افصح فصحای دوران محی مراسم دین محمدی مبطل مذاہب گمراہان ابدی وسیلہ نجات عرصہ رستخیز مولانا مرشدنا شاہ عبد العزیز محدث دام فیوضاتہ و برکاتہ حاضر شدہ بیعت حاصل کردہ چند سوالات دینی و دنیوی کہ از سالہا مرکوز خاطر بودہ بجناب ممدوح گذرانیدہ و جوابا تیکہ از ان جناب ارشاد شدہ ہر یکی از ان ہادی راہ ہدایت و تعلیم مرشد طریق مستقیم است خدا توفیق رفیق کند کہ عامل جواب مذکور شدہ فلاح و نجات آخرت بہم رساند بمنہ و کرمہ **سوال** بکدام از منہیات متنفر و راغب در اوامر شود **جواب** بسیار گفتن لا حول و لا قوۃ الا باللہ و نفی و اثبات کلمہ توحید و ضرب آن بر قلب لبند و مد خواندن ہر روز بین صبح و شام مفید این معنی است **سوال** بوقت فجر دو رکعت سنت است و دو رکعت فرض و بوقت ظہر چہار رکعت سنت و چہار رکعت فرض و دو رکعت سنت و در وقت عصر چہار رکعت فرض و در مغرب سہ رکعت فرض و دو سنت و بوقت عشار چہار رکعت فرض و دو سنت و سہ وتر میخوانم سوای آن در پنج وقت کدام کدام نماز بکدام وقت خواندن ضرور شود و ایماگر

سال است و سوای این دو روزه تا سه روزه در هر ماه نیز مسنون است بهتر آنست که سیزدهم و چهاردهم
و پانزدهم باشد یا اول یا آخر یا اول عشره هر ماه یک روزه بگیرند نیز ادای سنت میشود و روزه دوشنبه و پنجشنبه
مستحبات است و روزه صبح شب برات و روزه شش عید و روزه عشره ذی حجه سوای روزه عید و روزه
هر قدر ایام که میسر شود در ماه رجب از مستحبات است و ثواب بسیار بران موعود **سوال** درود و استغفار
برای وظیفه دوام هر چه ارشاد شود **جواب** درود باین صفت هر شب اگر باشد والا شب جمعه صد بار
سعادت باید کرد اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی سَیِّدِنَا مُحَمَّدِنِ النَّبِیِّ الْاُمِّیِّ وَاٰلِهٖ وَبَارِکْ وَسَلِّمْ و بهترین استغفارات
سید الاستغفار است در وقت خفتن بملاحظه معانی باید خواند و سید الاستغفار در کتاب سبل الرشاد
مندرج است و تمام آن کتاب جواهر نفیسه است نقل باید کرد و در لطائف و صلوة را موافق آنچه در آن
مرقوم است بجای باید آورد و آن کتاب گویا خلاصه سلوک طریق خاندان ماست خصوصا فوائد سلوکیه
از حضرت والد ما بسوی طالبان و مریدان فیضان نموده در آن مجموعه مندرج است حضرت شاه
محمد عاشق قدس سره که از اجل خلفای حضرت والد ماجد بودند آنرا تالیف فرموده اند البته شش خمس
خواهد بود **سوال** آداب تلاوت قرآن شریف **جواب** آداب تلاوت قرآن تهذیب و استقبال قبله
حتی الامکان و حروف را بخوبی ادا کردن و مد و شد فرو نگذاشتن و در مقام وقف وقف کردن است
آداب ظاهری و اما آداب باطنی پس مبتدی را تصور کردن گویا که بحضور رب العزت تلاوت میکنم
در مقام متلو نشسته میشنود و منتهی را تصور کردن که این کلام را بلا واسطه از زبان حضرت رب العزت
میشنوم و فرق در میان مقامین اینست که در صورت اول که زبان از خودش و گوش از حضرت
رب العزت و در صورت دوم زبان از حضرت رب العزت و گوش از خود باشد بهمین مقام ارشاد فرموده است حضرت امام جعفر صادق رضی الله عنه
چنانچه شیخ الشیوخ در عوارف از ایشان نقل کرده اند اِنِّیْ لَاُقْرِءُ الْاٰیَةَ حَتّٰی نَسْمَعَهَا مِنْ قَائِلِهَا
یعنی میخوانم آیة را و تکرار میکنم تا اینکه شنوم آیت را از قائل آن و شیخ الشیوخ بعد نقل این کلام
عرض گفته که حضرت امام صادق رضی الله عنه در این وقت بمنزله شجره موسی بودند اِنِّیْ اَنَا اللّٰهُ رَبُّ
الْعَالَمِیْنَ میگفت **سوال** برای دفع عذاب مرگ هر چه ارشاد شود بعمل آرد **جواب** برای سهل
شدن سکرات موت مداومت آیة الکرسی و سوره اخلاص مروی است و برای دفع عذاب القبر مداومت
سوره تبارک الملک بعد از نماز عشاء و قبل از خفتن در حدیث آمده و همچنین خواندن سوره الدخان هر

حضرت حق بزبان من کلام میکند و من می شنوم و یقین است که درین تصور بسبب غلبهٔ محبت
حالی که عاشق صادق را در وقت استماع کلام محبوب بالمشافهه رو میدهد حاصل خواهد گردید و گره کشائی
دعا خواهد شد والله المغنی **سوال** ترکیب زیارت حضرت خضر علیه السلام و استمداد و مراد از آنجناب
هرچه ارشاد شود بعمل آرد **جواب** ترکیب زیارت حضرت خضر علیه السلام این وقت نبود ان شاء الله تعالیٰ
مناقب برآورده نوشته خواهد شد **سوال** هرگاه کسے بحالت مرض الموت دریافت کہ امید زندگی
نیست خواه بعد یک روز یا دو روز یا زیاده از آن فوت کند درین حالت پس از ادای این معنی و قبل
از موت مریض را بشرط بحال بودن هوش و حواس او یا ورثهٔ مریض را برای رفاهیت و نجات
مریض چه تدبیر باید کرد **جواب** مریض را چون حالت بهم رسد که مایوس از زندگی گردد و قرب اجل متحقق
شود وارثان او را باید که اول بغسل و یا بوضو و یا تیمم بوجه احسن پاک سازند و رو بقبله چارپایه او را فرش کنند
گرد و پیش او را بوجه احسن صاف و شست و شو نموده بپاشیدن گلاب و نگاهداشتن عطریات خوشبو
سازند بعد از آن ذکر دنیا و فکر باقیماندگان بحضور او موقوف دارند بلکه و توجه اصلاً تجویز نکنند و با یکه
تعلق او بیشتر بوده از زن و فرزند مواجهه نمایند اگر خود بخود آن را یاد کند یکدو بار بحضور او آرند و بعد او
کلمهٔ استغفار رو برو وی او بجهر نمایند تا بخودی خود او را یاد آید و بر زبان براند و او را تاکید امر نکنند که کلمه
استغفار بخوان بل خود وقتاً بوقت کلمهٔ استغفار بآواز بلند بخوانند تا او را یاد می گردد و همچنین هول
قبر و خوف حساب و شدائد عقبی ذکر نکنند بلکه وسعت رحمت الٰهی و بخشش گناهان و شفاعت پیغمبر
صلی الله علیه وسلم عموماً و ذکر ارواح صالحین لاسیما مشائخ و پیران طریقت پیش او نمایند و امر
زائل شدن گناه گناهگاران و قبول اعمال اندک بیش از مذکور نمایند تا رجا او بر خوف غالب باشد
و آنچه درآن وقت وصیت کند بخوشدلی قبول نمایند و ضامن شوند که این وصیت را البته بجا خواهم
آورد تا خاطر او متردد نشود و بحضور او سورهٔ یٰسین و سورهٔ الحمد و سورهٔ اخلاص خوانند و دیگر سور و آیات قرآنی
گاه گاه میکرده باشند **سوال** ترکیب نماز استسقا و کسوف و خسوف و عاشورا عنایت شود
جواب برای نماز استسقا پس با جماعهٔ مسلمین در عیدگاه سه روز متواتر بیرون آید و برآمدن
پیاده بهتر است و در پارچه کهنه و مستعمل بیرون آید و تزئین و تجمل مثل عید نکند و بتذلل و خشوع
و شرمندگی در عیدگاه رفته دو رکعت نماز نفل بقراءت جهر بخواند بعد از آن خطبه بگوید و دعای

کامل باشد از و استمداد بچه صورت باید کرد **جواب** بعضے از اہل قبور مشہور بکمال اند وکمال
ایشان متواتر شده طریق استمداد از ایشان آنست که جانب سر قبر او سورۂ بقر انگشت بر قبر نهاده
تا مفلحون بخواند باز بطرف پائین قبر بیاید و آمن الرسول تا آخر سوره بخواند و بزبان گوید اے
حضرت من برای فلان کار در جناب الٰہی التجا و دعا مے کنیم شما نیز بدعا و شفاعت امداد من
نمائید باز رو بقبله آرد و مطلوب خود را از جناب باری خواہد و کسانیکه کمال ایشان معلوم نیست
و مشہور و متواتر نشده دریافت کمال آنہا بہمان طریق است که بعد از فاتحه و درود و ذکر بیکسو
دل خود را مقابله سینه مقبور بدارد و اگر راحت و تسکین و نوری دریافت کند بداند که این
قبر اہل صلاح و کمال ست لاکن استمداد از مشہورین باید کرد **سوال** ترکیب استخاره وغیره
برائے دریافت حالات آئنده **جواب** در قول جمیل مشہور و مذکور است و طریق سہل آنست
که شب چہارشنبه و پنجشنبه و جمعه متواتر بعد از نماز عشاء و فراغت از امور دنیوی بسم اللہ الرحمن
الرحیم را سه صد بار خوانده الم نشرح ہفت بار با بسم اللہ بر سینه و روی خود دم نماید و دعا نماید بجناب
باری که در فلان امر آنچه واقع شدنی است در خواب یا یقظه ہتف ہاتف بمن نمای بعد از آن
صد بار این درود بخواند اللہم صل علے سیدنا محمد بعدد کل معلوم لک اگر خواہند دعائے استخاره که در حدیث
آمده است مع استخاره برای مطالب خود سه بار بخوانند و بحال قلب خود نظر کنند اگر عزم درست
در آن کار باشد بعمل آرند و اگر در عزم فتور گردد موقوف دارند دعای استخاره در مشکوٰة موجود است
سوال برای مشکلات و صعوبات دنیوی **جواب** دعاء الکرب با طہارت و وضو و بلے قید
عدد درین باب مجرب است و دعا اینست لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ الْحَلِيْمُ الْكَرِيْمُ سُبْحَانَ اللّٰهِ رَبِّ الْعَرْشِ
الْعَظِيْمِ سُبْحَانَ اللّٰهِ رَبِّ السَّمٰوٰتِ السَّبْعِ وَرَبِّ الْعَرْشِ الْعَظِيْمِ اَللّٰهُمَّ اِنِّيْ اَسْئَلُكَ مُوْجِبَاتِ رَحْمَتِكَ
وَعَزَائِمَ مَغْفِرَتِكَ وَالْغَنِيْمَةَ مِنْ كُلِّ بِرٍّ وَالسَّلَامَةَ مِنْ كُلِّ اِثْمٍ لَا تَدَعْ لِيْ ذَنْبًا اِلَّا غَفَرْتَهٗ وَلَا
هَمًّا اِلَّا فَرَّجْتَهٗ وَلَا حَاجَةً لِّيْ مِنْ حَوَائِجِ الدُّنْيَا وَالْاٰخِرَةِ اِلَّا قَضَيْتَهَا يَا اَرْحَمَ الرَّاحِمِيْنَ و اعمال
مشائخ ختم خواجگان نیز مجرب است و طریقه او معروف و مشہور و ختم یا بدیع العجائب بالخیر
یا بدیع یکہزار و دو صد بار در اول و آخر درود صد بار نیز خواه تنہا بخواند خواه بجماعت **سوال**
برای حفظ آبرو و حرمت **جواب** اسم یا عزیز چہل و یکبار خوانده بر روی خود دمیدن وقت صبح

ودو آیه از اول سوره جن قُل اُوحِيَ اِلَيَّ تا شَطَطاً سوال برای تسخیر حکام اینکه همواره حکام بر ان
شفیق و مهربان باشند و بوی ایذا نرسانند جواب وقتیکه نزد ایشان بروند یا رحمن کل شیء
ورحیمه یا رحمن هفتاد بار خوانده بر روی ایشان دم کنند و در خانه خود متوجه بجانب حاکم شده یا مقلب
القلوب دو صد بار بخوانند و دعا کنند که حق تعالی دل او را مسخر سازد و سائق عمل بالخیر کرده قوم
شد درین باب مفید است سوال اکثر در خواب حالات عجیب غریب که گاهے اتفاق دیدن
آن بلکه بوهم و خیال هم نرسیده و دیده میشود انسان موجب کدورت و پراگنده گی میگردد دراین باب چه
ارشاد شود جواب وقت نوم معوذتین و آیة الکرسی یکبار خوانده بر سینه و دست خود دم کند
و اگر ازین هم دفع نشود این اسم را سه بار خوانده بر اعضای بدن خود دم باید کرد و بعد ازان وقت
خواب این دعا باید خواند بِاسْمِكَ اللّٰهُمَّ وَضَعْتُ جَنْبِيْ وَبِكَ اَرْفَعُهُ ان شاء الله تعالی
اِحْفَظْنِيْ مِنْ نَوْمِيْ جَنْبِيْ بِمَا تَحْفَظُ بِهِ عِبَادَكَ الصَّالِحِيْنَ وَاَعُوْذُ بِكَ مِنْ هَمَزَاتِ الشَّيَاطِيْنِ
وَاَنْ يَحْضُرُوْنِ اسم اینست یا شدید سوال ترکیب سفر کردن بهر انواع که ارشاد شود عمل
آرد جواب وقتیکه اراده سفر سازد و مستعد روانگی شود دو رکعت نفل بگذارد و این دعا بخواند
بِسْمِ اللّٰهِ خَرَجْنَا وَبِسْمِ اللّٰهِ وَلَجْنَا وَعَلٰى رَبِّنَا تَوَكَّلْنَا اللّٰهُمَّ اِنَّا نَسْأَلُكَ خَيْرَ الْمَخْرَجِ وَخَيْرَ
الْمَوْلَجِ اللّٰهُمَّ هَوِّنْ عَلَيْنَا السَّفَرَ وَاطْوِ الْبَعِيْدَ اللّٰهُمَّ كُنْ لِيْ صَاحِباً فِي السَّفَرِ وَخَلِيْفَتِيْ فِي الْاَهْلِ
اللّٰهُمَّ اَعُوْذُ بِكَ مِنْ وَعْثَاءِ السَّفَرِ وَكَآبَةِ الْمُنْقَلَبِ وَسُوْءِ الْمَنْظَرِ فِي الْمَالِ وَالْاَهْلِ وَالْوَلَدِ اللّٰهُمَّ
رَفِّقْنِيْ فِيْ سَفَرِيْ هٰذَا الْبِرَّ وَالتَّقْوٰى وَمِنَ الْعَمَلِ مَا تَرْضٰى ازان انگشت شهادت دست
راست را گرد سر خود و گرداگرد مال و متاع و جانوران و رفقاے خود بگرداند و بگوید بسم الله
لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ حَوَالَيْنَا حِصَارٌ مُحَمَّدٌ رَسُوْلُ اللّٰهِ قُفْلٌ وَمِسْمَارٌ وَذٰلِكَ فِيْ حِرْزِ اللّٰهِ وَفِيْ كَنَفِ اللّٰهِ
وَفِيْ حِمَايَةِ اللّٰهِ الَّذِيْ هُوَ اَعَزُّ وَاَجَلُّ وَاَكْبَرُ مِمَّا اَخَافُ وَاَحْذَرُ الٰهی بستم دست و پا و زبان
و گوش و هوش کسانیکه ما را بد خواهند و بداراده کنند از دزدان و رهزنان و عیاران و ظالمان
و اشرار خلایق و درندگان و گزندگان و خزندگان و پرندگان بِاَلْفِ اَلْفِ لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ
اِلَّا بِاللّٰهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيْمِ وَصَلَّى اللّٰهُ عَلٰى خَيْرِ خَلْقِهِ مُحَمَّدٍ وَّاٰلِهٖ وَاَصْحَابِهٖ اَجْمَعِيْنَ و بعد از خواندن این حصار سه
و سنگ زند و روانه شود و بر سواری دست راست اول خود را به بیند و بسم الله گوید و جائیکه

اسم یا حفیظ نهصد و نود و هشت بار خواند بر جان و مال در حفظ و امان کند و سوره لایلاف نیز طهارت
در جلسه در استقبال قبله اکثر اوقات خواند باشد سوال برای دفع شر اعدای دنیوی هر چه ارشاد
شود بعمل آرد جواب برای دفع شر اعدای دنیوی وقت نیم وقت مسنونه نید طهارت و عدد در
شر ایشان میکرد مداومت این دعا مجرب است و نیست خواندن این دعا صورت اعدا در خیال آورد و
سنگ بر سینه آنها بزند بسیار مجرب است اللّٰهم انا نجعلک فی نحورهم و نعوذ بک من شرورهم
و خواندن سوره تبت یدا و سوره فیل برای دفع اعدا نیز مجرب است سوال حسب و نسب و شرافت
و نجابت چیست جواب حقیقت حسب بزرگی خاندان شخصی است بشهرتیکه در ما بین قوم [illegible] باشد
تا هفت پشت مثلا شخصی از اولاد ملوک یا از اولاد امرای کبار یا از اولاد شیخ عمده یا از اولاد ملت
مشهور بوده باشد و حقیقت نسب بزرگی خاندان شخصی است که در آبای بعیده باشد مثلا حسینی
بودن و هاشمی بودن و علوی بودن و قریشی بودن و ابراهیمی بودن و علی هذا القیاس و بعضی
اشخاص میباشند که در هر دو امر تفوق دارند مثلا اولاد حضرت غوث الاعظم که هم سیادت دارند و هم
شرف اولاد این قسم بزرگ دارند و بعضی حسب دارند نسب ندارند مثل تیموریه که از چنگیز خان تا [illegible] اولاد
امام اعظم علیه الرحمة و بعضی نسب دارند حسب ندارند مثل قدوائیان جاهل و سادات بازاری
و شرافت و نجابت در عرف عوام اکثر در مقام بزرگی نسب مستعمل می شوند

تمت

ایضاً از ارشادات مولانا شاه عبد العزیز رحمة الله علیه

سوال خمر نزد ابو حنیفه رحمة الله علیه معروف است یا این تعریف هو النی من ماء العنب
اذا اشتد و غلا و قذف بالزبد پس هرگاه او را ادنی طبخ نمایند [illegible] باذق و در [illegible] باده [illegible]
و آن نیز بالاجماع حرام است زیرا که طبخ یسیر موجب انقلاب حقیقت [illegible] نمیشود و [illegible] است که
بسبب رقت قوام و سرعت نفوذ در رگ و پی سبب تغییر نمیگردد و هرگاه آن قدر بپزند که ثلث او بسوزد
از دو ثلث [illegible] مناسب [illegible] بقاعده حنفیه صرح حلال است زیرا که بسبب تغییر قوام از رقت
بغلظت انجامد [illegible] برآمد [illegible] گشت که قدر مسکر از آن حرام است و کم از حد مسکر
مباح است و نزد دیگر علمای اهل سنت آن هم حرام است لان ما اسکر کثیره فقلیله حرام و اگر

انسد بپزند کہ نصف او برود آنرا منصف وجمہوری نیز گویند زیراکہ جمہور آنرا ہم حلال میدانند و اگر آنقدر
بپزند کہ دو ثلث آن برود آنرا طلا گویند و ہمین ست کہ ادرا خلیفہ ثانی برای اہل شام کہ خوگر بخوردن
شراب بودند بعد اسلام ترک آن نمودند مبتلا بامراض گشتند و شکایت آن پیش خلیفہ ثانی بردند
حمایۃ تجویز نمودند و در شرح وقایہ وغیرہ مثلث را بجہ الطلا تعریف کردہ و انمودہ التزام مختلف فیہ گفتہ و مراد
ازان آنست کہ ہو ذاب تلمین آب اندازند و نگاہ دارند تا آنکہ اشتداد و غلیان پیدا آید و جہ الحرمۃ کما ہو مذہب جمہور
ہو الاسکار و القلیل والکثیر سواء فیہ و وجہ الحلۃ ہو عند ابی حنیفہ رضہ الخروج عن حد الخمر و بر فقہاء حنفیہ
کہ در غیر خمر حقیقی قدر مسکر را حرام میدانند بمخالفت احادیث مشہورہ دالہ برآن کہ ما اسکر کثیرہ فقلیلہ
حرام و فی لفظ ما اسکر منہ الجرۃ فجرعتہ حرام و فی لفظ آخر ما اسکر منہ الفرق فملأ الکف منہ حرام دائرہ
بسیار تنگ میشود و بتوجیہات ضعیفہ ملتجی میشوند اقول ان ہذا التحریم لیس تحریما بالحقیقۃ بل
لاجل سد الذریعۃ حتے لا یتوسل بالقلیل الی کثیرہ کالنہی عن القبلۃ للصائم الشاب والنہی عن
النظر الی وجہ الاجنبیۃ لانہ یدعو الی الفساد والا فعلۃ الحرمۃ ہو الاسکار واما فی نجاستہا فقلیلہا وکثیرہا
سواء ہذا ہو تحریر مذہب ابی حنیفہ رضہ والحق عندنا فی ہذہ المسئلۃ ما ہو عند الجمہور واللہ تعالی اعلم

سوالات عشرہ کہ شاہ بخارا از عمدۃ المفسرین زبدۃ المحدثین صاحب الادب والتمیز مولانا شاہ عبد العزیز دہلوی رحمۃ اللہ علیہ کردہ بود و جوابات مولانا ممدوح بتفصیل ذیل دادہ

بسم اللہ الرحمن الرحیم

الحمد للہ رب العالمین الرحمن الرحیم مالک یوم الدین والصلوۃ والسلام علے خاتم النبیین
وسید المرسلین محمد وآلہ اجمعین سوال اول آنکہ فرقہ امامیہ کہ فی زماننا مذہب ایشان مروج است
در اسلام و ایمان آنہا چہ گفتہ آید و طریق سلام و ملاقات با اینہا کردہ آید یا نہ دوم آنکہ اگر کسے
قذف عائشہ رضی اللہ تعالے عنہا یا سب صحابہ کبار رضوان اللہ تعالے علیہم نماید کسے اورا

وایضا فیہ من انکر امامۃ ابی بکر الصدیق رضی اللہ عنہ فہو کافر و علی قول بعضہم ہو مبتدع ولیس بکافر والصحیح انہ کافر وکذلک من انکر خلافۃ عمر رضی اللہ عنہ فی اصح الاقوال ویجب اکفار الروافض فی قولہم برجع الاموات الی الدنیا وتناسخ الارواح لیس ان قال وہولاء القوم خارجون عن ملۃ الاسلام واحکامہم احکام المرتدین انتہی وہرگاہ بموجب روایات فقہ کفر آنہا ثابت شد پس در ملاقات ایشان نیز حکم ملاقات کفار جاریست یعنی ابتدا بسلام نباید کرد الا عند خوف الضرر العظیم اللاحق منہم ودر جواب نیز بقدر ضرورت اکتفا باید نمود واگر در افعال تعظیمیہ دیگر غیر از سلام خود بعمل آرند در مقام مکافات بقدر مشروع بعمل باید آورد وہمچنین در عیادت و تعزیت و تہنیت واجابت دعوت مکافات منظور باید داشت چنانچہ حکم سائر کفار ہمین است وکذا حکم الخوارج والنواصب جواب سوال ثانی آنکہ قاذف عائشہ رضی اللہ عنہا بلا شبہہ مرتد است ادا میں حاکم بردہ بشہود اثبات قذف وسب برو نمودہ بقتل باید رسانید بحکم حدیث من بدل دینہ فاقتلوہ واین ہمہ برای آنست کہ قصاص از قاتل دفع شود والا چون شخصے بگوش خود این کلام شنیع را بشنود ومتکلم آن کلام را بکشد عند اللہ ماخوذ نمیشود واما عند القاضی اگر شہود معتبر ندارد مستوجب قصاص خواہد گشت وہمین است حکم خوارج ونواصب اگر قذف وسب نمایند جواب سوال ثالث آنکہ تفضیل شیخین بر حضرت مرتضی علی رضی اللہ عنہم اجمعین من کل الوجوہ نیست بلکہ علمای محققین نوشتہ اند کہ تفضیل احد الشیخین علی الآخر من جمیع الوجوہ محال چہ تفضیل حضرت مرتضی علی در جہاد سیفی وسنانی ودر فن قضا وکثرت روایت حدیث وہاشمیت وطلبیت لاسیما زوجیت بر حضرت صدیق اکبر قطعی است ہمچنین تفضیل آنجناب در قدم اسلام داول من صلی بودن بر حضرت فاروق نیز قطعی است بلکہ مراد از تفضیل شیخین بر جناب مرتضی نیست مگر در تشبیہ بہ نبی من حیث سیاست الامۃ وحفظ الدین وسد باب الفتنۃ وترویج احکام الشرعیۃ واشاعۃ الاسلام فی البلدان واقامۃ الحدود والتعزیرات وہمچنین بہت تقاضاے خلافت کبری ولہذا تقدیم شیخین در این امر مجمع علیہ صحابہ بود بلکہ در صواعق محرقہ ودیگر کتب حدیث معتبرہ مذکور است کہ جناب رسالتمآب صلے اللہ تعالے علیہ وآلہ وسلم فرمودند سالت اللہ ان یقدمک یا علی فابی اللہ الا تقدیم ابی بکر جواب سوال رابع آنکہ تفضیلیہ دو قسم اند

جناب مرتضی علی رضی الله عنه در حق او زیاده بر فساق دیگر متوقع و مرجوست بالقطع معلوم است
که بعضے صحابه در زمان آن حضرت صلے الله تعالے علیه و علے آله و اصحابه وسلم مرتکب کبیره
شده اند مثل ماعز اسلمی که زنا کرده بود و مثل حسان بن ثابت که در قذف عائشه صدیقه رضی الله
عنها شریک گشته آنحضرت ایشان را احکام تکفیر نفرموده اند و هنوز قذف عائشه رضی الله عنها [illegible]
التحریم در قرآن نشده بود بر خلاف این وقت که حالا قاذف عائشه بلا شبهه کافر است لانکاره
نص القرآن جواب سوال سادس آنکه اگر حنفی المذهب بر مذهب شافعی عمل نماید در بعضے احکام
یکے از سه وجه جایز است اول آنکه دلائل کتاب و سنت در نظر او در آن مسئله مذهب شافعی را
ترجیح دهد دوم آنکه بضیقے مبتلا شود که گذاره بدون مذهب شافعی نماند مثل احکام میاه در بعض دیار
یا احکام مفقود سوم آنکه شخصے باشد صاحب تقوے و او را عمل باحتیاط منظور افتد و احتیاط در مذهب
شافعی باشد مثل صدقه و ادائے زائد از قدر ده آثار یا گوشت طاوس نخوردن و علے هذا القیاس
لیکن درین وجه شرط دیگر هم هست و آن آنست که تلفیق واقع نشود یعنی بسبب ترکیب مذهب
صورتے متحقق شود که بهر دو مذهب روا نباشد مانند آنکه فصد را ناقض وضو بداند بار بهمان
وضو نماز عقب امام بے قراءت فاتحه بگذارد که در هیچ مذهب روا نشد و وضو بر مذهب حنفی
باطل گشت و نماز بر مذهب شافعی و اگر سوائے این وجوه ثلثه ترک اقتدائے حنفے نموده
اقتدا شافعے کرد یا بالعکس کرده قریب بحرام است زیرا که لعب است در دین جواب
سوال سابع آنکه در تحصیل علم منطق هیچ باک نیست زیرا که علم منطق از علم مقصود بالذات نیست
بلکه از علوم آلیه است مانند نحو و صرف و آله هر چیز را در حلت و حرمت حکم آن چیز است که ذی الآله
است مثل توپ و توپخانه و اسپ و سلاح خانه که آله حرب است پس اگر حرب عبادت است مثل
جهاد کفار و دفع سراق و قطاع الطریق استعمال آلات و اتخاذ ادوات آن حرب نیز از قبیل
عبادت خواهد شد و اگر آن حرب حرام و معصیت است مثل بغی و قطع الطریق پس استعمال
آله آن حرب نیز حرام و معصیت خواهد بود و هکذا فی کل آلة مع ذی الآلة نهایت کار آنکه اگر کسے علم منطق
تحصیل کرده در تائیدات مذاهب باطله و تشکیکات عقائد حقیه استعمال کند البته درین کار
گنهگار باشد نه در نفس تحصیل علم آمدیم بر آنکه در کلام قدما هجو این علم و منع از استعمال آن

باثرت وارد شده آنرا بر چه چیز حمل باید کرد جوابش آنکه تجو منع تحصیل این علم محمول بر دو چیز است
یا آنکه مراد ایشان منع از انهماک در اشتغال این علم که مقصود بالذات گردد از حدود مسایل خارج شود
و تمام عمر دران مصروف گردد و از تحصیل مقصود بالذات باز دارد و اشتغال بجمیع علوم آلیه مثل نحو
و صرف و معانی و بیان باین وجه ممنوع و حرام است یا آنکه دران زمان بیشتر استعمال این علوم
در تائیدات مذهب اعتزال و فلسفه رائج بود و در امثله حدود و رسوم و قضایا و اقیسه و اشکال مسایل
قدم عالم و اثبات هیولی و صورت و غیر ذلک مستعمل میشد و هر که باین علم مشتغل میگشت دین او باین
مزخرفات که مملو و مشحون میگردید و رفته رفته رسوخ در دین او پیدا میگردید باین جهت حرام و معصیت
گردید حالا این امور از منطق بالکل برطرف شده و آنرا اهل حق جزوی از اجزای علم کلام که نسیل علوم
دینیه است گردانیده اند حرمت و معصیت بودنش نیز برطرف شده اذ الحکم مرتفع بارتفاع العلة
و آنچه در فتاوای سراج المنیر مرقوم است و دخل فی الفلسفة المنطق مراد از همان منطق است
که جزو فلسفه بود مثل آن در مسائل فلسفه مستخرج شده بود نه این منطق مجرد که جزو علم کلام است
والله اعلم بالصواب، و تعلم انگریزی یعنی آئین خط و کتابت و لغت و اصطلاح اینها را دانستن
باکی ندارد اگر به نیت مباح باشد زیرا که در حدیث وارد است که زید بن ثابت بحکم آنحضرت صلی الله
علیه و علی آله و اصحابه وسلم روش خط و کتابت یهود و نصاری و لغت آنها را آموخته بود برای
این غرض که اگر برای آنحضرت عم خطی باین لغت و رسم خط برسد جواب آن تواند نوشت و اگر
بمجرد خوش امد اینها و اختلاط با اینها تعلم این لغت نماید و باین وسیله پیش آنها تقرب جوید پس
البته حرمت و کراهت دارد و قد مر آنفا ان للآلة حکم ذی الآلة و نوکری نصاری بلکه جمیع کفره
چند قسم است بعضی مباح و بعضی مستحب و بعضی حرام و بعضی کبیره قریب بسر حد کفر تفصیلش آنکه اگر کافر
این کس را برای اقامت رسوم صالحه و سر انجام امر محمود مثل دفع دزدان و قطاع الطریق و فتنا موافق
شرع شریف در عدالت و بنای قناطر و ترتیب و ترمیم عمارات نافع مثل مهمانسرای و غیر ذلک استیجار
کند بلا شبهه جائز است بلکه مستحب است بدلیل قصه حضرت یوسف علی نبینا و علیه الصلوة والسلام که از پادشاه
مصر که دران وقت کافر بود داروغگی خزاین مصر درخواست تا اقامت عدل در تقسیم نماید و بدلیل
قصه والده حضرت موسی علی نبینا و علیه الصلوة والسلام نوکری فرعون را برای شیر دادن حضرت

موسے علے نبینا وعلیہ السلام قبول کرد واگر برای امور دیگر نوکر بود واختلاط با کفرہ لازم آید مشاہدہ
رسوم واوضاع منکرہ آنہا ودران خدمت اتفاق افتد واعانت بر ظلم شود مثل منشی گری وخدمتگاری
وسپاہ گری یا تعظیم مفرط برای آنہا وتذلیل خود در نشستن والیستادن ضرور افتد حرام میگردد واگر برای
قتل مسلمانے وبرہم کردن ریاست یا ترویج کفر وتجسس مطاعن دین ونحو ذلک نوکری بگیرد کبیرۂ
عظیمے ست بسرحد کفر **جواب سوال ثامن** آنکہ استماع غنا مجرد از مزامیر وملاہی در مذہب امام
ابو حنیفہ رحمہ اللہ روایات مختلفہ است اصح آنست کہ جائز است ودف ہم جائز است واحادیث
کثیرہ مؤید این روایات اند قال شیخ الاسلام ابن الہمام قید حرمۃ التغنی بما اذا کان فی
اللفظ ما لا یحل کصفۃ المذکر والمرأۃ المعینۃ الحیۃ ووصف الخمر المہیج الیہا والمزنیات والخانات
وہجاء مسلم او ذمی الا اذا اراد انشاد الشعر للاستشہاد او لیعلم فصاحۃ وبلاغۃ نعم اذا قیل ذلک
علی الملاہی منع وان کان مواعظ وحکما للآلۃ نفسہا لا لذلک التغنی وقت الولیمۃ والعقیقۃ
وعند الولادۃ وعند مجیئ الغائب انتہی وقال فی الزیلعی اختلفوا فی التغنی المجرد وقال بعضہم انہ
حرام مطلق ومنہم من یقول لا باس بالتغنی لیستفید بہ القوافی والفصاحۃ ومنہم من قال یجوز التغنی
لدفع الوحشۃ اذا کان وحدہ ولا یکون علی سبیل اللہو وقال السرخسی فی البدائع والسماع فی اوقات
السرور تکثیرا للسرور مباح ان کان ذلک السرور مباحا کالغناء فی ایام العید وفی العرس
وفی وقت مجیئ الغائب ووقت الولیمۃ والعقیقۃ وعند الولادۃ وعند الختانۃ وعند حفظ القرآن
جواب سوال تاسع آنکہ خنثای مشکل را ہر دو شہوت دیگر شبہ نمے آید بلکہ غالب ومغلوب می باشد
اگر شہوت فرج غالب است نکاح او با مرد باید کرد واگر شہوت او در ذکر غالب باشد نکاح با زن
باید ساخت ودر اجرای شہوت دیگر او را صبر لازم است **جواب سوال عاشر** آنکہ کل دخان حرام
حدیث نیست ودر حلت وحرمت حقہ اختلاف است اصح آنست کہ مکروہ تحریمی است از جہت
بوی بد کہ از دہان حقہ کش مے آید مثل پیاز خام وسیر خام واز جہت تشبہ با اہل نار کہ دود آوردن
ایشان خواہند ومن اکل البنج ومات الخ اصلا در کتب حدیث نیست بلکہ از الفاظ رکیکہ این بروزن
کلام صریح معلوم میشود کہ مجعول وموضوع است ونوشتن علاؤ الدین تبریزی اعتباری ندارد
کہ در این باب اعتبار بر قول محدث معتبر کہ حدیث را بیان نماید باید کرد اما وعاظ احادیث غیر معتبرہ

را ابراهی تخویف وترهیب ذکر میکنند واز حال آن احادیث مطلع نباشند تفصیل مسئله حقه اینست
که در کشیدن تماکو وجه حرمت متحقق نیست زیراکه علت حرمت در نباتات منحصر بر دو چیز است سمیت
و سکریت و این حشیش خالی ازین هر دو چیز است لیکن در استعمال آن باین کیفیت که دخان او را
درون رسانند سه وجه از کراهت بهم میرسد یکی بوی بد که از دهان حقه کش می آید دوم تشبه باهل نار
واین هم علت کراهیت است چنانچه در تخصر یعنی دست بر تهیگاه نهاده ایستادن و در تختم بحدید
نهی در شرع وارد شده سوم آنکه استعمال این وضع مسلم را ملابس نار میگرداند و ملابست بانار مکروه
است لانها صورة عذاب الله تعالی ولهذا از کی یعنی داغ نهادن نهی و کراهیت آمده و هر چند
این ثلاثه مستلزم نهی تنزیهی ست اما بسبب اجتماع منجر بکراهیت تحریمی شده و بعضی از اهل معقول
گفته اند که لفظ کل دخان حرام هر چند حدیث نباشد از کلام درست است زیراکه دخان نزد اهل عقل
مرکب از دو چیز است ارضیت وناریت و هر دو حرام اند فالمرکب منهما یکون حراما جواب این
سخن آنکه حرمت ارضیت وناریت بعلت سمیت است وچون علت مرتفع شود حلال گردد مثال
استعمال نوره با برگ پان وطین ارمنی وطین مختوم در ادویه پس اگر استعمال این دخان
بطریق اصلاح بدن باشد مثل تحلیل ریاح و رفع قبض علت حرمت نخواهد داشت و در بعضی
کتب در حرمت آن از آیه یوم تأتی السماء بدخان مبین یغشی الناس هذا عذاب الیم
استدلال کرده گفته اند ازین آیت معلوم شد که دخان آله عذاب است و آله عذاب را استعمال
کردن درست نیست وجواب ازین شبهه اما صغری و کبری هر دو ممنوع اند زیراکه دخان چنانکه
آله عذاب است آله تنعم هم است چنانچه در استعمال عود که در حدیث صحیح وارد است که
مجامرهم الالوة یعنی عود در طلب را ابراهی بهشتیان در بهشت در مجامر خواهند آورد و نیز استعمال
آله عذاب مطلقا ممنوع نیست زیراکه عذاب قوم نوح علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام آب طوفان بود

تمت

تتمہ دلائل شیعہ و بیان حدیث ثقلین

(منقول از تحفہ اثنا عشریہ باب ہشتم)

بسم اللہ الرحمن الرحیم

باید دانست کہ اقسام دلیل نزد شیعہ چہار است کتاب و خبر و اجماع و عقل کتاب کہ قرآن مجید است
بزعم ایشان قابل استدلال نیست زیرا کہ اعتماد بر قرآنیت او حاصل نمیشود الا وقتیکہ ماخوذ باشد
بواسطہ امام معصوم و قرآنی کہ از ائمہ است در دست ایشان موجود نیست و این قرآن را ائمہ بزعم
ایشان معتبر نداشتہ اند و قابل استدلال و تمسک نشمردہ چنانچہ از کلینی وغیرہ کتب معتبرہ ایشان
منقول خواہد شد و این مطلب بچند وجہ ثابت است اول آنکہ جماعہ کثیر از امامیہ از ائمہ خود روایت
کردہ اند کہ قرآن منزل را تحریف کلمات از مواضع آن و اسقاط آیات بلکہ سورہ نیز بوقوع
آمد و ترتیب ہم متغیر شدہ و حالا آنچہ موجود است مصحف عثمان است کہ ہفت نسخہ آنرا نوشتہ
باکناف عالم شہرت داد و کسے را کہ قرآن منزل بر اصل ترتیب و وضع بخواند ضرب و شلاق نمود تا آنکہ
طوعا و کرہا ہمہ آفاق برین مصحف اجماع کردند پس این مصحف قابل تمسک و استدلال نباشد و نظم
و الفاظ او و عام و خاص او محل اعتماد نباشد چہ جائز است کہ این احکام کہ درین قرآن موجود اند
ہمہ آنہا یا اکثر آنہا منسوخ باشند بآیاتے و سورتے کہ اسقاط کردہ اند یا مخصوص باشند بآیات
و سورہ ساقطہ وجہ دوم آنکہ ناقلان این قرآن بلا تشبیہ مثل ناقلان توریت و انجیل اند کہ بعضے
از ایشان اہل نفاق بودند مثل عظمای صحابہ و کبرای ایشان و بعضے از ایشان طالبان دنیا طلب
و دین فروش مثل عوام صحابہ کہ بطمع مال و مناصب اتباع رئیسان خود کردہ از دین برگشتند
مگر چہار کس یا شش کس باقی ہمہ سنت پیغمبر را جواب دادند و با خاندان او دشمنی و عداوت پیش گرفتند
و کتاب او را تحریف و خطاب او را التعبیہ کردند مثلا بجای مِنَ الْمَرَافِقِ اِلَی الْمَرَافِقِ و بجای ائمۃ
ہی ازکی من ائمتکم امۃ ہی اربی من امۃ نوشتند و علی ہذا القیاس چنانچہ در دعای صنمی قریش کہ
او را قنوت امیر المومنین و متواتر انگارند مذکور است و بعض آن دعا در باب ثانی گذشت پس

چون نبوت وشرع ثابت نمیتواند شد اجماع چگونه ثابت شود ونیز حجیت اجماع نزد ایشان
بالاصالة نیست بلکه بنا بر آنست که قول معصوم نیز در ضمن آن میباشد وهنوز در بودن معصوم
وتعیین آن که کدام است ونقل قول او بحث وتفتیشے میرود ونیز اجماع صدر اول وثانی یعنے
قبل از حدوث اختلاف ها است خود معتبر نیست زیرا که اجماع کردند بر خلافت ابوبکر وعمر وحرمت
متعه وبر تحریف کتاب ومنع میراث پیغمبر ودفع امام برحق از حق خود وغصب تعلقات خاندان رسول
وبعد از حدوث اختلاف ها است وتفرق ایشان بفرق مختلفه اجماع چه قسم متصور شود خصوصاً
در مسائل خلافیه که احتیاج باستدلال واثبات حجیت منحصر در آنها است دخول معصوم درجماع
وموافقت قول با اقوال سایر ایشان ثابت نمیشود مگر باخبار وحال اخبار در تعارض وتساقط وضعف در کمین
قسمے که هست روشن است ونیز نقل اجماع در مسئله خلافیه بالخصوص امری ست که شدنی نیست
وعلماء شیعه را بلکه اثنا عشریه را بالخصوص درین نقل باهم تکاذب وتجاحد واقع است بعضے ازینها نقل
اجماع فرقه خود میکنند ودیگران تکذیب میکنند وانکار مینمایند وچون اجماع یک فرقه از امامیه که یک فرقه
از شیعه اند بلکه بفرقه دیگر که یک فرقه از امت اند بنقل خود ایشان ثابت نشود اجماع جمیع امت ثابت کردن
چه قسم متصور باشد واین را بچند مثال روشن کنیم صاحب سبیل السلام لبے معالم الاسلام که از
عمده علماء اثنا عشریه است در شرح حدیث عقل بتقریبے میگوید که کلام الشیخ ابی الفتح الکراجکی
فی کنز الفوائد یدل علے اجماع الامامیة علے البداء وانه من خصائصهم فانکره سائر الفرق
وکلام العلامة الحلی فے النهایة والتهذیب وکشف الحق یدل علے اللصرار فے الانکار ونیز شیخ
شهید ثانی که از اجله علماے ایشان است فصل مستقل دارد درآنکه شیخ ایشان در جاها ادعاے اجماع
فرقه شده است حالانکه خودا و در جاهاے دیگر مخالفت آن گفته نقلے از ان فصل مے آریم قال
فیما یشتمل علے مسائل ادعی الشیخ فیها مع انه نفسه خالف فی حکمها ما ادعی الاجماع
فیه اوردناها للتنبیه علے ان لا یغتر الفقیه بدعوی الاجماع فقد وقع فیه الخطاء والمجازفة کثیرا
من کل واحد من الفقهاء سیما من الشیخ المرتضے فیما ادعی فیه الاجماع من کتاب النکاح
دعواه فے خلاف الاجماع علے ان الکتابیة اذا اسلمت وانقضت عدتها قبل ان یسلم الزوج
ینفسخ النکاح وقال فے النهایة وفی کتاب الاخبار لا ینفسخ النکاح بینهما انتہے گفت فصل است

ودرانچه مشتمل باشد بر مسائل دعوی کرده است ابوحنیفه اتفاق را در انها با وجود آنکه وی بذات خود مخالفت
کرده است در حکم انچه دعوی اجماع کرده دران وارد کردیم آنرا برای خبردار کردن برآنکه عالم فریب بخورد بسبب
دعوی اتفاق پس تحقیق واقع شده دران خطاء مجاز بسیار از هر یک از علما خصوصا از شیخ مرتضی پس آنچه دعوی
کرده است دران اجماع را از کتاب نکاح دعوی او ست در خلاف اطلاع بر آنکه زن کتابیه وقتیکه اسلام
آرد و بگذرد عدت او پیش ازین که مسلمان شود شوهر فسخ میشود نکاح و گفته است در نهایه در وید
کتاب اخبار است فسخ میشود نکاح و درمیان آن هر دو - و همین قسم هر باب از ابواب فقه تکذیب
شیخ و سید مینماید و این رساله پس دراز است قریب صد مسئله بلکه زاید دران مندرج است و اما
عقل پس تمسک بآن در شرعیات است یا در غیر شرعیات اما در شرعیات پس نزد این فرقه اصلا قابل
تمسک نیست زیرا که از اصل منکر قیاس اند و در اجتهاد نمیدانند و اما در غیر شرعیات پس موقوف
است بر تجرید آن از شوائب وهم و الف و عادت و احتراز از خطا در ترتیب و صورت اشکال و این
معنی بدون ارشاد امام حاصل نمیتواند شد زیرا که هر فرقه از طوائف آدمیان بعقل خود چیزها را اثبات
کنند و چیزها را منکر شوند و باهم در اصول و فروع تخالف نمایند و به عقل ترجیح نمیتوان داد و الا همان
تخالف و تزاحم در ترجیح هم متحقق خواهد شد پس لابد برای عقل حاکمی و مرجعی باید که احد الجانبین
را صواب و دیگر را خطا قرار دهد و این قسم حاکم و مرجع غیر از نبی و امام نمیتواند شد و چون ثبوت امامت
که موقوف علیه عقل است در حیز توقف است تمسک بعقل نیز محل اعتماد نباشد و معهذا کلام در دلائل
شرعیه است و امور شرع را بعقل صرف ثابت نمیتوان کرد زیرا که عقل از معرفت آنها بالتفصیل عاجز
است بالاجماع آری عقلی که مستمد و گیرنده از شریعت باشد و اصل آن حکم را از شارع گرفته
باشد میتواند قیاس چیز دیگر بیان کرد لیکن چون قیاس نزد این فرقه باطل است پس عقل را
مطلقا در امور شرعیه دخل نماند خاصه در قواعد و کلیات شرع هنوز تردد و اضطراب است
عقل را در چه چیز بکار خواهند برد ثبت العرش اولا ثم انقش ثابت ساز عرش را اول بانقش
و نگار قائل کن حیلیله باید دانست که قیام جمیع براهین عقلیه باعتقاد بدیهیات است پس اگر
جمیع انکار بدیهیات پیش گیرند مثل سوفسطائیه که الواحد نصف الاثنین و النفی و الاثبات
لا یجتمعان و لا یرتفعان و الجسم الواحد لا یکون فی آن واحد فی مکانین و الغائب

عن الحواس لیس لہ حکم الحاضر وما سمّے باسم الشی لا یکون عین ذلک الشیٔ وامثال این اقتضا یا را انکار کنند اثبات ہیچ مطلبے نزد ایشان ببراہین عقلیہ نتوان نمود ہمچنین قیام جمیع دلائل شرعیہ ومقدمات دینیہ بر اثبات ملت حنیفیہ است کہ از زمان حضرت ابراہیم خلیل تا این وقت در جمیع ادیان مسلم است واصول آن متفق علیہ جمیع ملل مثل ان المعبود واحد وانہ یرسل الرسل ویظہر المعجزۃ وان الملائکۃ رسل اللہ الی الخلق معصومون عن الکذب والخیانۃ فی التبلیغ وان للہ احکاما تکلیفیۃ علی عبادہ یجازی بہا وعلیہا یوم البعث والنشور بالجنۃ والنار ✦ یعنی ہر آئینہ معبود یک است و تحقیق او تعالے می فرستد پیغمبران را و ظاہر میکند معجزہ را و ہر آئینہ فرشتگان فرستادگان خدا اند بسوی خلق محفوظ اند از دروغ و خیانت در رسانیدن و ہر آئینہ مر خدا راست حکم ہای تکلیف دادن بر بندگان او جزا میدہد بآن و بر آن روز بر انگیختن و پراگندہ شدن بہ بہشت و دوزخ و اثبات اصول و قواعد ملت حنیفیہ بر طور شیعہ ممکن نیست پس اثبات ہیچ مطلبے از مطالب دینیہ بدلائل نزد ایشان ممکن نیست پس این فرقہ سوفسطائیہ دین اند تفصیل این اجمال و ایضاح این ابہام آنکہ ایشان نبوت حضرت خاتم الانبیا را کہ ماخذ این اصول و قواعد ست نسبت باین است از امیر المومنین و ائمہ اطہار روایت کنند و معلوم بالقطع است کہ ایشان بلا واسطہ از امیر المومنین و ائمہ اطہار روایت ندارند مگر بوسایط و وسائط ایشان را حال معلوم ست کہ خود ایشان آنہا را تکذیب مینمایند و متہم میدارند فی الواقع ہم وسایط ایشان چنانچہ نبوت خاتم الانبیا روایت کردہ اند ہمچنان جسمیت و صورت حق تعالے نیز روایت کردہ اند و دروغ صریح بر بستہ و نیز وسائط در روایت شرائط امامت و تعیین ائمہ تخالف تعارض دارند بحدیکہ تطبیق اصلا ممکن نیست پس کذب بعضے از ایشان لا علی التعیین متیقن شد و تواتر کاذبان و دروغگویان را کہ بجہت غرض فاسدی تشہیر افترائی نمودہ باشند چنانچہ در مقدمہ خلافت در قرآن اول البحث آوردند اعتبارے نیست و سوای چہار صحابی یا شش صحابی نزد ایشان قابل اعتماد نیست و تواتر این روایات از آن چہار کس یا شش کس بالقطع معلوم الانتفا است و اگر بالفرض از انہا تواتر ہم شدہ باشد خبر چہار یا شش کس درین قسم امور کہ عقل اکثر عوام استبعاد بلکہ بعضے جا حکم باستحالہ ہم میکند چہ قسم افادہ یقین نماید و صحابہ دیگر ہمہ نزد ایشان مرتد و خارج

از دین وصاحب الاغراض الفاسده و دروغگویان وکذابان بوده اند ومعهذا شیعه ازانها روایت
ندارند روی سلیم بن قیس الهلالی فی کتاب وفات النبی صلی الله علیه وسلم عن ابن عباس
عن امیر المومنین وغیر واحد عن الصادق ان الصحابة ارتدوا بعد النبی صلی الله علیه وسلم الا
اربعة انفس وفی روایة عن صادق الا ستة پس آنچه این گروه مرتدین بزعم ایشان از ادعای
رسالت واظهار معجزه علی وفق الدعوی ونزول قرآن وعجز بلغا از معارضه آن واحوال جنت ونار
وتکلیفات شرعیه ونزول وحی وملائکه بلکه نبوت انبیاء ماضیین ودعوت ایشان بتوحید فی العبادة
ونهی از اشراک دران روایت کنند مردود باشد زیراکه خبر جمعیست که اجماع کردند برخلاف وصیت
پیغمبر که بحضور یک لک وبست وچهار هزار کس بتاکیدات تمام فرموده بود علی الخصوص که تواتر
این جماعه هم نزد خود شیعه متواتر نشده نزد فرق دیگر که همرنگ آن جماعه اند متواتر شده واگر بمجرد
شهرت وشیوع دران قرن ومابعد آن قرن اکتفا کرده شود پس کمال بی احتیاطی در دین
لازم آید زیراکه آن قرن ومابعده من القرون همه بر مخالفت اوامر ونواهی پیغمبر بسته اند وقرآن
را تحریف کرده واحکام بسیار خلاف ما انزل الله دران قرون بحدی شایع ومشهور گشته که از اصل
شریعت هم مشهورتر گردیده مثل غسل الرجلین در وضو که حادثه ایست بغایت کثیر الوقوع وبر هیچ وقت
اشخاص لاتعد ولاتحصی دیده اند وهمه بر غلط روایت نموده وهمچنین مسح علی الخفین واین قسم بدعات راکه
رئیسان آن قرون از طرف خود احداث کرده رواج داده اند برابر احکام اصلیه شریعت ونسخه
مثل سنت تراویح وحرمت متعه وغیر ذلک پس این جماعه بیدین وبیباک چه بعید است که انها
نموده باشد برامر نبوت ونزول وحی وملائکه وذکر بهشت ودوزخ برای تخویف مردمان وتنبیه
ایشان وتواتر وقتی مفید یقین میشود که اهل تواتر راغرضی فاسد درمیان نباشد وانجا اغراض
بعید وشمار موجود اند واحتمال است که چندکس ازینها انشاء روایت این دعوی وصدور معجزه
برای غرضی شده باشند وسائر ایشان بجهت طمع موافقت ومداهنت کرده ازایشان قبول
نموده تشهیر کرده باشند ونیز احتمال است که از کاهنان ومنجمان پیشین شنیده بودند که شخصی
در عرب پیدا شود وبدست او ملک روی زمین وخزاین بیشمار افتد از اولاد عبد مناف نامش
فلان ونام پدرش فلان پس هر مفلسی راخیال فاقه کشی متابعت او در سر افتاده باشد

بر حسب سبق الملة بزبان ایران زمین که سفید پوست و نازک بدن میباشند و تا او نظر
کرده شد و بهر دنیا پرست را سیر بساتین کسری و گلگشت قزوین و شیراز و سکونت و تعمیر
نیسر و امن کس الیح شده باشد را از یهود نیز حسب موجب اخبار و کتب قدیمه خود این ماجرا که آنرا
نفس مذکور بست موافق مبادی او برآورده و تفتیش ما اخبار انجار العبارت بلیغه برای او درست
کرده داده باشند و سهمها امنه ثبوت نزول توریت و وقوع تفتیش انبیا هم بسبب ترددات و
داعیه گیریست با موافقت آنها و ناموافقت چه میکشاید و چه میبرد بالجمله اول بالان عرب بان
اغراض اتباع نموده باشند باز مردم را غلط بر غلط افتاد و بنا بر مطامع و مستلذات دنیوی نفسانی
پی در پی اتباع آن جم غفیر لازم شمردند و رفته رفته صورت دینی و مذهبی قرار گرفت چنانچه دیگر
امور شنیعه نزد عم شیعه همین قسم رو داد و واقع است مثلا آنچه در تواتر غسل رجلین شیعه میگویند
همین تشقیقات و احتمالات ست که مذکور شد بلکه درینجا زیاده تر و قوی تر زیرا که غسل رجلین
نسبت بمسح رجلین مشقتی و کلفتی دارد و در قبول مشقت و رنج و تشهیر آن بحسب ظاهر فائده دنیوی
دریافته نمیشود بخلاف امر نبوت که مقدمه ریاست عامه است که خیلی دلچسپ خاطرنشین ست
و محل طمع و حرص برای این امور هزاران بلکه لکوک جان خود را برباد میدهند اگر اجتماع
بر یک کلمه و یک روایت نمایند چه عجب باشد و ممد و مروغ ایشان این هم شده باشد که هرگاه
کسی با ایشان منازعت نموده بمحاربه برخاست که کشته و تباه و خراب شد عوام را خصوصا
کسانیکه در زمان متاخر پیدا شدند اعتقاد حقیت روایت اوائل خود قوی تر شد چنانچه شیعه
در امر خلافت خلفای ثلثه و شهرت آن در مردم آن زمان و قوت اعتقاد متاخرین اهل سنت
همین قسم احتمالات دارند و اگر تواتر این قسم اشخاص مفید علم قطعی شود باید که تواتر یهود نیز که بالاتر
ازین اشخاص مذکورین در تحریف کتاب الله و تکذیب و مخالفت انبیا و بندهٔ وصایای
آنها بوده اند در تائید دین موسی علیه السلام مفید یقین شود زیرا که یهود نیز بنص صریح حضرت
موسی بتواتر نقل میکنند که فرموده شریعتی مؤبدة ما دامت السموات والارض یعنی شریعت من همیشه کرده
است تا وقتیکه آسمان ست و زمین + ولیلزم السبت مؤبدا ما دامت السموات والارض
تعظیم سبت همیشه کرده شده است تا وقتیکه آسمان و زمین ست و همچنین تواتر نصاری که بنص صریح

ازینجا معلوم شد که اثبات ملت حنیفیه که عبارت از قول به نبوت خاتم الانبیاست بدون اتباع
اہل سنت در اصول مذهب نمیتواند شد زیرا که ایشان اصول دین خود را اخذ کرده اند از جماعه صحابه
کبار مثل عشره مبشره و عبادله اربعه و مکثرین و دیگر اہل بدر و اہل بیعت الرضوان و مہاجرین اولین
که حق تعالے در کتاب خود بر صدق و صلاح ایشان گواهی داده قوله تعالی اُولٰئِکَ هُمُ الصَّادِقُوْنَ
و قوله تعالے مُحَمَّدٌ رَّسُوْلُ اللّٰهِ وَالَّذِیْنَ مَعَهٗ اَشِدَّاءُ اِلٰی اٰخِرِ الْاٰیَة و در آیات بسیار در حق ایشان کلمات
خوشنودی و رضامندی ارشاد فرموده قوله تعالے لَقَدْ رَضِیَ اللّٰهُ عَنِ الْمُؤْمِنِیْنَ اِذْ یُبَایِعُوْنَکَ تَحْتَ الشَّجَرَة
الٰی غَیْرِ ذٰلِکَ مِنَ الْاٰیَاتِ باز اوائل اہل سنت این نصوص را در قرآن و احادیث شنیده از حال
ایشان تفحص واجبی نمودند معلوم کردند که همه ایشان صادق الاعتقاد شدید المحبت والرسوخ
بوده اند و در اعلای اعلام شریعت غرا بهیچ وجه قصور نکرده اند و در حفظ احکام ملت حنیفیه بیضا بهیچ نوع
مداهنت روا نداشته اند و کتاب خدا را بهتر از جان خود عزیز میداشتند و دین الٰهی را در محافظت
و حمایت فوق الانفس والمهج ــــــ می انگاشتند و سنن رسول را در عادات فضلا عن العبادات
مهما امکن تقویت میکردند و عوام صحابه بجهت خوف سیاست و برکت صحبت ایشان نیز همین شیوه
داشتند و تابعین ایشان باحسان نیز بتاثیر صحبت ایشان و بانعکاس اشعه انوار ایشان سلوک
همین طریق لازم گرفته اند و بهذا اقتفاءً و اتباع و انقیاد این جماعه مر پیغمبر را محض بوضوح
حق بود نه برای جلب نفعی و دفع ضرری بلکه هر که از جماهیر عرب بلاغ مؤلفة القلوب متهم
شده بود که رئیس قوم و سند عشیره باشد او را تخفیفات مینمودند مثل ابوسفیان را واقرع بن
حابس که در مجلس خلیفه ثانی باوصف ریاستے که داشتند خوار بها کشیده اند و در صف النعال جا یافته
و فقرا و مساکین اہل ایمان و غلامان و کم اصلان این ها مثل صهیب عمار صدر مجلس بودند و عمر امر
ولایت و ملک و سلطنت را بخویشاوندان و اقارب خود نداده و قدم اسلام و کثرت صحبت پیغمبر و شدت
رفاقت او را در تقسیم این مناصب ملاحظه کردند و اکثر ایشان بعد از قتیل و قتال و جنگ و جدال و کشته
شدن بزرگان و اقارب خود و اصرار بر کفر و بعد از رویت معجزات قویه ایمان آورده اند و اگر القول کرهاً
و منحصرین و اہل کتاب بطمع مال و مناصب میگردیدند بایستی که در اول وهله اظهار ایمان مینمودند و زمان
دراز در برهم زدن امور پیغمبر و عداوت او نمیگذرانیدند و چون به نقل و روایت ایشان ثابت شده

ایۂ عذاین مخالفت ربانیان فرموده اند اصحاب را بصدق وصف نموده و در مصلح ایشان مردمی و
محبت است لیکن عناد و التعصب چشم ایشان را کرده و گوش ایشان را کر ساخته است من کتاب الکافی
للکلینی فی باب اختلاف الحدیث بحذف الاسناد عن منصور ابن حازم قال قلت لابی عبد الله
ما بالی اسئلک عن المسئلة فتجیبنی فیها بالجواب ثم یجیئک غیری فتجیبه فیها بجواب اخر فقال انا نجیب الناس
علی الزیادة والنقصان قال قلت فاخبرنی عن اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم صدقوا علی
محمد صلی الله علیه وسلم ام کذبوا قال بل صدقوا قال قلت فما بالهم اختلفوا فقال اما تعلم ان الرجل
کان یاتی علی رسول الله صلی الله علیه وسلم فیسالہ عن المسئلة فیجیبه فیها بالجواب ثم یجیبه بعد
ذلک بما ینسخ ذلک فنسخت الاحادیث بعضها بعضاً ایضاً بحذف الاسناد عن محمد ابن مسلم
عن ابی عبد الله قال قلت له ما بال اقوام یروون عن فلان وفلان عن رسول الله صلی الله
علیه وسلم ولا یتهمون بالکذب فیجیئ منکم خلافه قال ان الحدیث ینسخ کما ینسخ القرآن از کتاب
کافی محمد کلینی را در باب اختلاف حدیث بدور کردن اسناد از منصور ابن حازم ست گفت گفتم
مر ابی عبد الله را ...... چیست حال من می پرسم تر از مسئله پس جواب میدهی مرا در آن
بجوابی پس مے آید تر د تو سوائے من پس جواب میدهی او را در آن بجواب دیگر پس گفت بر آئینه
ما جواب میدهیم مردم را بر زیادت و کمی گفت گفتم پس خبر ده مرا از اصحاب رسول خدا صلعم راست گفتند
بر محمد یا دروغ گفت بلکه راست گفتند گفت گفتم پس چیست حال ایشان که اختلاف کردند پس گفت
بر آئینه مردمی بود که مے آمد بر رسول خدا صلعم پس مے پرسید او را از مسئله پس جواب میداد او را در آن
بجواب باز جواب میداد بعد ازین بآنچه نسخ میکرد از این نسخ میکردند حدیث ها بعض آن بعض را و نیز بے
حذف اسناد از محمد بن مسلم از ابی عبد الله گفت گفتم او را چه حال ست قومها را روایت مے کنند
از فلان و فلان از رسول خدا صلعم و تهمت کرده نمیشوند بدروغ پس مے آید از شما خلاف
آن گفت هر آئینه حدیث نسخ کرده میشود چنانچه نسخ کرده میشود قرآن فائدةٌ اخری اجل من الاولی ولقبنا
بسعادة الدارین فی شرح حدیث الثقلین فمن شاء فلیجعلها مع الابواب الخمسة التی بعدها
رسالة علحدة فائده دیگر است بزرگتر از اول و لقب دادیم آن را سعادت هر دو جهان در شرح
حدیث ثقلین پس هر که خواهد باید که کند آن را با ابواب پنجگانه که پس از وے هستند رساله جدا

محرف عن موضعہ والمنزل ایمۃ ھی ازکی من ایمتکم و روایت کرد از سالم بن سلیمہ گفت خواند مردی
برابی عبداللہ و من مے شنیدم آنرا حرفہا از قرآن نبود آنچہ میخوانند مردم پس گفت ابو عبداللہ
باز مان و باز مان ازین قرأتہا و بخوان چنانچہ میخوانند آنرا مردم تا کہ قایم شود امام مہدی پس ہرگاہ
کہ قایم شود امام مہدی بخواند کتاب خدا را بر طور قرآن و روایت کرد کلینی وغیرہ از حکم بن عتیبہ گفت زید بن
گفت کہ خواند علی ابن حسین و فرستادیم پیش از تو ہیچ پیغمبرے و نہ صاحب الہام گفت و بود علی
ابن ابیطالب صاحب الہام و روایت کرد از محمد بن الجہم الہلالی وغیرہ از ابی عبداللہ سر آئمہ
جماعت و ہی بالا تر است از بیان عینیت کلام خدا بلکہ بیجا کردہ شدہ است از طور خود و نازل کردیست
چنین است امامان کہ انہا پاک تر اند از امامان شما و نزد ایشان ثابت و معروف و مشہور است کہ بعضے
سور تمامہا ساقط است مثل سورۃ الولایۃ و بعضے سور باکثرہا مثل سورۃ الاحزاب فانہا کانت مثل
سورۃ الانعام پس ازین سور آنچہ در فضائل اہل بیت و احکام امامت ایشان بود ساقط کردند
و لفظ ویلک قبل از لا تحزن ان اللہ معنا نیز ساقط کردہ اند و لفظ عن ولایۃ علی بعد ازین
آیت وقفوہم انہم مسئولون ملفوظ و لکم بولایۃ بعد ازین آیت خیر من الف شہر و لفظ علی بن ابیطالب
بعد ازین آیت وکفے اللہ المومنین القتال و لفظ ال محمد ازین آیۃ و سیعلم الذین ظلموا ال محمد
اے منقلب ینقلبون و لفظ علی بعد از و لکل قوم ہاد * ذکر کل ذلک ابن شہر آشوب المازندرانی
فی کتاب المثالب لہ و علے ہذا القیاس کلمات بسیار و آیات بیشمار را شمردہ اند پس حالا
نزد ایشان درمیان قرآن مجید محفوظ و درمیان توریت و انجیل فرقے نماند و تمسک باین ہر سہ
وجہے ندارد کہ محرف و مبدل و منسوخ بناسخ مجہول اند و اما عترت رسول پس باجماع اہل لغت
عترت شخص اقارب او را گویند و انہا نسبت بعض عترت را انکار کنند مثل حضرت رقیہ و حضرت
ام کلثوم بنات آنحضرت صلے اللہ علیہ وسلم و بعضے را داخل عترت نمیشمارند مثل حضرت عباس
عم رسول اللہ و اولاد او و مثل حضرت زبیر ابن صفیہ عمہ رسول و اکثر اولاد حضرت زہرا را نیز
دشمن دارند و بد گویند مثل زید بن علی ابن الحسین کہ شخصے عالم و متقی و متورع بود و از دست
مروانیان شہید شد و پسر او یحیی ابن زید را نیز دشمن دارند و ہمچنین ابراہیم بن موسے کاظم
را و ہمچنین جعفر ابن موسے کاظم را و او را ملقب بکذاب کردہ اند حالانکہ او از کبار اولیا ماللہ بود

باین مرتبه جبان و هراسان و خائف و بزدل بوده است که از مدت هزار سال بخوف جان تقیه
مختفی شده و هرگز وجود انقلاب دول و برهم شدن عباسیه و تسلط چنگیزیه که اعدای قبول امامت
خود را صحب اہل بیت میگفتند و بعضے از ایشان مذہب تشیع اختیار کرده بودند و بعد از تسلط صفویه
بر عراقین و خراسان که مذہب صادق شیعه و خیر خواه این گروه است و بعد از رواج این مذہب در سلاطین
دکن و بنگاله و پورب و ولایت و دولت این فرقه در هند و سند هرگز برنیامده آید و در اطمینان حاصل
نمیشود دوم آنکه از حضرت صادق بجمیع کتب ایشان روایت است که فرموده یا معشر الشیعه
فیه مثه حبا ربنا انا زفر وجعبز لکم اسد اسد نفوس خبیثه ایشان چه قسم این بهتان عظیم را با اهل بیت
و باین جناب پاک نسبت کرده سوم آنکه بحضرت نسبت میکنند که فرموده در حق حضرت ام کلثوم
بنت سیدة النساء علیها السلام اول فرج غصب منا سبحان الله چه کلمه ایست که از زبان
ایشان بر مے آید نزدیک است که آسمان فرو افتد و زمین بشگافد اول در حق آن سیده پاک
بضعة الرسول فاطمة کبد البتول چه فحش و سوء ادب است و کدام خصلت خبیثه را بدامن پاک
آن طاهره مطهره مے بندند و دیگر در حق حضرت امیر و حضرت حسنین چه قدر بے حفاظی و بے ناموسی
ثابت میکنند و در حق حضرت صادق که این کلمه بر آن جناب تهمت مینمایند چه قدر بے حمیتی
و بے غیرتی اعتماد دارند این لفظ را اهل بزرگان بر زبان نمے آرند علی الخصوص ذکر این
عضو مستور الاسم والمسمی از اقارب بلکه بزرگان خود امریست که اراذل و اوباش نیز از ان
احتراز واجب میدانند با بازاریان دهلی را دیدیم که در هنگامه اشاعه ایشان که خود را تبرائیان لقب
کرده اند زنان بسیاری را بے ناموسی شد و هرگز من بعد نام این فعل قبیح بر زبان نیاوردند
و عار کردند و احتمال آنکه در بضعه طاهره رسول این قسم فعل خبیث واقع شود جبرا و کرها کار هیچ
مسلمان نیست لا حول ولا قوة الا بالله - چهارم آنکه گویند که حضرات بنات و اخوات خود را الکفوء
مجرد برقع سیداند مثل حضرت سکینه که در نکاح مصعب بن زبیر بوده و علی هذا القیاس دیگر
قریبات خود را در عقد کفره و نواصب مے در آوردند چنانچه در کتب انساب سادات تفصیل مشروح
است پنجم آنکه نسبت کنند بحضرت صادق که قرآن مجید را بر زمین بر تافت و اهانت نمود
و طعنے که بر عثمان بابت احراق مصحف ابن مسعود نموده اند بعینه بحضرت صادق ثابت کنند

موفق کنیم ہرچہ را از قرآن قبول داشت صحیح است و ہرچہ را تکذیب کرد کفر است و قرآن معتضد باشد و
لایق تر است بآنکہ معیار باشد عترت طاہرہ چہ عترت بحکم بشریت موت و غیبت مکانی و تلمذ و سہو
و دیگر لواحق دارند کہ لیاقت باب دروغ بندی و افترا سازی است بخلاف قرآن کہ بسبب شہرت
و تواتری کہ دارد پیش ہر کس و ہر وقت و ہر مکان موجود است و در حفظ الٰہی محفوظ لا یاتیہ الباطل
من بین یدیہ ولا من خلفہ تنزیل من حکیم حمید نوع نہم آنکہ تجویز مباح سلطنت بجناب ایشان
نسبت کنند و این در حقیقت تجویز زنا است معاذ اللہ من ذلک دہم آنکہ بازی کردن بقعیب و تخمین
در عین نماز بجناب ائمہ نسبت کنند حاشاہم من ذلک اول نماز کہ اعظم ارکان دین است چہ جای
لعب و بازی است مدام آنکہ این بازی کدام لطافت دارد یازدہم تجویز نماز باوجود آلودگی جامہ
بنجاسات غلیظہ بجناب ائمہ نسبت کنند تعالے جنابہم عن ذلک دوازدہم خوردن بچہ جانور مردہ
بجناب ایشان نسبت کنند حاشاہم عن ذلک سیزدہم تجویز بوس و کنار با زنان در عین نماز
بجناب حضرات نسبت نمایند و روایات منقولہ از کتب ایشان درین ہمہ مسائل کہ مذکور شد انشاء
اللہ تعالے در باب فروع بیاید چہاردہم منع مردم از تعلیم واجبات دین مر زنان را بجناب
ائمہ نسبت کنند روی شیخ الطائفہ عن ادیم ابن حر قال سالت ابا عبد اللہ علیہ السلام عن المراۃ
ترے فیما یری النائم علیہا غسل قال نعم لا تحدثوہن فیتخذنہ علۃ روایت کرد ابوجعفر طوسی
از ادیم بن حر گفت پرسیدم از ابا عبد اللہ علیہ السلام از زنے کہ می بیند در آنچہ می بیند خوابندہ
بر وی غسل است گفت آرے حدیث نکنید از ایشان پس خواہند گرفت این را علت و دین
معلوم لازم مے آید کہ جناب ائمہ راضی باشند بخواندن نماز در حالت جنابت کہ آن کفر است
بالاتفاق حالانکہ رضا بالکفر نیز کفر است بالاتفاق معاذ اللہ من ذلک و نیز راضی باشند بجہل
مکلف بواجبات شریعت و ہو مناقض لمنصب الامامۃ قادح فی استحقاقہا قاطع للعدالۃ
والمروۃ و ازین شنیع تر و قبیح تر درین باب روایت صاحب المحاسن است کہ از کاظم علیہ السلام
آوردہ۔ انہ قال لا تعلموا ہذا الخلق اصول دینہم ہر آئینہ وی گفت تعلیم مکنید این مردم را عقائد
دین ایشان سبحان اللہ این چہ روایت قبیح و حکایت شنیع است کہ نسبت بجناب میکنند چون
ایشان از تعلیم اصول دین مردم را منع فرمایند دیگران چہ قسم تعلیم کنند ؎ چو کفر از کعبہ برخیزد

الفاع مخالفت است فیما بین الثقلین تا آنکه کلاه دین شریعت گم شود و تمسک بکتاب الله بسبب ادعاے تحریف و زیادة و نقصان و تغیر و تبدیل برہم خورد و تمسک بعترة بجہت تکفیر و حکم باز بلا بعضے و روایت مخالف کتاب الله از بعضے متعذر شود و خلایق خدا مثل بہایم و انعام غیر مقید بقیدے ہر چہ خواستہ باشند کردہ باشند

تــــــــمــــــــت

رسالہ وسیلۃ النجاۃ

تصنیف فخر المحدثین ذو العلم والتمیز مولانا شاہ عبد العزیز دہلوی رحمۃ اللہ علیہ

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله حق حمدہ والصلوۃ والسلام علے حبیبہ وجندہ اللہم یا مقلب القلوب ثبت قلوبنا علے دینک بسبب تالیف شخصے از آشنایان کہ بمذہب تشیع الفت داشت استدعا نمود کہ چند کلمہ در بیان دلائل حقیت فرقہ ناجیہ باید نوشت بحکم الدین النصیحۃ اجابت آن مسئول کردہ آمد و این رسالہ را وسیلۃ النجات نامیدہ شد السلام علے من اتبع الہدے سوال در میان اہل سنت و شیعہ گفتگو بسیار واقع شدہ سنیان دعوی میکنند کہ مذہب ما بر حق است و موافق قرآن و حدیث است و کتابہای شیعہ ہمہ باطل و افترا نسبت مذہب اہل بیت ہست بلکہ مذہب اہل بیت ہمین است کہ ما میداریم و شیعہ ہم ہمین دعوی میکنند کہ قرآن مذہب ماست و طریقہ ما طریقہ امام جعفر صادقؑ است و کتابہای سنیان را غیر معتبر میگویند درین بارہ جواب شافی از آیات قرآنی کہ در آن جای دم زدن کسے نباشد و عذر منقطع گردد باید نوشت کہ طالبان راہ نجات بر آن عمل نمایند و از مذہب باطل دست بردارند جواب ای برادر اول بنای ہر مذہبی را دریافت کن و کتابہای ہر فریق را یکسو گذار و در طاق بنہ و چون بر بنای ہر یکے

واقف شوی آن بنا بر آیات قرآنی مطابق کن و بنای هر کدام مذهب که محکم و راسخ یعنی آن را
مذهب حق و دانند کتابهای آنها بخوان و تحمل آر و بنای هر مذهب که باطل باشد کتابهای آنها را
وساوس شیطانی دانسته در آب انداز گردان هرگز نگر و آنها را پاره پاره کن و یقین دان که آن مذهب
اهل بیت نیست بلکه مذهب شیطان است پس بدانکه بنای مذهب اهل سنت بر ایمان و تقوی
و صلاح و راستی ابوبکر و عمر و عثمان و علی و غیرهم از مهاجرین و انصار و دیگر اصحاب سید المرسلین صلی الله
تعالی علیه و آله وسلم که هزارها کس بودند همراه آن حضرت صلعم در راه خدا جهاد و نماز کردند تا مدت حیات
آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم همیشه در نصرت و حمایت او بودند و بعد وفات آنحضرت صلعم در خلافت
خود عدل و انصاف و راستی گزیدند و خدمت اهل بیت و محبت آنها بجا آوردند و امیر المومنین علی
علیه السلام همیشه با آنها نشست و برخاست نمود و همراه آنها با کفار جهاد کرده و در پس آنها نماز خوانده
و همیشه با آنها محبت داشته و بعد وفات آنها در حق آنها دعای خیر نموده بسیار مدح و مناقب آنها
بیان فرموده و بنای مذهب شیعه بر کفر و نفاق خلفای ثلاثه و غیرهم هزاران صحابه سید ابرار است
که اینها میگویند که همه آنها ایمان نفاق آورده بودند و هجرت هم برای ریاست و طمع دنیا کرده بودند
و همه جهاد و عبادت آنها برای ریا بود نه برای خدا و بعد وفات آنحضرت صلعم با اهل بیت او ایذا رسانیدند
و مرتضی علی رض را یاری نکردند و حق او نیز در گرفتند و متابعت و نماز علی علیه السلام همراه اینها
بنا بر خوف و تقیه بود حتی که علی رضی الله تعالی عنه دختر طاهره خود را در نکاح عمر برای تقیه داد
و نام پسران خود ابوبکر علی و عمر علی و عثمان علی هم برای تقیه نهاد و صحابه مخلصین اندک بودند
ابوذر و مقداد و سلمان و عمار و جابر رض و چند کس دیگر ای برادر چون بنای هر دو مذهب دریافتی
پس بدانکه دلیل بر بنای مذهب اهل سنت آیات قرآنی بسیار اند که هر یک از آن برای اثبات
و استحکام آن بنا کافی است و بنا بر اختصار درین مقام چند آیات نوشته میشود قوله تعالی والسابقون
الاولون من المهاجرین والانصار والذین اتبعوهم باحسان رضی الله عنهم ورضوا عنه و سابقون
که اولین اند از مهاجرین و انصار و آنانکه پیروی و متابعت سابقین کردند به نیکوئی یعنی با ایمان و
طاعت راضی شد خدای تعالی از آنها و راضی شدند آنها از خدای تعالی واعد لهم جنت تجری
من تحتها الانهار و مهیا کرد خدا برای آنها بهشت تا که جاری اند زیر منازل یا درختان آنها نهرها

خٰلِدِیْنَ فِیْهَا اَبَدًا این همه مهاجرین و انصار و متابعت کنندگان آنها در بهشت باشند همیشه این آیت
بر ملا اند میکند که مهاجرین و انصار سابقین همه بهشتی اند و متابعت کنندگان آنها که بعد آنها
بودند و طریقه آنها اختیار کردند آنها هم بهشتی اند شک نیست که ابوبکر صدیق رضی الله عنه از
مهاجرین اولین است که وقت هجرت همراه پیغمبر صلعم بود و عمر و عثمان و علی رض و بسیار دیگر از
مهاجرین اولین اند و هر که ابوبکر را از مهاجرین اولین نداند بسبب انکار این آیه کافر باشد قال
الله تعالی اِذْ اَخْرَجَهُ الَّذِیْنَ کَفَرُوْا ثَانِیَ اثْنَیْنِ اِذْ هُمَا فِی الْغَارِ اِذْ یَقُوْلُ لِصَاحِبِهٖ لَا تَحْزَنْ اِنَّ اللّٰهَ
مَعَنَا چون بیرون کردند رسول خدا را صلی الله تعالی علیه و آله وسلم کفار مکه در حالیکه دوم دو کس بودند
چون بودند هر دو در غار چون میگفت رسول خدا صلی الله تعالی علیه و آله وسلم مر یار خود را که ابوبکر صدیق
است اندوهگین مشو بدرستیکه خدا با ماست و متابعت کنندگان آنها بواقعی مهاجرین و انصار اند
که بعد این با ایمان آوردند و هجرت و نصرت کردند و حق تعالی درین آیت خبر داد که آنها همیشه در
بهشت خواهند بود پس ثابت شد که ایشان قطعی بهشتی اند هر که ایشان را بهشتی نداند بسبب انکار این آیت
کافر باشد و اگر درین مقام شیطانی بیاید و ترا وسوسه دهد که شاید مراد ازین آیت مهاجرین باشند
که شیعه در حق آنها حسن ظن دارند که هجرت آنها فی سبیل الله بود و هجرت ابوبکر و غیره برای طمع دنیا
بود جواب او بگو که ای ابلیس دروغ میگوئی بلکه هجرت جمیع مهاجرین برای خدا بود چنانچه درآیت
که اول بعد هجرت درباب قتال نازل شده اُذِنَ لِلَّذِیْنَ یُقٰتَلُوْنَ بِاَنَّهُمْ ظُلِمُوْا اذن نمود یعنی دستوری
داده شد بجنگ کردن کفار مر کسانی را که میخواهند کارزار کردن را یعنی مهاجرین را بسبب آنکه آنها
از دست کفار ظلم کشیده بودند وَاِنَّ اللّٰهَ عَلٰی نَصْرِهِمْ لَقَدِیْرٌ و بدرستیکه خدای تعالی بر نصرت کردن
آنها هر آئینه قادر است اَلَّذِیْنَ اُخْرِجُوْا مِنْ دِیَارِهِمْ بِغَیْرِ حَقٍّ اِلَّا اَنْ یَّقُوْلُوْا رَبُّنَا اللّٰهُ آنانکه بیرون
کرده شدند از سراهای شان بغیر حق مگر آنکه میگفتند آنها که پروردگار ما تعالی است یعنی از ایشان
هیچ گناهی نشد که بسبب آن بیرون کرده شدند مگر فقط بسبب ایمان آنها را بیرون کردند پس
ازین ثابت شد که هجرت جمیع مهاجرین خالصاً لله تعالی بود نه برای طمع دنیا پس ثابت شد که همه
مهاجرین رض منسوب اند ای برادر هر که ایمان بقرآن دارد چون بروی ثابت شد که خدای تعالی
کسی را جنتی فرمود و گفت که آنها در جنت بر سبیل ابد و دوام باشند تمام اعتراضات لو در حق

غیبی از ملائکه برای ایشان فرستاد و بشارت نزول سکینه که خاصه مومنین کامل الایمان ست درباره
ایشان نازل فرمود چنانچه میفرماید قوله تعالی لَقَدْ نَصَرَكُمُ اللّٰهُ فِي مَوَاطِنَ كَثِيرَةٍ وَيَوْمَ حُنَيْنٍ ترجمه
بدرستیکه نصرت داد شمارا خدا تعالی در غزوه های بسیار و حنین و میفرماید قوله تعالی ثُمَّ أَنْزَلَ اللّٰهُ
سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ ترجمه پس نازل فرمود خدای تعالی سکینه و آرام خود را بر پیغمبر خود صلی الله
تعالی علیه وآله وسلم و بر مومنان که بندای عباس بازگشتند و آمده تدارک مافات کرده قتال شدید
نمودند قوله تعالی وَأَنْزَلَ جُنُودًا لَمْ تَرَوْهَا ترجمه و فرستاد لشکرها از ملائکه که شما ای صحابه بچشم خود
ندیدید آنهارا قوله تعالی وَعَذَّبَ الَّذِينَ كَفَرُوا ترجمه و عذاب کرد و شکست داد کفار را ای عزیز تامل
فرما کسانیکه این قدر رحمت الهی دستگیر حال آنها باشد هرگاه که بمقتضای بشریت بلغزند فرشتگان
برای امداد آنها آیند و سکینه الهی درباره آنها نزول یابد که از مسلمانان باشد که تمام آیات رحمت و مغفرت
را فراموش کنند و آنها را هدف مطاعن سازند معاذ الله تعالی من خبث الباطن و شر الشیطان و شر کید
و باز اگر شیطان بیاید و ترا وسوسه کند که شاید آنها منافق باشند که در آن وقت منافقان هم بودند
چنانچه در قرآن مجید ذکر منافقان هم بسیار آمده در جواب بگو که آری منافقان بودند لیکن منافقان
در اعراب بودند و دهقانان که ساکن آنها گرد مدینه بود یا بعضی از ساکنان مدینه اهل مکه یعنی مهاجرین
و انصار که ایمان و نصرت شان منصوص است کسی منافق نبود چنانچه میفرماید قوله تعالی
وَمِمَّنْ حَوْلَكُمْ مِنَ الْأَعْرَابِ مُنَافِقُونَ ترجمه و بعضی از آن کسان که در گرد شما باشند ای اهل مدینه
از بادیه نشینان منافقان اند قوله تعالی وَمِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ مَرَدُوا عَلَى النِّفَاقِ لَا تَعْلَمُهُمْ نَحْنُ نَعْلَمُهُمْ
ترجمه و بعضی از اهل مدینه خالی شدند از نیکی در حالیکه خو کرده اند بر نفاق نمیدانی ای محمد آنهارا که
عالم الغیب نیستی و میدانیم آنها را بعد از آن حق تعالی آنها را هم ممتاز ساخته چنانچه میفرماید قوله تعالی
مَا كَانَ اللّٰهُ لِيَذَرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ حَتَّى يَمِيزَ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ ترجمه نیست و نیز
خدا تعالی را که بگذارد مومنان را بر حالیکه شما هستید بر آن یعنی مختلط مومن و منافق تا که تمیز و
جدا کند پلید را از پاک یعنی منافقان را از مومنان پس حق تعالی تمیز داد و آنحضرت صلعم را از حال
آنها مطلع گردانید و آنحضرت به حذیفة بن الیمان رضی الله تعالی عنه که صحابی است اظهار
فرموده برای فضیحت و رسوائی پسران ایشان که مومنین مخلصین بودند بر دیگران ظاهر نکرد اگرچه

مَنْ تَوَلّٰی تَوَلَّاہُ تَفْسِیر و ثابت شد کہ دوستان آنجناب اہل سنت اند کہ او را نسبت نفاق نمے کنند بلکہ
میگویند کہ اگر آنجناب برای طلب خلافت برخاستے و ارادہ آن داشتی و از پیغمبر صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم
نصے در حق خود شنیدی البتہ تصرف او نافذ گشتے و ہمہ بیاری او برخاستندی چنانچہ دربارہ مہاجرین
ورود یافتہ پس معلوم شد کہ آنجناب خلافت صدیق رضی برحق دانستہ بیعت نمود و ہمیشہ ناصر و معین
آنہا بودہ و الحمد للہ علے نعمائہ باز بشنو کہ حق تعالے در فضیحت منافقان چہ میفرماید قولہ تعالی لَئِنْ لَّمْ
یَنْتَہِ الْمُنٰفِقُوْنَ وَالَّذِیْنَ فِیْ قُلُوْبِہِمْ مَّرَضٌ وَّالْمُرْجِفُوْنَ فِی الْمَدِیْنَۃِ لَنُغْرِیَنَّکَ بِہِمْ ثُمَّ لَا یُجَاوِرُوْنَکَ
فِیْہَا اِلَّا قَلِیْلًا مَّلْعُوْنِیْنَ ترجمہ ہر آینہ اگر باز نیایند منافقان از نفاق خود و اگر باز نیایند کسانیکہ در دل
آنہا بیماری است چون ضعف ایمان و مانند آن و اگر باز نیایند کسانیکہ خبر بدے افگنند در مدینہ
از غیب لشکر اسلام میفرماید اگر باز نیایند و توبہ نکنند این ہر سہ گروہ البتہ برگماریم و مسلط گردانیم ترا
ای محمد بر ایشان پس ہمسایہ تو نباشند در مدینہ اندک زمانہ یعنے زود از شہر مدینہ بیرون روند خوار و
راندگان قال اللہ تعالے اَیْنَمَا ثُقِفُوْٓا اُخِذُوْا وَقُتِّلُوْا تَقْتِیْلًا ترجمہ ہر کجا کہ یافتہ شوند گرفتہ شوند و کشتہ
شوند کشتہ شدنی بسیار ازین آیت ثابت شد کسانیکہ توبہ از نفاق نکردند در مدینہ از آنہا کسے نماند
و آنہا خراب شدند و ہلاک گشتند و کشتہ شدند پس معلوم شد تمام صحابہ کہ بعد آنحضرت ؐ در مدینہ
باقیماندند ہمہ ناصران دین خدا و حق پرست و اصحاب خلص بودند پس آنچہ آنہا بر آن اجماع
و اتفاق کردند عین حق و ہدایت باشد نہ ظلم و ضلالت چون قباحت منافقان شنیدی وصف
مہاجرین ہم برعکس این بشنو قال اللہ تعالے۔ وَالَّذِیْنَ ہَاجَرُوْا فِی اللّٰہِ مِنْۢ بَعْدِ مَا ظُلِمُوْا لَنُبَوِّئَنَّہُمْ
فِی الدُّنْیَا حَسَنَۃً ترجمہ و کسانیکہ ہجرت کردند در راہ خدا تعالے از پس آنکہ ظلم کردہ بودند
بر ایشان کفار مکہ البتہ جا دہیم ایشان را بہ بلدۂ نیکو یعنے در مدینہ مطہرہ قولہ تعالے وَلَاَجْرُ الْاٰخِرَۃِ
اَکْبَرُ ترجمہ و ہر آینہ ثواب آخرت بزرگتر است یعنے بر ایشان اگر کسے بقرآن ایمان داشتہ باشد
ہمین یک آیت او را برای دفع تمام وساوس شیطانی کافیست چہ حق سبحانہ و تعالے در این
آیت در حق مہاجرین فی سبیل اللہ دو وعدہ کردہ یکے در دنیا دوم در آخرت و شک نیست وعدہ
دنیا بوفا رسید و ہمہ مہاجرین در مدینہ جا گرفتند خصوصاً خلفای ثلثہ کہ ہم در حیات خود ہمانجا
بودند و ہم بعد وفات ہمانجا مدفون گشتند شیخین در قبر قد منور جناب رسالت پناہ صلی اللہ تعالے

این آیت چه معنی دارد در جواب او بگو که درین آیت کمال مناقب صدیق اکبر وغیره اصحاب
رسول الله صلے الله تعالے علیه وآله وسلم ست که آنها مسیلمه کذاب را در خلافت صدیق اکبر کشتند
و دیگر فرقه های اعراب که تفصیل آنها طول دارد که مرتد شده بودند و انکار زکوٰة میکردند همه آنها جهاد
کردند و آنهارا بتیغ کشیدند و بسیاری از آنها باز باسلام آوردند و ازین آیت تهمت ارتداد از اصحابه
بوجهی باطل شد که فوق آن متصور نیست چه اگر کسے از صحابه مرتد بودے معاذ الله دیگر مومنان کامل
الایمان با آنها جهاد کردندے و آنهارا بکشتندی و شک نیست که بخلفای ثلثه رض کسے ازین کامل
الایمان جنگ نکرده بلکه علی و ابوذر رض مومنان کامل الایمان متابعت و موافقت آنها کردند پس
واضح گشت که آنها مومنان کامل الایمان وقطعی جنتی و از مهاجرین فی سبیل الله اند که در وصف
آنها آیات لاتحصے وارد شده قال الله تعالے وَاَعَدَّ لَهُمْ جَنّٰتٍ تَجْرِيْ مِنْ تَحْتِهَا الْاَنْهٰرُ خٰلِدِيْنَ فِيْهَا
آنها صفت شان است و ظاهر شد که تمام مهاجرین و انصار بر عین حق و کمال ایمان و هدایت
بودند و اجماع و اتفاق شان مرضی و مقبول الٰهی است پس کسے را بر آنها طعن و تشنیع نمودن جائز
نباشد بلکه شب و روز دعای مغفرت در حق آنها خواندن وظیفه مسلمانان است و هر که طعن و تشنیع
کند و در حق آنها دعای خیر نکند و با آنها کینه دارد کافر است و از جماعه مسلمین خارج چنانچه حق تعالی مسلمانان
را در قرآن بر سه قسم منقسم ساخته قوله تعالے لِلْفُقَرَاۗءِ الْمُهٰجِرِيْنَ الَّذِيْنَ اُخْرِجُوْا مِنْ دِيَارِهِمْ وَاَمْوَالِهِمْ
يَبْتَغُوْنَ فَضْلًا مِّنَ اللّٰهِ وَرِضْوَانًا وَّيَنْصُرُوْنَ اللّٰهَ وَرَسُوْلَهٗ و مال فی برای فقرا است که هجرت
کنندگان اند آنانکه بیرون کرده شدند از خانه ها و اموال شان در حالیکه طلب میکردند فضل خدا
و رضامندی او و نصرت میکردند دین خدا و رسول او را یعنی هجرت ایشان برلے خدا و رسول
او صلے الله تعالے علیه وآله وسلم و برای نصرت دین خدای تعالے بود نه برای اغراض دنیوی
قال الله تعالی اُولٰۗىِٕكَ هُمُ الصّٰدِقُوْنَ و آن گروه ایشان اند راست بازان هم در اقوال و هم در
افعال قسم دوم قوله تعالی وَالَّذِيْنَ تَبَوَّؤُ الدَّارَ وَالْاِيْمَانَ مِنْ قَبْلِهِمْ و مال فی برای کسانی است
که جا گرفتند در سرای هجرت و خانه ایمان یعنی مدینه مطهره پیش از هجرت مهاجرین قوله تعالی
يُحِبُّوْنَ مَنْ هَاجَرَ اِلَيْهِمْ ترجمه دوست میدارند کسے را که هجرت کند بطرف ایشان یعنی بمهاجرین
محبت دارند قوله تعالی وَلَا يَجِدُوْنَ فِيْ صُدُوْرِهِمْ حَاجَةً مِّمَّآ اُوْتُوْا و نمی یابند انصار حسد

وانصار قایم کنند آنگاه بحث وگفتگو ی کتابی وسوال وجواب علمی بکار برند دیگر نه عبث زبان درازی
کردن وآیات ونصوص را انکار نموده برای خود آتش دوزخ خریده از قسم سوم مسلمانان خارج میشوند
وخود معلوم است که در قرآن یک آیت هم بر کفر ونفاق مهاجرین وانصار موجود نیست وچگونه این
معنے صورت بندد کسانی را که حق تعالی جابجا مدح ومناقب بیان نموده باشد وایمان وتقوی
وجهاد وصلوة وغیره اعمال صالحات شان ذکر کرده باشد قوله تعالی وَكُلًّا وَعَدَ اللّٰهُ الْحُسْنٰى بوده باشد
وشهادت بخلود جنت وبشارات نعیم مقیم داده باشد باز چه طور آنها را کافر ومنافق گوید معاذ الله من الکفر
والنفاق پس ظاهر شد که بنای مذهب منافقین بر آیات قرآنی نیست بلکه بقصه های تواریخ وروایات
عقل است وقرآن مکذب ومبطل آن قصه ها ومطمس آن خیالات شان است پس معلوم شد که مذهب
ایشان مذهب اهل بیت نیست چرا که مذهب اهل بیت خلاف قرآن نباشد ومعلوم شد که مذهب اهل البیت
همین مذهب اهل سنت است که موافق قرآن است واگر هنوز هم تردد نموسه باقی مانده بشنوید که امام زین
العابدین علی بن الحسین علیه السلام وعلی آبائه الکرام در صحیفه کامله که نزد شیعه معتبر ومعمول است
چه میفرمایند عن زین العابدین علیه السلام - اَللّٰهُمَّ واتباع الرسل ومصدقوهم من اهل الارض بالغیب
عند معارضة المعاندین لهم بالتکذیب والاشتیاق الی المرسلین کما نضلهم بحقائق الایمان فی کل دهر و
زمان ارسلت فیه رسولا واقمت لاهله دلیلا من لدن ادم الی محمد صلے الله تعالے علیه وسلم من
ائمة الهدیٰ وقدوة اهل التقی علے جمیعهم السلام فاذکرهم منک بمغفرة ورضوان حاصل این عبارت
آنکه خدایا اصحاب جمیع پیغمبران را که در وقت تکذیب کفار تصدیق انبیا نمودند وایمان بانبیا آوردند
یاد کن بمغفرت ورضوان وچون اصحاب محمد صلے الله تعالے علیه وآله وسلم بر اصحاب جمیع پیغمبران
فضیلت دارند چنانچه آنحضرت صلے الله تعالے علیه وآله وسلم سید المرسلین است اصحاب او
سادات اصحاب جمیع پیغمبران اند در حق آنها علیحده تخصیص میفرمایند قوله اَللّٰهُمَّ واصحاب محمد صلے الله
تعالے علیه وآله وسلم خاصه خدایا علے الخصوص اصحاب محمد را صلے الله تعالے علیه وآله وسلم فوائد خاص
فرما ویاد بمغفرت ورضوان نما بعد ازین در مقام مدح صحابه آمده میفرمایند قوله والذین احسنوا الصحابة
ترجمه وآنانکه نیک کردند صحبت پیغمبر را وحق صحبت بجا آوردند ایضًا والذین ابلوا البلاء الحسن فی
نصره ترجمه وآنانکه دادند عطاء نیک را در نصرت آن حضرت صلے الله تعالے علیه وآله وسلم قوله کنفوه

رسیدند آنها مر قرابت قطع کردند ایضا فلا تنسهم اللهم ما ترکوا لک وفیک ترجمه پس فراموش مکن ای حق
سبحانه خدایا آنچه ترک کردند برای تو وبراه تو ایشان جزای هجرت ونصرت ایشان البته عنایت فرما
ایضا وارضهم من رضوانک ترجمه وخوشنود ساز وراضی کن ایشان را از رضوان وخوشنودی خود
قوله وبما حاشوا الخلق علیک ترجمه وجزاده آنها را بسبب آنکه جمع کردند خلق را بر تو قوله وکانوا مع
رسولک دعاة لک الیک ترجمه وبودند آنها همراه رسول تو صلی الله تعالی علیه وسلم خوانندگان
خالصا برای تو وبطرف تو یعنی چنانچه خود در صحبت آنحضرت کامل شده بودند خالصا لله تعالی
دیگران را هم بطرف خدا میخواندند وبسیار کننده کسان را که جمع کردند بر دین اسلام یعنی هزارها وزن
بسعی آنها در حلقه اسلام آمدند اگر کسے طالب راه قرآن وراه اهل بیت خواهد درین مقام تامل نمود
بالفور توبه از وسوسه شیطان نموده براه قرآن خواهد آمد چه جمع کنندگان خلق بر دین اسلام همه اصحابه
بودند هم در حیات آنحضرت وهم بعد وفات آنحضرت صلی الله تعالی علیه وآله وسلم نه آنکه صرف ابوذر
وعمار رض یا چند کس دیگر در تمام بلاد رد کفر میکردند وتمام خلق خدا را تعلیم وارشاد میکردند کسے احمق هم
این سخن نگوید چه جای کسے که دعوی علم قرآن داشته باشد قوله واشکرهم علی هجرهم فیک دیار
قومهم ترجمه وجزاده ایشان را بر هجرت کردن ایشان در راه تو شهرهای قوم خود را ایضا وخرجوا
من سعة المعاش الی ضیقه ترجمه وجزاده بر بیرون شدن ایشان از فراخی معاش خود بسوی
تنگی آن یعنی بسبب هجرت از خانه های خود وعیش خود کناره گزیدند ودر دیار غربت در تنگی عیش افتادند
ایضا ومن کثرت فی اعزاز دینک من مظلومهم ترجمه واحسان بکن بر آن کسانیکه بسیار کردی
بوجود آنها مطیعان خود را در عزیز ساختن دین تو از مظلومان صحابه یعنی مهاجرین اول مظلوم بودند
بعد از آنکه هجرت کردند فتح شد دین بسبب آنها غالب گشت وبسیار مردمان مسلمان شدند
ایضا اللهم واوصل الی التابعین لهم باحسان الذین یقولون ربنا اغفر لنا ولاخواننا الذین
سبقونا بالایمان خیر جزائک ترجمه خدایا در رسان به پیروان صحابه که به نیکی پیروی آنها کردند
در راه آنها اختیار نمودند بهترین جزا از تو آن تابعین که میگویند خدایا بیامرز ما را وبرادران ما را که
سبقت کردند از ما بایمان یعنی در حق صحابه دعای خیر ومغفرت میکنند این کلام امام علیه السلام
اشارت است بآنکه قسم سوم از مسلمانان همان کسان اند که در حق صحابه دعای خیر میکنند پس

ثابت شد که موافق قرآن و موافق مذہب اہل بیت اہل سنت وجماعت تابعان صحابہ اند که در حق آنہا
دغا نے نمیکنند وکینہ بکسے از انہا ندارند ودعاے حضرت سجاد علیه السلام درباره مغفرت ایشان است
پس ایشان مغفور وفرقه باخیر اند نه مخالفان ایشان باز بشنو که امام علیه السلام در مدح تابعین میفرماید
ایضاً اَلَّذِیْنَ قَصَدُوْا سَمْتَهُمْ آن تابعین که قصد کردند جهت وراه صحابه را ایضاً وَتَحَرَّوْا وِجْهَتَهُمْ وقصد
جهانب ایشان کردند ودیده ودانسته براه ایشان رفتند ایضاً وَمَضَوْا عَلٰی شَاكِلَتِهِمْ وبرفتند بر طریقه
ومذهب صحابه قوله وَلَمْ يَثْنِهِمْ رَيْبٌ فِي بَصِيرَتِهِمْ وباز نگردانید آن تابعین را شکی ... صحابه
یعنی شک نکردند در آن که صحابه بر هدایت اند بر بصیرت وروشنائی ایضاً وَلَمْ يَخْتَلِجْهُمْ شَكٌّ فِي
قَفْوِ آثَارِهِمْ ترجمه وخلجان نکرد وتخلید ایشان از شکے در متابعت وپیروی آثار آنها یعنی صحابه را بر حق دانسته متابعت
آنها کردند ودر حق پیروی آنها شک نیاوردند قوله وَالْاِيْتِمَامِ بِهِدَايَةِ مَنَارِهِمْ ترجمه وشک نکردند در اقتدا
کردن بهدایت وروشنائی صحابه یعنی صحابه را بر هدایت دانسته اقتدای آنها نمودند قوله مُكَانِفِيْنَ
وَمُوَازِرِيْنَ لَهُمْ ترجمه آن تابعین حمایت کنندگان واعانت کنندگان صحابه اند یعنی اگر کسے ملحد یا گمراه
بجناب پاک صحابه طعن کند آن تابعین بجواب طعن او را رد کنند وصریح نماید ازین لفظ تمام
وساوس شیطانی که مخالفان بر صحابه تهمت میکنند باطل شد ومعلوم شد که طعن در حق ایشان کار
مسلمانان نیست بلکه شیوه اهل اسلام جواب در وطعنه های صحابه است وشک نیست که این وصف
سوای اہل سنت در هیچ فرقه یافته نمیشود بلکه روافض هزار ها طعن بگمان فاسد بجناب آن پاکان
نسبت میکنند همچنین خوارج خذلهم الله تعالی پس معلوم شد که فرقه ناجیه اهل سنت اند نه مخالفان
ایشان هو المطلوب ایضاً يَدِيْنُوْنَ بِدِيْنِهِمْ ترجمه اعتقاد میدارند آن تابعین به دین صحابه قوله وَ
يَهْتَدُوْنَ بِهَدْيِهِمْ ترجمه وراه میروند براه صحابه قوله يَتَّفِقُوْنَ عَلَيْهِمْ ترجمه اتفاق میکنند بر صحابه یعنی بر
حمایت ونصرت صحابه متفق اند وهر شبه دین شیطان وارد آمده بر صحابه شبه انداز و او را جواب میدهند
ومیرانند قوله وَلَا يَتَّهِمُوْنَهُمْ فِيْمَا اَدَّوْا اِلَيْهِمْ ترجمه وتهمت نمیکنند صحابه را در چیزے که ادا کردند ورسانیدند
از احکام دین واحادیث پیغمبر صلی الله علیه وسلم بدیشان یعنی صحابه را صادقین دانسته تمام روایات
احادیث از ایشان قبول کرده بران عمل میکنند پس ثابت شد احادیث کتابهای اهل سنت
که از اہل بیت وصحابه مرویست همه معتبر ومقبول است و مذهب حضرت امام زین العابدین

وآن هر دو کمال در طریق این کمال آخر واقع اند پس آن هر دو کمال بهر دو وجه مطلوب اند بذاتهما
و بغیرهما و همچنان مقام خلت را نسبت با مقام محبت باید فهمید دوم آنکه مقام خلت هم چنانکه آنحضرت
را صلے الله علیه وسلم حاصل بود چنانچه احادیث صحیحه بآن ناطق است پس حصول آن بعد از هزار
سال چه معنے دارد جوابش آنکه حصول مقام خلت آنجناب را بلاشبهه یقینی و قطعی است بدلیل
احادیث صحیحه و هم باین دلیل که مبداء مقام محبت واقع است و موقوف علیه مقام محبت است
و حصول الموقوف بدون الموقوف علیه محال لیکن تصرف در آن مقام فرمودن و طالبان را
بالاصالة بآن مقام رسانیدن و طریق تحصیل این مقام را مدون و مفصل ساختن موعود بود که
بعد از هزار سال حاصل خواهد شد مانند آنکه موافق احادیث صحیحه متواتره خلافت تمام روے زمین
از شرق تا غرب و از جنوب تا شمال آنحضرت را بطریق اجمال حاصل بود بدلیل اعطیت مفاتیح
کنوز الارض و در روایت دیگر است که وضعت مفاتیح کنوز الارض فی یدی و در صحیحین مرویست
که زویت لی الارض مشارقها و مغاربها و سیبلغ ملک امتی ما زوی لی منها و در روایت دیگر ان
الله زوی لی الارض مشارقها و مغاربها و اعطیت مفاتیح کنوز الارض و در بعض روایات که
در غیر صحاح آمده جاءنی جبرئیل بمفاتیح کنوز الارض علے فرس ابلق حال آنکه این معنی در زمان سعادت
نشان آنجناب و در عهد کرامت مهد خلفاء راشدین واقع نشد بلکه فتح هند بر دست سلطان محمود
غزنوی و فتح ترکستان بر دست دیگران و فتح روم بالکلیه بر دست عثمان ترکمانی و اولاد او بوقوع
آمده و هنوز ملک حبشه و ملک وسیع چین و خطا از قلمرو آنحضرت خارج است انشاء الله تعالی در عهد
حضرت مهدی و حضرت عیسے بوقوع خواهد آمد و خلافة الارض که میراث حضرت ابو البشر است کمالے
است عمده در آنوقت آنجناب را بتوسط بعضے افراد امت که اعوان مهدی و عیسے علیهما السلام
خواهند بود حاصل خواهد شد چنانچه در جامع صغیر باین معنے اشارتے واقع شده که خیر امتی عصابتان
عصابة تغزو الهند و عصابة تکون مع عیسے ابن مریم حالا مثل آفتاب روشن گشت که آنحضرت
را جمیع کمالات حاصل بود و تصرف در آن کمالات بتوسط بعضے افراد امت واقع شده در رنگ
آنکه آنحضرت را علوم اولین و آخرین حاصل بود چنانچه در صحاح ستة وارد است که اوتیت
علم الاولین والآخرین لیکن تصرف در علم کلام مثلاً بتوسط شیخ ابو الحسن اشعری و شیخ

ابومنصور ماتریدی واستاد ابواسحاق اسفراینی وامام غزالی وامام رازی وامثال این مرحلہ آنجناب
را حاصل شد وہمچنین تصرف در علم فقہ وتفصیل احکام شرعیہ از کتاب الطہارت تا کتاب السلم والشفعہ
وفرائض ووصایا بتوسط حضرت امام اعظم وامام شافعی آنجناب را حاصل شد وہمچنین تصرف در آداب
طریقت ومقرر کردن اشغال واوراد وذکر جہر وخفی وطور مراقبہ آنحضرت را بتوسط حضرت سید عبد القادر
جیلانی وحضرت خواجہ بہاء الدین نقشبند وحضرت خواجہ بزرگ معین الدین چشتی وامثال این
بزرگواران حاصل شد قولہ وکمالات مختصہ آنجناب کہ در علم بود ہمہ عطا نمود فیہ بحث ظاہر زیراکہ
اگر مراد عطاء تقدیری است پس مسلم است لیکن دران العداتخذنی خلیلا نیز اتخاذ تقدیری مراد
خواہد شد واگر عطاء وقوعی است پس منع ظاہر است زیراکہ مقام محمود ومقام وسیلہ ہنوز حاصل
نشدہ در ہر پنج وقت بعد استماع اذان امت مامور باین دعا گردیدہ کہ آت محمدا الوسیلہ و
الفضیلہ والبعثہ مقاما محمودا الذی وعدتہ انک لاتخلف المیعاد چنانچہ ہر پنج وقت باین دعا
ہم مامور شدہ کہ اللہم صل علی محمد وعلی آل محمد کما صلیت علی ابراہیم وعلی آل ابراہیم انک
حمید مجید قولہ وخلاف مقتضی طبیعت بودن از کجا ثابت شد دلیل برین از عقل باید آورد جوابش
آنکہ مراد اینجا از طبیعت طبیعت عنصری نیست بلکہ مراد از طبیعت طبیعت کمالیہ است وکمال آنحضرت
صلی اللہ علیہ وسلم مقتضی آن بود کہ تہذیب ظاہر باعمال جوارح وتہذیب قلب ونفس وعقل
باعمال باطن فرمایند وتصرف در ماوراء آن تفویض بکمل امت نمایند زیراکہ اہم المقاصد وموقوف
علیہ جمیع کمالات ہمین را میدانستند وہمینی بر واتقان سیرت مصطفوی از شغل جہاد وتعلیم
ارکان اسلام وقواعد اجمالیہ سلوک از مداومت ذکر لسانی وتکثیر مناجات وادعیہ واذکار وتفقد احوال
طلب از حب وبغض واحوال مدرکہ از تیقظ وغفلت وتوجہ آن توجہ دراکہ در ضمن ہر تغییر وتجدد خواہ انفسی
باشد خواہ آفاقی بسوی مبدء وایثار حب اللہ بر ماسوی وبذل جان ومال واہل واولاد در حب او
مانند این اعمال اوضح من الشمس است وابین من الامس چنانچہ در تفسیر ان لک فی النہار سبحا
طویلا در احادیث مروی ومذکور است وقاعدہ مقرری است کہ شغل بالوف بحکم العادۃ طبیعۃ ثانیہ
مقتضی طبیعت میشود وخلاف آن خلاف مقتضی طبیعت نیست ودلیل انی این مطلب اما دلیل نقلی
پس در احادیث صحاح موجود است کہ رسول اللہ بمجلسین فی مسجدہ فقال کلاہما علی خیر واحدہما

فضل من صاحبہ آما ہولاء قید عون اللہ فان شاء اعطاہم وان شاء منعہم واما ہولاء فیتعلمون الفقہ او العلم ویعلمون الجاہل فہم افضل وانما بعثت معلما ثم جلس فیہم و دلیل اصرح بر عمیق مقدمہ آنست کہ حق تعالے در مقام عتاب میفرماید واصبر نفسک مع الذین یدعون ربہم بالغداۃ والعشی یریدون وجہہ اگر خلاف مقتضی طبیعت آنحضرت نمیبود امر بصبر چرا میفرمود و ہمچنین آیہ ولا تطرد الذین یدعون ربہم بالغدوۃ والعشی یریدون وجہہ و دلیل دیگر برین مقدمہ آنست کہ تعلیم این امور یعنے تہذیب ظاہر وآنچہ در حکم ظاہر است از عقل و قلب و نفس موقوف علیہ جمیع کمالات است و بنیاد تمام کارخانہ ولایت اگر درین امور آنحضرت صلے اللہ علیہ وسلم قدم نمے نہادند و بکمال جہد تصرف دران نمے نمودند بنیاد کارخانہ خراب بود ہیچکس از امت قایم مقام آنحضرت درین تعلیم نمیتواند شد زیراکہ این امور بغیر نصوص صاحب شریعت نمیتوان دریافت و بکشف و عرفان بدریافت این مطالب نمیرسد بخلاف کمالات دیگر کہ دریافت آن بکشف و فراست نیز میتوان شد و شدہ است لیکن کشف و معرفت ہم موقوف بر تہذیب ظاہر و مافی حکمہ است پس تعلیم تہذیب ظاہر و مافی حکمہ معنی است از تعلیم تفاصیل مکشوفات اگر گوئی این کلام را این آیات و احادیث بلکہ تتبع سیرت جناب پیغمبر صلے اللہ علیہ وسلم چنانچہ دلالت میکند بر ترک تصرف ایشان در تسلیک طریق خلت ہمچنان دلالت میکند بر ترک تصرف ایشان در جمیع ولایات بعین ما ذکر فی المقدمات گوییم فی الواقع شغل و تصرف آنجناب را در تہذیب ظاہر و مافی حکم الظاہر بودہ در تہذیب باطن و کشف باطن نبود چنانچہ از تتبع سیر ہویداست لیکن در مقام خلت و دیگر ولایات فرق بدیہی است بدو وجہہ اول آنکہ از مقامات دیگر نشان دادہ اند و طریق تحصیل آن بیان نمودہ تارہ صریحا و تارہ کنایۃ مثلا یحبہم ویحبونہ و رجل یحب اللہ ورسولہ و یحبہ اللہ ورسولہ و رضی اللہ عنہم و رضوا عنہ و لقد رضی اللہ عن المؤمنین اذ یبایعونک تحت الشجرۃ فعلم ما فی قلوبہم و ان اللہ امرنی بحب اربعۃ من اصحابی واخبرنی انہ یحبہم الے غیر ذلک من الآیات والاحادیث الدالۃ علے ان بعض الافعال والاشغال علامۃ حب اللہ ای کون الشخص محبا للہ و بعضہا موصل الے محبوبیتہ اللہ بخلاف مقام خلت کہ ہرگز از طریق تحصیل و علامات حصول این نشان ندادہ اند وجہ دوم آنکہ ولایات دیگر در زمان قریب از زمان سعادت نشان رایج و متداول شدند صحابہ و تابعین و تبع تابعین وہلم جرا الی زمان الجنید

مجددیه چند سال نشست و برخاست نماید و وجدان خود نظر کند که چه رنگ پیدا میشود و دای طرق
سابقین را زیرا که الوجدان لا یکون دلیلا علے الغیر اگر غیر منکر شود باکے ندارد ؎ نقشبندیه عجب
قافله سالار اند ؏ که برند از ره پنهان بحرم قافله را ✦ قاصرے گر کند این طائفه را طعن قصور حاش
لله که برآرم بزبان این گله را ؏ همه شیران جهان بسته این سلسله اند ؏ روبه از حیله چسان بگسلد این
سلسله را ؏ وجه سوم آنکه خلت حالتے است ممتزج از محبت و محبوبیت من الجانبین پس نسبت او
با مقام محبت و محبوبیت نسبت مرکب و بسیط است والبسیط مقدم علے المرکب طبعاً فتقدم وضعا
اول دیدن امت محبت صرفه و محبوبیت صرفه رائج شد باین طریق که در اوائل سلوک محبت باشد
و در آخر آن محبوبیت کما فے السالک المجذوب یا بالعکس کما فے المجذوب السالک و چون دوره بسائط
تمام شد دوره مرکب شروع شد ؎ چون فراغت ز مفردات آمد ؏ وقت مشق مرکبات آمد
و عجب آنست که هر چند این طریقه مجددیه در رواج و شیوع و فیضان فیوض الهی در ضمن آن برکات
مصطفویه متاخر است از طرق دیگر لیکن مبدء آن مقدم است بر مبادی طرق دیگر زیرا که این طریقه
منسوب است بحضرت صدیق اکبر رض و او اول خلفا است و اول من اسلم من الرجال البالغین است
و نیز در حق او استحقاق خلت منصوص است چنانکه ارشاد پیغمبر است لو کنت متخذا من امتی خلیلا
لاتخذت ابا بکر خلیلا الی آخر الحدیث و اگر کسے را بخاطر خطور کند که درین صورت لازم مے آید که عوام
اتباع مجددیه افضل باشند از اولیاء سابقین سبحانک هذا بهتان عظیم گوئیم جوابش بسه وجه
است اول آنکه این وقتے لازم مے آید که طریق خلت را افضل از جمیع طرق انگاریم حالانکه چنین
نیست بلکه محبوبیت افضل است از مقام خلت بدلیل لاو شرف حبیبی علے خلیلی دوم آنکه افضلیت
بعلو مرتبه است در هر مقام که باشد خواه خلت خواه محبوبیت مثالش آنکه بادشاهان را امرا یاران و
مصاحبین میباشند که مدام در حضور حاضر باشند و راز و نیاز با آنها در میان و امرا و صوبه داران
عمده و رساله داران و داروغه های کارخانجات و متصدیان دفاتر هم باشند و مرتبه این همه اشخاص
بسیار بلند از مرتبه یاران و مصاحبان میباشد گو دوام حضور و صحبت دائمی مخصوص به یاران
و مصاحبان مجلس است بلکه باخواص و خدمتگاران سوم آنکه منتهیان هر طریقه را این معنے
یعنی دوام حضور و قرب دائمی حاصل است پس بسبب این قرب دائمی نیز از منتهیان طریق دیگر

دوقوع اسرا بسوی بیت المقدس آغاز ہمین معنی شدہ بود تا غزوہ تبوک کہ اول غزوات شام است ہمین معنی
تضاعف و تزاید پذیرفت تا آنکہ در حجۃ الوداع بانکمال ابراہیمی مشرف شدند و مقام ابراہیمی در ان
روز جلوہ عظیم نمود و النہایۃ ہی الرجوع الی البدایۃ متحقق گشت قولہ و در بعضے جا حضرت مجدد نوشتہ
اند آن فرد خضر باشد یا الیاس و در ینجا خود را صریح مراد داشتہ اند گوئیم درین کلام تناقض نیست
زیرا کہ مکشوفات اکثر مبہم القا میشود باز تعین آن مبہم بسفر باید و در وقتیکہ شیٔ مبہم القا میشود عقل را
در تعیین مصداق آن مبہم جولانی رو میدہد چنانچہ از آنحضرت صلے اللہ علیہ وسلم این قسم ابہام و تعیین
واقع شدہ در صحیحین موجود است انی رایت انی اہاجر بکم الی ارض بہا نخل فذہب وہلی انہا الیمامۃ او ہجر
فاذا ہی المدینۃ یثرب ہمچنین است حال حضرت مجدد درین کشف اول ایشان را بطریق الہام معلوم
شد کہ فرد متوسط چنین و چنان مے باید چون دیدند کہ اساس این طریقہ حضرت خضر نہادہ اند خیال
باینطرف رفت باز ملاحظہ نمودند کہ حضرت خضر با مردم اختلاط بسیار دارند و طریقہ خلت را خلوت
و انزوا لازم است خیال بطرف حضرت الیاس رفت و اینہمہ بنابراین بود کہ متوسط در حصول کمالی برای
پیغمبر عالیمقدار جز پیغمبر نمیتواند شد و در افراد این امت غیر ازین دو بزرگ پیغمبرے نیست آخر معلوم
فرمودند کہ این متوسط را پیغمبر بودن ضرور نیست بلکہ کمال متابعت پیغمبر خود کافی است و دین امر
دینی مقصود انزوا و خلوت در انجمن است کہ بناء طریقہ حضرت خواجگان بر آنست نہ خلوت جسمانی
و بہر حال بالیقین معلوم شد کہ آن متوسط ذات شریف ایشان است تحدیثا بنعمۃ اللہ کہ بان ہرکس
مامور است اما بنعمۃ ربک فحدث و انکشاف بآن معنی اظہار نمودند این قسم اختلافات را تناقض
فہمیدن کار کسے است کہ با مکشوفات این مردم آشنا نیست و الا از کلام شیخ اکبر در جاہای
بسیار مستفاد میشود کہ خاتم الاولیاء این امت حضرت امام مہدی است و در جاہای بسیار
خود را خاتم الاولیا قرار دادہ اند ؎ چو بشنوی سخن اہل دل مگو کہ خطاست سخن شناس نۂ
دلبرا خطا اینجاست ؎ قولہ منم کہ این کمالات را برسول خدا کسب کنانیدم اقول ازین عبارت
صریح خیانت در نقل و تحریف واقع شدہ زیرا کہ معنی از کسب کنانیدن آن است کہ این
فرد بجای شیخ و مرشد باشد و رسول خدا حاشا من ذلک بجای طالب و تلمیذ باشند و ہرگز منشاد
کلام حضرت ایشان ہمین معنی نیست حق عبارت آن بود کہ منم این کمالات را کسب کردہ

منسوب بجناب رسول خدا ساخته ام و در کمالات با نهایت آنجناب بطریق نیاز گزرانیده ام و در جریده
اعمال آنجناب نویسانیده ام - اگر بزبان طالب علمانه این معنی را ادا کرده شود باید گفت که هرگاه
که گفته شود که این صفت فلانے را بواسطه فلان چیز حاصل شد دو معنی بهم میرسد اول آنکه
واسطه واسطه فی الثبوت باشد یعنی آن صفت اولاً واسطه را حاصل شده ازان بطریق سببیت
مثل آنچیز بذی الواسطه حاصل شد کحرارة الماء بواسطة النار فان هناک حرارتین احدهما قایمة
بالنار والاخری قایمة بالماء ناشیة عن حرارة النار واین معنی هرگز مراد حضرت ایشان نیست
دوم آنکه واسطه واسطه فی العروض باشد یعنی صفة واحده قایم شود بواسطه حقیقت و همان صفت
واحده قائمه بالواسطه منسوب کرده بذی واسطه مثل حرکة جالس السفینة بواسطة السفینة فان
هناک حرکة واحدة قایمة بالسفینة لا بالجالس نعم نسبت هذه الحرکة الی جالس السفینة بالعرض
والمجاز و مراد حضرت ایشان همین معنی است یعنی کسب این کمالات من کردم و آن کمالات
بمن قایم شده منسوب بجناب رسول خدا گشته اند بحکم آنکه اعمال امت در جریده اعمال پیغمبر محسوب
میشود و آنحضرت فی نفسه مستغنی اند از کسب این کمالات لحصول کمال ارفع منه و این معنی هیچ قباحت
ندارد و نیز این را دلائل بسیار ثبت کرده میدهم بعون الله وتوفیقه از انجمله قصه مفاتیح کنوز ارض و تصرف
تمام زمین از مشرق تا مغرب از دست تابعان آنحضرت بآنحضرت منسوب گشت و بعد از صدها سال
بلکه زیاده بر هزار سال زویت لی الارض مشارقها و مغاربها متحقق شد و از انجمله آنکه فتح فارس
و روم و هلاک کسرے و قیصر از دست شیخین رضی الله عنهما واقع شد و بعد از چند سال از وفات آنحضرت
بآنجناب منسوب گشت و از انجمله آنکه در حدیث صحیح وارد است که آنحضرت حضرت علی را فرمودند که یا علی
انک تقاتل علی تاویل القرآن کما قاتلت علی تنزیله و این معنی بعد از سی سال از دست حضرت
علی مرتضی بوقوع آمد و در جریده اعمال آنحضرت محسوب گشت اینجا نمیتوان گفت که قتال
علی تاویل القرآن کمالی بود عمده و آنحضرت را حاصل نشده مگر بواسطه مرتضی زیرا که کمال آنجناب
که قتال علی تنزیل القرآن بود ارفع واکمل است از قتال علی تاویل القرآن لیکن چون این قتال
یعنی تاویل القرآن آنحضرت را بواسطه متوسطی از افراد امت ممکن نبود ناچار متوسطی را بر روی کار
آوردند که بواسطه او این قتال منسوب بآنجناب گردد وجه عدم امکان آنست که در عهد آنحضرت

صلے اللہ علیہ وسلم قتال علے تاویل القرآن متصور نیست زیراکہ ہر تاویل راکہ آنحضرت بزبان خود فرمایند آن تاویل تنزیل میگردد پس قتال بر آن قتال بر تنزیل میشود نہ بر تاویل و منکران تاویل کافر میشود گویا کہ منکر نص صریح قرآن شد پس لابد متوسطے باید ذو جہتین من جہۃ خلیفہ و مجتہد باشد تا انکار تاویل او کفر نگردد و بانکار تنزیل منجر نشود و من جہۃ متحد الحکم پیغمبر کہ خلیفہ حکم مستخلف دارد چون انکار حکم او بالعرض انکار حکم پیغمبر است آن کارش منسوب بآنحضرت میشود و در جریدہ اعمال آنحضرت این کمال ہم ثبت گردد کذا فی العینیہ قولہ آن راہ از کجا آوردند مراد از عالم دیگر عالم امتزاج محبت و محبوبیت است کہ تعبیر ازان بمقام خلت کردہ میشود این را از نزد خدا آوردند چنانچہ حضرت علی مرتضے کرم اللہ وجہہ قتال علے تاویل القرآن را از نزد خدا آوردند و آن قتال از عالم دیگر است از قبیل جہاد کفار ہم نیست و از قبیل قتل مسلمین ہم نیست ہیئت منتزعہ دارد ہمچنین ایشان را بحکم خلافت نبوۃ و متابعت آنجناب حاصل شدہ چنانچہ حضرت ایشان را نیز بسبب کمال متابعت آنجناب روزی شدہ و عجب است از کسانیکہ بر حضرت ایشان طعن میکنند باین حیلہ کہ حضرت ایشان دم از استقلال میزنند و برزخ را از میان بر میدارند و نمیشنوند و نمے بینند کہ کلام حضرت ایشان در مکتوبات و غیر آن مشحون و مملو است از تحریص بر کمال متابعت پیغمبر و جابجا برای خود تابعان خود ہمین معنی را از خدا طلب دارند و جابجا میفرمایند کہ بنا بر طریق ما بر کمال متابعت سنت است و اجتناب از بدعت قولہ بمنح محمد رسول اللہ از میان برخیزد و مراتب ولایت خلیلے تمام بواسطہ آن باشد از ولایت موسوی حاصل شدن معنی ندارد اقول سے الحال گزشت کہ تصرف ولایت خلیلی آنحضرت را حاصل بود و تصرف دران نفرمودہ بودند بسبب شغل مہم تر ازان حضرت ایشان را محض بکمال متابعت آنحضرت حاصل شد از پیشگاہ جناب الہی و منسوب بآن حضرت گردید چنانچہ تصنیف مثنوی شریف کہ پر از جواہر گوناگون علم سلوک و علم معرفت است از حضور خداوندی بمولانا رومی قدس اللہ سرہ محض بکمال متابعت پیغمبر خود عنایت شد و منسوب بحضرت رسالت گشت لیکن آنکہ تصنیف مثنوی آنحضرت را ممکن باشد لقولہ تعالے وما علمناہ الشعر وما ینبغی لہ ارتفاع برزخ را فہمیدن از قبیل اوہام شیطانیہ است معاذ اللہ من ذلک وحل شبہہ بالکلیہ آنکہ معانی و مضامین مثنوی ہمہ ماخوذ از مشکوۃ نبوۃ است و کسوت شعر پوشانیدن مخصوص بمولانا جلال الدین رومی است چنانچہ اجزای مقام خلت یعنے محبت و محبوبیت ہمہ ماخوذ از جناب ختمی است و تصرف

دینیت منحصر در اختصاص کافی است چنانچه واقع سکنجبین اگر دعوی اختصاص سکنجبین بخود کند سزاوار است که سرکه و شهد
از دیگر سو باشد و خواص سرکه و شهد را از دیگر آموخته باشد کذا ابدا قوله و دعای اللهم صل علی محمد کما صلیت علی ابراهیم بعد
از هزار سال مقرون باجابت گشت و مبذول مستجابت اقول و درین هیچ استبعاد نیست لقوله تعالی یدبر الامر من السماء
الی الارض ثم یعرج الیه فی یوم کان مقداره الف سنة مما تعدون ازین آیه صریح معلوم میشود که بعضی کارهای
خدا با امتزاج فیض سماوی و ارضی صعوداً و هبوطاً در مدت هزار سال تمام میشود فلیکن من جملتها الدعاء و ایضا
بعضی مواعید الهی درباره پیغمبر و امت پیغمبر در زمان حضرت امام مهدی بوقوع خواهد آمد اگر دعای این مطالب کرده
شود قبول آن را قطعاً زیاده تر بر هزار سال خواهد گذشت و در تفاسیر در روایات صحیحه آمده است که حضرت آدم در
حق خود و ذریت خود دعای بسیار نموده بودند و بعضی از آن دعاها در عهد حضرت سلیمان علیه السلام مستجاب
شد و ایضاً دعای حضرت ابراهیم و حضرت اسمعیل علیهما السلام ربنا واجعلنا مسلمین لک ومن ذریتنا
امة مسلمة لک الی قوله ربنا وابعث فیهم رسولا منهم یتلوا علیهم آیاتک ویعلمهم الکتاب والحکمة ویزکیهم بعد هزاران
سال مقرون باجابت شد و همچنین وعده ولقد کتبنا فی الزبور من بعد الذکر ان الارض یرثها عبادی الصالحون
بعد هزاران سال مقرون باجابت شد قوله درین مدت هزاران اولیا و خلفاء راشدین بودند از هیچ یکی این کار نشد تعجب است
اقول محل تعجب کلام بیهوده این شخص است نمیفهمد که اراده الهی مخصص بعضی حوادث ببعض اوقات و بعض امکنه و بعض
اشخاص است سوال لم چنان جاری نیست و چون و چرا را در آن گنجایش نیست نمیتوان گفت که حضرت خواجه
بزرگ خواجه معین الدین چشتی چرا مخصوص بارشاد اهل هند شدند تا آنکه شهره آفاق است که ایشان را ولی الهند
میگویند و قبل از ایشان از وفات آنحضرت قریب ششصد سال گذشته بود و درین مدت هزاران هزار اولیا و خلفاء
راشدین بودند از هیچ یک این کار نشد تعجب است و فتح ظاهری ملک هندوستان بر دست سلطان محمود
غزنوی انار الله برهانه مخصوص شد حالانکه قبل از مدت صد سال تقریباً گذشته بود و دران مدت سلاطین
عظام و خلفاء ذوی الاحترام بودند از هیچ یک این کار نشد جای تعجب است قوله و آثار آن اکتساب که برسول خدا
نسبت میکند کجاست خیلی تعجب گوییم معنی نسبت کردن برسول خدا سابق گذشت این شخص واسطه فی العروض
در لحوق صفتی از صفات اضافیه بجناب آنحضرت رسالت پناه متوسط واقع میشود و امت ایشان را از آن کمال نصیب خود
بهره ور میسازد و آثار آن جز تهذیب باطن که عبارت از [illegible] است بحصول ملکه یاد داشت و حضور دائمی و نسبت بیرنگی
صحیح کثیر از امت مصطفویه امری دیگر نیست تا مجدد الله [illegible] کالشمس فی رابعة النهار متحقق است و اگر تعین بمکان این

جماعت کثیر که سوال کرد از ایشان بود حیوان گفت که بخارا و سمرقند و بلخ و بدخشان و قندهار و کابل و غزنی تا شکند و یارکند
شهر سبز و حصار شادمان که مسکن اهل اسلام است و مشارکت هنود و نصاری و روافض موجود است غیر ازین طریقه طریقه دیگر
دران ولایت رایج نیست الا شذ و نادر قوله این فرد برای جرأت نساد لیل لی این نخوتی حیثیت کریم بر ظاهر است
که از وجود ذات شریف حضرت ایشان شبهات ملاحده و روافض و غالیان توحید و مبتدعان طرائق و معتقدان رسوم
خفی و جلی بالکلیه برطرف شد و تابعان ایشان بفضله تعالی در اتباع سنت سرگرم و در اجتناب بدعت پیش قدم پس منزل
ان شد که شخصی بیاید و دعوی کند که من افلاطون حکیم نایب خود درین شهر ساخته ام مردم از معالجه او مستفیع شوند و او هم طریق حد اعلاج ساختن
انجام دهد متیقن میگرد و که این شخص صادق القول است که از عهده خدمت خود بوجه احسن بر آمد و سر انجام مهمات این خدمت
نمود و اگر سند فرمای از دفتر حکیم مطلق مطلوب است انهم موجود است جلال الدین سیوطی در جمع الجوامع حدیث آورده است
یکون فی امتی رجل یقال له صلة یدخل بشفاعته الجنة کذا وکذا اخرجه ابن سعد عن عبد الرحمن بن زید بن جابر مرسلا انتهی و شیخ
بدر الدین در کتاب حضرات القدس آورده اند که این بشارت بشارت بوجود مسعود حضرت ایشان است چه ایشان در میان
علما و صوفیه صله بودند که اختلاف فریقین را در وحدة وجود لفظی راجع داشته اند و خود نوشته اند که الحمد لله الذی جعلنی
صلة بین البحرین و مصلحا بین الفئتین و حضرت ایشان از سرور عالم صلی الله علیه وسلم مبشر شده اند که فرزند پیدا کن
هزار کس را شفاعت تو بخشند منطوق حدیث و مضمون بشارت بران حضرت صادق می آید و درین مدت
هزار سال دیگری باین لقب نگذشته است و این استنباط موید به نقلیات و کشفیات است و در مکتوبات
حضرت ایشان مسطور است قوله اگر شکر نعمت است کدام قبول خواهد کرد آه طرفه ماجرا است شکر نعمت را
صاحب نعمت باید که قبول کند از قبول خواه قبول دیگران چه میکشاید فقد قال الله تعالی لئن شکرتم
لازیدنکم پس معلوم که قبول شکر در جناب الهی است بموجب وعده او تعالی حاصل است از قبول کسان
دیگر کار نیست ؎ اذا رضیت عنی کرام عشیرتی ؎ فلا زال غضبانا علی لئامها

تمام شد رساله مصنفه مولانا شاه عبد العزیز علیه الرحمة در دفع اعتراضات بر بعض عبارات حضرت امام ربانی
مجدد الف ثانی شیخ احمد سرهندی رحمة الله علیه که معترض بر آورده منشا اعتراض گردانیده بود

[illegible]

قرۃ العینین بتفضیل الشیخین

بسم اللہ الرحمن الرحیم۔ حامداً ومصلیاً ومسلماً شائقین دین متین اور طالبان اہل یقین کو مژدہ ہو کہ ان دنون ایک کتاب
نادر الوجود کمیاب تصنیف منیف حضرت قدوۃ اہل اللہ نخبۂ عارفان حق آگاہ شیخ الشیوخ جناب مولانا شاہ ولی اللہ صاحب
محدث دہلوی قدس سرہ العزیز بفضال ایزدی سے اسکو ہاتھ آئی چونکہ اس زمانہ مین مذاہب اہل بدعت کی کثرت
ہو گئی اور عقائد باطلہ نے لوگون کے دلون مین راہ پائی اسلیے ایسی کتاب کا شائع ہونا نہایت ضروری سمجھکر کتاب مذکور کے
تین نسخ قلمی صحت کے لیے نہایت تلاش سے اوہی بہم پہنچائے گئے اور خدمت مین جناب وحید زمن مولانا محمد حسن صاحب
کی بہیجکر استدعا اُس کی تصحیح اور بقدر ضرورت تحشیہ کی کی گئی اگرچہ یہ تینون نسخے بہی غلطی سے پاک نتہے لیکن حضرت مصحح نے
بڑی محنت اور جانفشانی سے ازالۂ اخفا اور دوسری کتابون سے کہ جنکے حوالے شاہ صاحب نے دیلے تہے مقابلہ کر کے
اسکی عبارت کو درست کیا اور مضامین مشکلہ پر کسیقدر تحشیہ بہی فرمایا۔ اس کتاب کے مضمون کا خلاصہ یہ ہی کہ اول ایسی
صفت بیان کی گئی ہے کہ جسپر مدار افضلیت کا ہی پھر یہ ثابت کیا گیا ہے کہ یہ صفت خاص بروجہ کمال صرف شیخین ہی مین
تہی اُنکے سوا دوسرے صحابہ مین نتہی اور اُسکے ساتھہ ہی دلائل نقلی وعقلی بہی پیش کیے ہین پہر شیخین کے مآثر کا بیان ہی
اور جو مطاعن کہ انپر فرقۂ مخالف کے لوگ کرتے ہین اُنکے جواب الزامی وتحقیقی مندرج ہین پہر مطاعن ومآثر ختنین کے بہی
اُسی طرح ذکر کیے ہین پہر وہ اسرار بیان کیے ہین کہ جنکا وجود حضرات شیخین مین پایا جاتا ہی اور اُن مقامات کو اقوال ارباب
کشف وکرامات سے مثالین دیکر اس طور پر بیان کیا ہے کہ تہوڑی استعداد والے بہی اُسکو سمجھہ سکتے ہین اور آخر مین شاہ صاحب
نے اپنا مکاشفہ بیان فرمایا ہی کہ ہمنے ارواح شیخین کو ایسی حالت مین پایا اور دوسرے اصحاب کی ارواح کو اس کیفیت مین نہ پایا
اور ختم رسالہ اس مضمون پر کیا کہ اسکا سوال روحانی ہمنے آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم کی روح پر فتوح سے کیا تو وہانسے
ہمارے دل پر یہ القا ہوا کہ یہی امر حق ہے۔ **غرضکہ** یہ کتاب لاجواب ہی پاکیزہ کاغذ پر خوشخط اور نہایت صحت کے ساتھہ چہاپی
گئی ہی جو شائق اس گوہر بے بہا اور در یتیم کو نقد جان سے زیادہ عزیز سمجہتے تہے تشریف لائین اور دامن مقصود کو گلہائے مراد
سے مالامال فرمائین۔ **واضح** ہو کہ تفسیر فتح العزیز مولانا شاہ عبد العزیز رح بہی مطبع مین موجود ہی اور سورۂ بقر کی تفسیر
خاص مطبع ہی مین نہایت عمدگی سے طبع ہوئی ہے شائقین منگائین اور لطف معنوی حاصل کرین۔

محمد عبد الاحد مالک ومہتمم مطبع مجتبائی دہلی

مشکوٰۃ المصابیح مع الاکمال فی اسماء الرجال محشّٰی

شائقان علوم دینیہ و ماہران فنون یقینیہ پر یہ امر اظہر من الشمس ہے کہ مشکوٰۃ المصابیح صحاح ستہ کا اختصار بمنزلہ عطر کشیدہ ہے۔ کتب موصوفہ کے اکثر ابواب اسمین درج ہین تطبیق احادیث ترجیح اقوال و کیفیت ناسخ و منسوخ جو اساتذہ کاملین شائقین کو بتاتے ہین تمام کتب احادیث مین کام آتی ہین۔ علی الخصوص صحاح کے پڑہنے مین ان امور سے بہت مدد ملتی ہے۔ عمدہ طور سے جو طالب علم مشکوٰۃ شریف پڑہ لیتا ہے اسکو صحاح ستہ کیا بلکہ تمامی کتب حدیث کا ملکہ حاصل ہوجاتا ہے۔ لہذا بنظر افادہ طالبین سب سے اول مولانا مولوی حافظ احمد علی صاحب مرحوم مالک مطبع احمدی نے اس کتاب کے تحشیہ کا ڈہنگ ڈالا اور محشی مشکوٰۃ شریف طبع فرما کر مشتاقین کو مرہون منت فرمایا۔ اگرچہ مولانا ممدوح الصدر (بسند معتبر) حسرت کے ساتھ تاحین حیات یہ فرماتے رہے کہ مجھسے اس کتاب کی خدمت کماینبغی نہوئی۔ تاہم جسقدر کہ اُسوقت کتاب موصوف کی خدمت تحشیہ کی گئی وہ بہی [illegible] مرحوم کی کمال سعی کا ایک عمدہ نمونہ سمجہا گیا اور مقبول خلائق ہوا۔ مگر ان دنون بعض اشخاص نے اسمین بہت سا تغیر تبدل کرکے اور حواشی بلاسند و بلاحوالہ شروح مشکوٰۃ بتردید مذہب احناف اپنے طور پر مرتب کرکے چہاپی کہ اکثر علماء محققین اور فقہاء و محدثین نے اسکو ناپسند فرمایا چنانچہ اسی وجہ سے مرغوب و مقبول خلائق نہوئی۔

چونکہ عاجز ایک عرصہ سے بتائید ایزدی اسی خدمت پر کمر بستہ ہے کہ ہر قسم کی تفاسیر اور کتب صحاح و فقہ کی غایت درجہ تصحیح کی جاسکے اور انکو اہتمام خاص سے چہاپ کر شائع کرے اسلیے بالفعل یہ خواہش ہوئی کہ یہ کتاب بہی **مثل سابق** نہایت پاکیزگی کیساتہ طبع ہو **اور** حواشی بہی اُسی طرز کیساتہ شروح نایاب سے مستنبط و ملخص کرا کر اضافہ کیے جائین۔ پس **مرقاۃ المفاتیح** مبسوط شرح ملا علی قاری رحمہ اللہ اور اوسکے علاوہ بہت سا **سامان** مہیا کیا گیا اور **علماء محقق** نے احقر کی استدعا پر سعی بلیغ و کمال جانفشانی و عرق ریزی ایسے عجیب و غریب و مفید حواشی اضافہ کیے اور استنباط و تلخیص کی کہ جن کے مطالعہ کے بعد طلبہ کو پہر کسی شرح کی طرف رجوع کرنے کی حاجت باقی نرہی۔

تطبیق احادیث و تشریح اسماء الرجال و حل لغات و تسوید فوائد عجیبہ و نکات غریبہ کی ایسی کی گئی ہے کہ احاطہ تحریر سے باہر ہے شائقین مطالعہ سے خود معلوم کرسکتے ہن اور عجب نہین کہ جن لوگون کے پاس مشکوٰۃ المصابیح مطبوعہ دیگر مطابع موجود ہین وہ بہی اسکو دیکہکر ضرور اسکی خریداری کی آرزو کرینگے۔ اس کتاب کے آخر مین پوری اکمال فی اسماء الرجال جو مولف علام کی تالیف سے ہے منضم کی گئی ہے۔

قیمت بلحاظ اقسام کاغذ حسب ذیل ہے

کاغذ ولایتی سفید تقطیع کلان ۲۲-۲۹ (صہ) کاغذ حنائی تقطیع کلان ۲۲-۲۹ (۱۲/ے) کاغذ ولایتی تقطیع ۲۰-۲۶ (للعہ)

کاغذ گلابی گندہ ۲۰-۲۶ (للعہ) کاغذ سبز ۲۰-۲۶ (للعہ) ایضاً سرخ (للعہ) کاغذ سفید حنائی گندہ ۲۰-۲۶ [illegible]